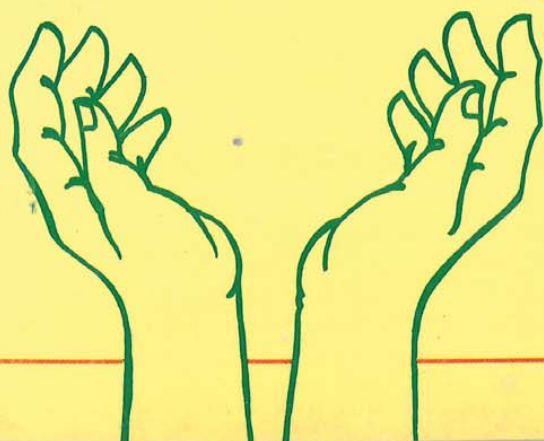


رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند
بسگر که تاجه خداست مقام اوست

آدمیت



تالیف: حضرت آیت الله العظمی
حاج میرزا حسن حائری احقاقی
شرح از:
حسن شمس گیلانی

نامہ آدمیت

نامه آدمیت

تالیف:

حضرت آیه الله العظمی
آقای حاج میرزا حسن حائری
احقاقی
مد ظله العالی

شرح از:

حسن شمس گیلانی

اهداء:

به پیشگاه مقدس
حضرت ولی الله الاعظم
حجة بن الحسن المهدي ارواحنا و
ارواح العالمين له الفداء

فهرست کتاب

مقدمه مؤلف	۱۱
آدمیت	۱۵
خدا	۲۳
گوهر آدمیت	۳۶
محبت	۴۷
خویشتن شناسی	۵۶
قسمت اخلاقی	۶۳
قسمت اقتصادی	۶۴
قسمت توحید	۶۹
طیران آدمیت	۷۱
جنگل و باغ	۷۸
تربیت	۸۸
جمال سیرت و زیبایی صورت	۹۶
مقایسه زیبایی صورت با جمال سیرت	۱۰۶
خوش بینی و بد بینی	۱۱۱
دین و نعمت ها	۱۲۰
ماه مبارک رمضان	۱۳۴
ماضی، حال، استقبال	۱۴۲
علم و عمل	۱۵۰

۱۵۵	 ورزش و استعداد
۱۶۵	 آزادگی و بردگی
۱۷۵	 جهان پهناور هستی
۱۸۲	 همای سعادت
۱۹۱	 حرکت و تکامل
۱۹۸	 امر به معروف و نهی از منکر
۲۰۸	 حسن ترقی
۲۱۹	 نور و حیات
۲۲۷	 علم هم با وجود و نور توأم است
۲۳۸	 اسلام بر علیه رهبانیت
۲۴۴	 همه کس و همه چیز قابل ترقی است
۲۵۰	 روحانیان عالم اصغر و سفیدپوشان بدن ما
۲۵۹	 یاد خدا یا ذکر حق
۲۷۰	 قوه واهمه
۲۸۳	 پاورقی متن اصلی کتاب

فهرست شرح

۱۳	 مقدمه شارح
۱۵	 آدم
۱۸	 انسانیت
۲۴	 خداجویی
۳۹	 حسّ عشق و محبت و جذبه
۵۶	 شناسایی جسم و جان
۶۳	 از لحاظ اخلاقی
۶۴	 بهره برداری از جسم و جان
۶۹	 خودشناسی و فرار از گناه
۷۸	 زندگی منهای خدا توأم با جور و ستم است
۸۸	 تربیت و زندان براساس صحیح
۹۶	 جمال انسانی
۱۰۶	 چگونه جمال سیرت را با زیبایی صورت مقایسه کنیم
۱۱۱	 عوارض روان
۱۲۰	 چگونه از نعمت ها باید استفاده کرد؟
۱۳۴	 ماه تصفیه جسم و جان
۱۴۲	 گذشته، اکنون، آینده
۱۵۰	 علم و عمل دو بال پرواز
۱۵۵	 آمادگی
۱۶۵	 چگونه آزادی را بدست آوریم؟
۱۷۵	 دانش بشری قدرت رسیدگی به جهان هستی را ندارد

- ۱۸۲ چگونه زیر چتر خوشبختی قرار گیریم
- ۱۹۱ جنبش تکاملی
- ۱۹۸ اقتصاد سرمایه هرملتی است
- ۲۰۸ پرش و جهش
- ۲۱۹ روشنی در زندگی
- ۲۲۷ همنشینی علم با نور
- ۲۳۸ اسلام پایه‌های رهبانیت را فرو ریخت
- ۲۴۴ قوای بشر بر اثر تمرین روبه ترقی است
- ۲۵۹ یاد خدا موجب سعادت دنیا و آخرت است
- ۲۷۰ خیال و ترس از عوارض روان است

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و سپاس آفریدگار توانایی را
 سزااست که آدم را به دست قدرت خود
 بیافرید، و این هیکل توحید را بزرگترین
 حجت خویش قرارداد؛ و درود نامحدود
 بر اشرف اولاد آدم و خاتم پیغمبران که
 احکام آدمیت را برای آدمیان بیاورد، و
 قانون انسانیت را بنام اسلامیت تشریع
 فرمود؛ و سلام بی حد و عدد خسروی را
 سزد که افسر ولایت کبری برفرق والای
 اوزینده و حمایل خلافت عظمی بردوش
 و بالای او فرخنده گشت؛ و برزوجه
 طاهره و اولاد اطهارش که مربی جهان

کتابی که هم اکنون از نظر خوانندگان عزیز میگذرد بنام (آدمیت)
 نام گذاری شده است این کتاب از ده ها کتابت که از قلم و تراوشات فکری
 محقق و فقیه و عارف بزرگوار «حضرت آیه العظمی آقای حاج میرزا حسن حائری
 احقافی» نگارش یافته است. در این کتاب که دو جلد است در هر جلدی
 راجع به آدم و عوارض نفسانی آن و افکار ضد و نقیض آن بررسی شده که
 محقق بزرگوار با عناوین برجسته ای وجود ظاهری و باطنی این موجود عجیب را



هستی و بشر، و مانند ستارگان و شمس و
 قمر، مشعلهای هدایت و رهنما و رهبر
 میباشند. و بر شیعیان و دوستان ایشان که
 پشت پرده زیبای بشری، سیرت پرمعنای
 آدمی نهفته، و از پرتو مهر، و نور ولای
 مولای خویش دلی شیفته، و چهره‌ای
 شکفته دارند. لعنت و نفرین بر دشمنان
 آنان که اهریمنان جهان، و ریشه
 بدبختی جهان، و بدخواه خون‌آشام
 آدمیانند.



مورد تحقیق قرار داده که نیازمند به شرح دارد تا همگان از آن بهره‌مند گردند و
 بر قدرت قلمی و تراوشات فکری این فقیه عارف واقف گردند. لذا من بر آن
 شدم که شرحی مبسوط بر این دو جلد بنگارم و تربیت اخلاقی اسلامی را که
 مؤلف نگاشته روشن سازم. فقهای عارف کم نبودند در تاریخ شیعه، مانند
 «ملاحس فیض» و فقیه سعید «نراقی» نویسنده «جامع السعادات» و
 «ملاصدرا» و «ملا عبد الرزاق لاهیجی» و مانند‌گان آن بسیار بوده‌اند اما قلم
 علمی نویسنده دارای ویژگی‌های خاصی است که نیازمند به شرح است. مثل
 نوشته‌های فقهای عارف گذشته. مؤلف با گرفتاریهای زیادی که در زندگی
 روزمره دارند و به رسیدگی صدها نامه میپردازند و تأسیسات مهمی در
 کشورهای اسلامی ایجاد کرده‌اند و سعی زیادی در گسترش مکتب تشیع
 پرداخته‌اند و تلاش شبانه‌روزی وی در انتشار روایات و احادیث اهل بیت
 علیهم السلام و مکتب مقدس تشیع سعی وافر و بکاربرده‌اند به اضافه
 نوشتارهای زیادی از مؤلف چاپ و در دسترس علاقمندان قرار گرفته است.

آدمیت

آدمیت موضوع کتاب ماست، و به همین جهت نامه آدمیتش نامیدیم. این کتاب در اصل خلقت بشر گفتگو نمی‌کند، و از حقیقت انسانیت سخن نمی‌گوید، زیرا که دست تحقیقات انسان کوتاه‌تر از این است که: از نخله این حقیقت رطبی بچیند؛ و دیده کنجکاو آدمی ضعیف‌تر از آن است که صورت واقعی این محبوب را به بیند. نه هیاهوی

آدم

محقق بزرگوار کلمه آدم و نفسانیت آدمیت را انتخاب کرد این کلمه در بعضی از تفاسیر دو لفظ آدم و انسان را به مفهوم عام دانسته‌اند در صورتی که در قرآن کریم کلمه انسان به مفهوم عام ذکر شده و لفظ آدم به عنوان اسم خاص بکار برده شده است مثلاً:

«لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»
 «وَوَضَعْنَا الْإِنْسَانَ بُولَدِيَّةً حُسْنًا»

در این دو مورد از کلمه انسان مفهوم عام استفاده می‌شود اما در آیه ۳۵ از سوره بقره:

«وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ»



حکمای قدیم زورق کسی را در این
 طوفان به ساحل یقین رسانیده، و نه غوغای
 فیلسوفان جدید غریقی را از این گرداب
 نجات داده است. نه آن گروه نقابی از
 چهره زیبای یار برداشته اند، و نه این دسته
 راهی به کوی نازنین نگار باز نموده اند.
 محبوب آنان فرضی و خیالی، و مطلوب
 اینان صوری و از معنی خالی است.
 هرگاه بخواهیم راجع به جوهر اصلی



و یا در آیه ۱۲۱ از سوره شریفه طه:

«وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ»

در این دو آیه حال فرد معین و مشخص بیان شده با کلمه آدم به
 ویژه ملاحظه میشود که لفظ آدم بطور ساده آمده است و هیچگاه مسبوق به
 الف و لام نبوده این نشان برآنست که اسم خاص آدم نیازی به معرفی
 ندارد. باز در آیات دیگر بگونه آدم ذکر شده بطور ساده:

قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ.

یا آنکه در آیه ۵۹ سوره آل عمران فرماید:

إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ.



و ماده حقیقی انسان عقیده‌ای داشته
باشیم، از وجهه دینی و جنبه مذهبی،
محکّمات آیات و احادیث و روایات

سعدی گوید:

مگر آدمی به چشم است و زبان و گوش و بینی
چه میان نقش دیوار و میان آدمیت
به حقیقت آدمی باش و گرنه مرغ دانم
که چسان سخن بگوید به زبان آدمیت
اگر آن درنده خوئی به طبیعت بمیرد
همه عمر زنده ماننی به روان آدمیت
مگر آدمی نبودی که اسیر دیوماندی
که فرشته ره ندارد به مکان آدمیت

محقق بزرگوار جوهر اصلی و حقیقت انسانی را همانطور که سعدی در
اشعارش گفته و اشعارش اخذ از روایات و احادیث است بیان کرده که با
ریاضت و محکوم دانستن نفس اماره بر طبق روایات و احادیث از اهل بیت
علیهم السلام کمک گرفته تا بتوان آدمیت آدم را حفظ کرد و با دو بال
علم و عمل به پرواز درآید و بر اریکه علم یقین و از رهگذر عین یقین به
جهان «أَوْدُنَا» آشنا گردد و قلب را متوجه خدای بزرگ و دادگر گرداند که
شیخ بهائی — رضوان الله علیه — گوید:

اگر به آب ریاضت برآوری غسلی همه کدورت دل را صفا توانی کرد
ولیک این عمل ره مردان چالاک است توان زین جهانی گجا توانی کرد

امامیه، برایمان استاد توانا و حکمت آموز
امین به شمار می روند^۱. تا زمانی که

امیرالمؤمنین — علیه السلام — فرمود:

كَمْ مِنْ شَهْوَةٍ سَاعَةٍ أَوْرَثَتْ حُزْنَ طَوِيلًا

یک ساعت شهوت رانی یک عمر پشیمانی.

مؤلف در این جملات با بررسی روایات بنیان آن داشته که با گناه
نمی توان بمنزل مقصود رسید. «حضرت اباعبدالله الحسین» — علیه السلام —
در حدیثی فرمود:

مَنْ حَاوَلَ آمْرًا بِمَنْعَةِ اللَّهِ كَانَ أَفْوَتْ بِمَا يَرْجُووْ أَسْرَعَ بِمَا تَحَذَّرُ.

کسی که کاری را از راه گناه طلب کند امیدش زودتر فوت میشود و
از آنچه میترسد بآن سریعتر مبتلا میگردد.

(بحارالانوار، جلد ۱۷، صفحه ۱۴۹)

انسانیت

از فرمایشات محقق بزرگوار استفاده میشود پیدایش آدم از میان
انسانها و فضایل و مناقب آن که در کلام خدا در سوره آل عمران، آیه ۳۳
چنین آمده است:

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى
الْعَالَمِينَ»

عملاً به مرحله تکامل برسیم و خویش را
 از راه ریاضت‌های اخلاقی اصلاح کنیم و
 بادیده دل و فؤاد^۲ کامل حقایق را ببینیم،
 و نفس خویش را بشناسیم، و باد و شهپر
 علم و عمل پرواز کنیم و بر عرش علم
 الیقین قدم بگذاریم و از قاب قوسین^۳ عین
 الیقین بگذریم و با جهان آو آذناى^۴ حق
 الیقین آشنا شویم. برسیم، ببینیم، و
 بشناسیم.

→ «این آیه علاوه بر آنکه نام آدم را مانند نوح و ابراهیم (ع) بصورت اسم خاص ذکر مینماید بیان روشنی راجع به وضع و محیط پیدایش آدم نیز دارد. (اضطفی) به معنی برگزیدن و انتخاب کردن است و چون از باب افتعال است مفهوم کوشش و دقت هم از آن حاصل میشود. برگزیدن هر فرد از میان جمع و جمعیت‌های همسان و هم‌نوع او صورت میگیرد. نوح و هر یک از برگزیدگان آل ابراهیم و آل عمران پس از آمادگی‌های روحی و معنوی که در زمینه‌های مساعد نسل، و تربیتی که مؤلف محترم بیان فرموده قرآن و ائمه معصومین — علیهم السلام — در باره فضایل اخلاق که مایه خوشبختی و سعادت انسانها است بیاناتی مفصل دارند که ذیلاً به نقل بعضی از آن روایات می‌پردازیم.

روایات بسیاری از اولیاء گرامی اسلام در باره لزوم خودشناسی با عبارات مختلفی رسیده است و آنرا ریشه و اساس سعادت مردم معرفی کرده‌اند.

بنابر این یگانه مرام ما صحبت از آثار
انسانیت است، یعنی بیان اخلاق فاصله و
صفات برگزیده و مزایای این نوع شریف،
که تنها طریق معرفه النفس به شمار
می‌رود؛ و مایه خوشبختی افراد و انواع، و
اصلاح جامعه بوده، و سرمایه سعادت
دایمی می‌باشد.

همه می‌دانند که علمای اخلاق و
حکمای اهل توحید در این باره تألیفات

→ امیرالمؤمنین — علیه السلام — می‌فرمود:

أَفْضَلُ الْمَعْرِفَةِ مَعْرِفَةُ الْإِنْسَانِ لِنَفْسِهِ

بهترین معرفت برای انسان خودشناسی است.

أَعْظَمُ الْجَهْلِ جَهْلُ الْإِنْسَانِ آفَرَنَفْسِهِ.

بزرگترین نادانیها برای بشر خودناشناسی است.

(غرر الحکم، صفحه ۱۷۹)

«گمیل بن زیاد» به حضرت علی بن ابیطالب — علیه السلام — عرض

کرد:

أُرِيدُ أَنْ تُعَرِّفَنِي نَفْسِي.

درخواست دارم نفس مرا بمن معرفی کنی.



گرانبها و صحبت‌های دامنه‌داری دارند؛ و
مخصوصاً کتابهای آسمانی و بالاخص
قرآن کریم با آیات بینات، و حضرت
خاتم النبیین — صلی الله علیه و آله — و ائمه
معصومین — صلوات الله علیهم اجمعین — با
گفتار و رفتار خود از اصول و فروع
حکمت عملی^۵ و رموز و دقایق آن ذره‌ای



قَالَ يَا كَمِيلَ أَيُّ النَّفْسِ تُرِيدُ أَنْ أُعَرِّفَكَ قُلْتُ يَا مَوْلَايَ وَ
هَلْ هِيَ إِلَّا نَفْسٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ يَا كَمِيلُ إِنَّهَا هِيَ أَرْبَعَةُ النَّامِيَةِ
الْبَاتِيَةِ وَالْحَيَوَانِيَةِ وَالنَّاطِقَةِ الْقُدْسِيَّةِ وَالْمَلَكِيَّةِ الْإِلَهِيَّةِ

امیرالمؤمنین — علیه السلام — فرمود:

«کمیل کدام نفس را مایلی تعریف کنم. عرض کرد مگر بشر بیش
از یک نفس دارد؟ فرمود ای کمیل بشر دارای چهار نفس است: اول
نفس نباتی که خاصیتش رشد و نمو است دوم نفس حیوانی که
دارای درک و احساس است سوم نفس ناطقه قدسی و چهارم نفس
ملکوتی الهی.»

سعادت‌مند کسی است که در عین جلب لذات جسمانی به صفای
باطن و احیاء تمایلات معنوی که جزء ذرات او است متوجه باشد. مؤلف
محقق گوید که فرمایشات ائمه — علیهم السلام — را بگونه دیگر و لباسی
دیگر با مذاق عصر و روزبه رشته تحریر کشیده‌اند چنانچه بعضی از
نویسندگان روشنفکر بدون توجه، پاره‌ای از روایات را به عصر پوشالی



فروگذاری نفرموده اند. و بعد از ایشان
 بزرگان دین آنچه گفته و نوشته اند تفسیر
 آن کلمات و شرح و تفصیل برخی از
 مجملات بوده است. گویا فرمایشات
 ایشان را به عبارات دیگر تعبیر کرده، و بر
 تن آن مضامین عالیه لباس دیگری
 پوشانیده اند؛ و بر وفق مذاق و عادات هر
 عصر تألیفاتی ساخته اند.



تمدن تطبیق کرده اند. چندی است که تمدن جدید بر جهان حکومت
 میکند، وضع زندگی روزمره مردم عوض شده و بجای شتر و اسب و گاری
 صدای غرش هواپیماها و سوت لکوموتیوها و تق تق کارخانه ها چنان بشر را
 مجذوب ساخته که بالمره از معنویت و جلال انسانی، بدور افتاده اند. تمدن
 جدید شهوات مردم را تحریک و معنویت را به کتابخانه نسیان سپرده و
 فضیلت و فضایل انسانی که مؤلف بدان اشاره کرده که مایه سعادت و
 خوشبختی جامعه است مبدل به شهوترانی و کامرانی نفس گشته لذا بر
 اضطراب و ناکامی و محرومیت انسانها افزوده شده، امراض روحی و
 عصبی بطور بی سابقه گسترش پیدا کرده است، بیماری روانی بطور جدی
 آینده انسان را در معرض خطر قرار داده و مبارزه علمی و عملی همان بود
 که مؤلف بزرگوار بدان اشاره کرد که از طریق اهل بیت عصمت و طهارت
 باید بهره گرفت و بفضل انسانی آراسته و جوهر انسانیت ظهور پیدا کند.

بقول سعدی:

اگر آن درنده خوئی به طبیعتت بمیرد همه عمر زنده مانی به روان آدمیت

خدا

به نام مقدّست ای یگانه هستی
 آفرین، نخستین صفحه نامۀ آدمیت را
 زینت می دهیم؛ و با شوق لقای محبوبیت
 راه حقّ و حقیقت را در کمال نشاط
 می پویم.

این جمال دلربای تو است که با
 جاذبه معجز آسایش روح توانای مرا مسخر
 ساخته، و این حسن جهان آرای تو است
 که با جلوه روان افزایش هستی و بقای
 مرا تأمین نموده است. دیده فؤادم همیشه
 ترا می بیند و سامعۀ قلبم همواره نغمۀ
 خدائی ترا می شنود.

فقیه عارف در باره خدا آنچنان مجذوب است که شوق لقاء الله را
 نهایت کمال و حسن هستی و بقاء میداند این همان مبنائی است که همگی
 عرفای تشیع بر ترجیح راه دل و سیر و سلوک و تصفیه و تزکیه بر این باورند. از
 نظر عارف بحث عقلی از این مطلوب نیست.

بحث عقلی گردُر و مرجان بود

آن دگر باشد که بحث جان بود

بحث جان اندر مقامی دیگر است

باده جانرا قوای دیگر است



این فیلسوفان کوتاه نظر، جمال طبیعی
و حسن ساده توحید را با غبار استدلال
آلوده کرده اند، و از براهین فلسفی و
منطقی پرده و حجابی میان خود و حقیقت
کشیده اند.

ای بی خبران! که چشم به صغری^۱ و
کبری^۱ دوخته اید و منتظر نتیجه^۶
می باشید، شما کی تاب دیدار عشوه
شیرین هستی بخش را دارید، و کجا
می توانید پرتو کبرای خسرو جهان آفرین



معرفت استدلالی که حکیم در جستجوی آن است از حدود تصورات
و مفاهیم ذهنی تجاوز نمی کند ولی معرفت افاضی که عارف در جستجوی
آن است چیزی از نوع رسیدن و چشیدن است. در معرفت استدلالی عقل در
درون ارضاع میشود و قانع میگردد اما در معرفت افاضی سراسر وجود انسان
به هیجان و شور و حرکت درمی آید و طی طریق میکند و به خدا نزدیک
میگردد. این نوع معرفت وجود آدمی را روشن میکند، نیرو و جرئت و
محبت می دهد. خشوع و رقت و لطافت می بخشد و تمام هستی او را
دگرگون می سازد. لذا مؤلف محقق گوید چشم دلم ترا می بیند و گوش
قلبم همواره صدای و آهنگ خدائی ترا می شنود.

خداجویی

گروهی رموز مربوط به ماورالطبیعه را آنچنان مجهول و کشف



را مشاهده نمایید. حسن پاک را با دیده
آلوده کی توان دید؟ و آن نور بسیط را با
ترکیب عقل کی توان شناخت؟ معرفت
آفتاب عالمتاب دلیل و برهانی لازم
ندارد. شما جز منطق که ساخته فکر و
خیال بشر است هیولایی نمی بینید. شما
به غیر از برهان که بافته دست اوهام
مخلوق است مرآت نمی دارید.

بیایید و این حصار ضخیم آهنین را از
میان بردارید؛ و در قلب پاک، پرتو
فروزنده افلاک را بالمعاینه درک نمایید.

→
ناشدنی میدانند که مدعی شده اند بشر برای همیشه باید از حل معمای
ماوراء الطبیعة چشم پوشد و نفیاً و اثباتاً از اظهار نظر خودداری نماید. از نظر
این گروه دست عقل کوتاه و خرمای معرفت بر نخیل این گروه را در
اصطلاح لادریون و احیاناً شکاکان میخوانند و گروهی این در را گشودنی
و برای انسان قدرت و توانائی سیر در ملکوت اعلی قائلند ولی پای استدلال
را در این راه چوبین و غیر مطمئن و سلوک عقلی و فکری را غیر محتاطانه
تلقی مینمایند چنانچه مثنوی گوید:

پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بود

این گروه دل را مرکب خدای و یگانه رهنورد بادیه پیما



بیایید و از حیرت جدال یک باره
بیرون آید و این همه هیاهو و غوغای
بی جا را کنار بگذارید. با دیده فؤاد
بنگرید و با چشم دل مطالعه نمایید؛ و
تشعشع طلعت درخشان شمس الشموس را
بر صفحات خلاق مشاهده کنید.

شما خدای ناشناس خویش را در
دورترین زوایای امکان تصور می نمایید،
که برای معرفت او باید از دالانهای
پیچ در پیچ فلسفه و از کوچه های تنگ و
تاریک منطق بگذرید و وی را بشناسید.

→
میشمارند و تنها سلوک مطمئن را سلوک قلبی میدانند نه سلوک عقلی.
عرفا از این نظریه دفاع میکنند. مؤلف نیز این راه را پیموده است و فیلسوفان
کوته نظر را که با غبار استدلال آلوده شده اند و از براهین فلسفی حجابی بین
خود و حقیقت کشیده اند مردمی بی خبر به حساب آورده است؟

گروهی دیگر میگویند: این التراب ورب الارباب. بشر این موجود
خاکی و زمینی کجا و سیر و سلوک عقلی یا قلبی در وادی سهمگین
ماوراء حسن کجا؟ مسائل الهی همه آسمانی است و جز آسمانی را
منحصراً از خود آسمان باید شنید چطور میشود یک موجود خدا باشد یعنی
چیزی او را بوجود نیاورده باشد و همچنین نمیتوانیم با عقل خود بفهمیم که
خدا یکی است یا بیش از یکی، بسیط است یا مرکب، جسم است یا جسم
نیست، خواب است یا بیدار، حرکت و انتقال دارد یا نه، همه اینها

←

وای بر شما! کتاب آفاق را که ورق
 میزنم تماماً شمایل و فضایل زیبا و مشعشع
 اوست. این صفحه پهناور تکوین که با
 حروف سیمین و نقطه های آتشین، رموز
 توحید بر آن نقش بسته است؛ و این صحنه
 بی انتهای فلک که نمایش دهندگان
 آسمانی آن، رقص کنان و چشمک زنان با
 حرکات سریع و پرشور خود به دور محور
 وحدت چرخ می زنند، آیا برای وجود
 شاهد یگانه ایجاد کافی نیست؟ نی غلط

→
 مجهولاتی است برای بشر و جز از راه آسمانی نباید عقیده ای در اینگونه
 مسائل اتخاذ کرد. در باره همه اینها بدون چون و چرا و بدون حق نظر یعنی
 بدون دخالت دادن منطق و استدلال باید تسلیم نظر وحی شد. در قرآن
 کریم و کلمات پیشوایان دین چه بصورت حدیث چه بصورت ادعیه و چه
 بصورت احتیاجات و چه بگونه خطبه و خطابه از این مسائل زیاد آمده است
 مثلاً در نهج البلاغه در حدود چهل نوبت در باره این مطالب بحث شده
 است و بعضی از آن بحثها طولانی است یعنی دوسه صفحه است، در
 کافی متجاوز از دویست حدیث در ابواب توحید آمده است در باره مسائلی
 از قبیل اثبات وجود خداوند و حداقل معرفت صفات ثبوتیه از قبیل علم و
 قدرت، صفات سلبیه از قبیل سلب جسمیت و غیره بحث کرده است توحید
 صدوق خود دریائی از معرفت است. در حدود چهار صد و پنجاه صفحه در
 مسایل مختلف توحید بحث کرده است لذا مؤلف با صراحت گوید بیائید از
 ←

گفتم! که خودنمایی شاهد شیرین و
 خسرو جهان آفرین مهلت نمی دهد که به
 این مرائی^۷ متوجه شویم.
 هان ای بینوایان! جای دور نروید؛
 بیایید و حقایق آفاق را در افق حقیقت
 خویش ملاحظه کنید؛ که: آینه ذات
 آدمی جمال جان فزای آدم آفرین را دلربا تر
 ارائه می دهد؛ و دیده دل طلعت عالم آرای
 محبوب را روشن تر از هر بیننده ای
 مشاهده می نماید.

→
 حیرت جدال یکباره بیرون آئید. و این هیاهو و غوغا را کنار گذارید و
 با چشم دل به جهان زیبا و آفریدگارش بنگرید.

چشم دل باز کن که جان بینی آنچه نادیدنی است آن بینی
 گربه اقلیم عشق روآوری همه آفاق گلستان بینی

در قرآن و نهج البلاغه و خطب و احتجاجات و ادعیه مطرح شده از
 قبیل اطلاق و احاطه ذاتی و قیومی خداوندی و اینکه او هستی مطلق و
 نامحدود است ذاتی است محدودیت ناپذیر و بی مرز هیچ مکان و زمان از او
 خالی نیست هم بر زمان تقدم دارد و هم بر مکان با همه چیز است و در
 هیچ چیز نیست همه چیز از آن او است و بازگشت همه چیز بسوی او است
 لذا با چشم دل بنا بنوشته مؤلف باید نگریست و او را در جان و دل جای
 دادند غیر او آدمی با قطره عشق او دارای دل شده آن دلی که غیر او

←

ای خدای من! از ابتدای تکوین،
 طینت پاک مرا با مهر خود سرشته‌ای؛ و
 عندلیب حقیقت مرا با هزار نام و یک نام
 خویش آشنا ساخته‌ای. پس از سالهای
 دراز، سپاس می‌گویم که هنوز طبع
 سالخورد من در راه عشق طرب افزای تو
 جوان و با نشاط است، هنوز هم نهال
 محبت و معرفت در اعماق وجود من ریشه



نشناسد و او را بشناسد عارفی گوید:

از شبنم عشق خاک آدم گل شد	صد فتنه و شور در جهان حاصل شد
سرنشتر عشق برگ روح رسید	یک قطره چکید نامش دل شد

مؤلف محقق خطاب به درماندگان و بینوایانی که درمانده‌اند گوید
 حقایق آفاق را از عجز و نخ‌ریزی که نظام عالم را در گردش معین و منظم
 مینگرد در افق حقیقت خویش دریابید شیخ محمد لاهیجی در شرح گلشن
 راز جمله «عَلَيْكُمْ بِدِينِ الْعَجَائِزِ» را توجیه میکند و گوید همچنانکه پیر زنان
 در اجرای اوامر و فرمانهای بدون چون و چرا عمل میکنند شما نیز چنین
 کنید. مقصود این نیست که سطح افکار و اندیشه‌های شما در خداشناسی
 برابر با سطح افکار پیر زنان باشد بلکه از نظر نظام خلقت و خودشناسی و
 گردش افلاک بسنجید. مولوی این حدیث را بنحوی دیگر توجیه میکند. او
 توجهش به ماده عجز است گوید مقصود آنست که در راه او شکستگی را
 پیشه کنید که در سیر آن کوی شکستگی می‌خورند و بس؟



می دواند، شاخ و برگ می گستراند و
 میوه های شیرین و شاداب بار می دهد.
 ببین، چگونه طائر روح من دور و بر شجره
 طور در پرواز است. هر دم بر شاخه سبز و
 نورانی می نشیند، خنده ای سر می دهد،
 نغمه ای می سراید، و از یگانگی و
 کبریای تو، چون هزارستان داستانها
 می گوید.

→

خرم آن کو عجز و حیرت قوت او است
 در دو عالم خفته اندر ظل دوست
 هم در اول عجز خود را او بدید
 مرده شد دین عجائر برگزید
 چون زلیخا یوسفی بروی بتافت
 از عجزوی در جوانی راه یافت
 زندگی در مردن و در محنت است
 آب حیوان در درون ظلمت است

باید گفت آن پیرزن نخ ریس برهان محرک اول ارسطویی را با
 فطرت صاف و زبان ساده خود بیان کرده است و همان راه ابراهیم خلیل
 را رفته که قرآن در سوره انعام آیه ۷۷ تا ۸۱ فرماید:

فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا فَإِنْ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ
 لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ.

←

عاشق نماهای کوی تو، همه در راه
 وصال جاده منفی پیموده اند؛ و آه و ناله
 دل خراش سر داده اند. اما من، ای
 محبوب من، مانند بلبل نوآموز نعمت وصل
 ترا با خنده های روح پرور؛ و ترانه های
 طرب آور حکایت می کنم؛ و همچون
 پروانه ورزیده، با آرامی و سکوت مطلق
 بال و پرائیت^۱ خویش را طعمه شعله های
 عشق می سازم.

ای خسرو هستی بخش، عجب

→
 نظامی به همین مضمون گوید:

از آن چرخى که گرداند زن پیر
 قیاس چرخ گردنده همی گیر

این نظم و نظام روح افزا است بر همین نظام بقول مؤلف محقق
 شاخ و برگ می گستراند و میوه های شیرین و شاداب بار می دهد و عاشقان
 را از دنیایی بی نیاز میکند و بی اعتنا؛ که امیرالمؤمنین — علیه السلام — گوید
 جهان مادی و ریاستش در نزد من بی ارزش تر از آب بینی بز است. رسیدن
 آدمی به بارگاه حقیقت تنها از راه شناسائی چهره زیبای طبیعت و مطالعه
 در باره خلقت خود آدم است که امیرالمؤمنین — علیه السلام — فرمود:

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ

←

نباشد. به هدهدی حقیر شهیر جبرئیل
 بخشی؛ و یا به موری ضعیف ملک
 سلیمان عطا فرمائی. آری، در مقابل طبع
 بلند پرواز من که در قصر مشید^۱ معرفت
 آرمیده‌ام، این کاخهای آسمان خراش که
 ساخته دست جنایت کار مغروران است
 چه رتبه‌ای دارد. در برابر غنا و ثروت
 سرشار من که پُراز زر و سیم بخیلان بشر
 نما چه ارزشی دارد. در پیشگاه دیده
 مشکل‌پسند من که با جلوه دلداری نازنین

→ می‌گویند خداشناسی فطری هر آدمی است یعنی هر آدمی به
 مقتضای خلقت و ساختمان اصلی روحی خود خدا را می‌شناسد بدون آنکه
 نیازی به اکتساب و تحصیل علوم مقدماتی داشته باشد. و مقصود از فطرت،
 فطرت دل است فطرت دل یعنی انسان به حسب ساختمان خاص روحی
 خود متمایل و خواهان خدا است. در انسان خداجویی و خداخواهی و
 خداپرستی بصورت یک غریزه نهاده شده است چنانکه غریزه جستجوی مادر
 در طبیعت کودک نهاده شده است. او مادر را می‌خواهد و جستجو می‌کند
 بدون آنکه بداند. مثنوی گوید:

همچو میل کودکان با مادران
 سرّ میل خود نداند در لیان
 همچو میل مفرط هر نو مرید
 سوی آن پیر جوانبخت مجید



آشنا هستم نمایش وحشیانه غولان
 خودپسند چه جلوه ای دارد.
 ای حقیقت مطلق، ترا که دارم گو
 این دنیای سراسر مجاز مباحش. با سلسله
 مهر تو که پیوند گشته ام گوا این زنجیر
 جنون آور علایق گسیخته باد.
 ای خدیو کشور ایجاد عواطف
 ملوکانه ات در باره من از حدود شماره و
 حساب تجاوز نموده است. چه بسیاری از
 اوقات زوایای سینه مرا از نور اسماء و



اما در مشرب ذوقی اهل عرفان و مشرب حکمت متعالیه صدرائی که
 با برهان قویم تأیید شده است وجود اشیاء نسبت به عدم وجود است ولی
 نسبت به ذات باری تعالی لا وجود است، نسبت به ذات باری از قبیل مایه
 و صاحب سایه و یا عکس و عاکس است. مولوی مثل خوبی دارد:

مرغ بر بالا پران و سایه اش
 میدود بر خاک و پران مرغ وش
 ابلهی، صیاد آن سایه شود
 میدود چندانکه بی مایه شود
 بی خبر کان عکس آن مرغ هوا است
 بی خبر که اصل آن سایه کجا است
 تیر اندازد بسوی سایه او
 تر کشش خالی شود در جستجو



صفای صفات انباشته می سازی؛ و
 اعماق قلب مرا از شادیها و مسرتها مملو
 می کنی، خاصه هنگامی که دست
 عطوفت بر سر یتیمی می کشم؛ و یا دستی
 به دستگیری بینوائی دراز می کنم؛ و یا
 طالب سرگردانی را به سوی کوی دوست
 هدایت، و گمراهی را به راه راست
 دلالت می نمایم.

و گاه و بیگاه هم که در آن خلوتگاه
 به یاد محبوبت تنها می نشینم پردهٔ دوئیت



در اینجاست که مؤلف، سایه صفت بدنبال محبوب می دود و
 سینه اش آمال از عشق او است و بهترین کرامت انسانی ذکر او و یاد
 اوست و طاعت او و قلب را متوجه بیاد او کردن که مؤلف گوید ذرات
 جسم و جانم با نفحات دل نوازی به ذکر تو گویا میگردند امام زین العابدین
 — علیه السلام — در دعای یازدهم صحیفه فرماید:

يَا مَنْ ذِكْرُهُ شَرَفٌ لِلدَّائِرِينَ وَيَا مَنْ شُكْرُهُ فَوْزٌ لِلشَّاكِرِينَ وَيَا
 مَنْ طَاعَتُهُ نَجَاةٌ لِلْمُطِيعِينَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاشْغَلْ قُلُوبَنَا
 بِذِكْرِكَ عَنْ كُلِّ ذِكْرٍ

ای کسی که یاد تو کرامت و شرافت است برای یاد کننده ای خدائی
 که شکر تو فوز عظیمی است برای شکر کنندگان ای کسیکه طاعتت
 نجاتی است برای فرمان برداران درود بر پیامبر و آل او خدایا قلبم را
 بیادت مشغول فرما.



را یک باره بالا می زنی و بالمعات^{۱۰}
 جمال هستی آرایت خرمن خودبینی مرا
 می سوزانی و به یک توده خاکستر بدل
 می کنی. اینجاست که وحدت و
 یگانگی در ظاهر و باطن من حکومت
 می کند؛ و تمام ذرات جسم و جانم
 رقص کنان با نغمات دل نوازی به ذکر تو
 گویا میگردند. سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ
 بِحَمْدِهِ.

وقتی از خانه به صاحب خانه متوجه شد بیادش دست بر سر یتیمان
 کشد و احتیاج محتاجان برآورد و گمراهانرا به راه راست هدایت کند و
 خرمن خودبینی بسوزاند و فریاد کشد.

در خرابات مغان نور خدا می بینم
 این عجب که چه نوری ز کجا می بینم
 جلوه بر من مفروش ای ملک الحاج که تو
 خانه می بینی و من خانه خدا می بینم

گوهر آدمیت

ای گوهر آدمیت ترا می جویم و با تو
 سخن می گویم، کعبه مقصود من توئی، و
 تنها محبوب من توئی، توئی که خدای من
 شناسائی ترا وظیفه من و راه معرفت
 خویش قرارداده است^{۱۱} ای طائر توانای
 عالم امکان، ای گوهر تابناک جهان
 هستی، ای مرآت صفات احدیت، ای
 آینه جمال حق، و ای آنکه در همه جای
 جسم و جان من اقامت داری. و گاه و
 بیگاه بدون پرده و حجاب با من صحبت
 میکنی؛ با تو هستم، ای که از هر خویش
 و آشنا به من نزدیکتری، گاهی از پدر و

روان انسانی و یا یگانه گوهر تابناک که اگر از آلودگیها پاک
 شود راهنما و راه گشای آدمی است ماشین بدن آدمی دارای پیچ و
 مهره هائی هستند که به امر پروردگار با نظم مخصوص مشغول بکارند تمامی
 این پیچ و مهره ها به فرمان روح در حرکت. کدام روح؟ همان قدرت
 بی منتهای عالم که از امر پروردگار است که خداوند در قرآن فرماید:

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي.

اگر از روح پرسند بگو روح امر پروردگار است.



مادر مهر بان تر زبان به نصیحت من
می گشایی، و با پندهای گران بهایت مرا
به نیکیها امر و از پلیدیها بلکه از تصوّر
بدیها و کجرویها نهی می نمایی، و گاه
مانند یاری نازنین انیس و مونس ساعتهای
وحشت زای من می گردی. تو رهبر
صادقی، توطیب حاذقی، رأیی متین و
صحبتی دلنشین، نظری بینا و صدایی بس
روان افزا داری. ساعت غم و شادی، روز
جنگ و آشتی، در کار و بیکاری، در
خواب و بیداری، بدون غیبت و کسالت
همیشه با منی و همکار منی و همنشین
منی.

آن شبی که در تیه^{۱۲} رعب افزای اوهام



بلی این امر پروردگار که آنرا روح می نامیم با هر ماشینی که در
عالم آفرینش ساخته شده تا آن حد که ماشین قدرت و استعداد و حدود
عمل دارد کار میکند اگر پرسیدند روح چیست بگو برق چیست که به رادیو
جان داد که صحبت می کند اگر گفتند اصل برق چیست روح را هم
می توانید بگوئید لذا وقتی برق رفت رادیو هم خاموش می شود می میرد اما از
بین نمی رود تا دوباره برق بیاید. هیچ چیز در عالم از بین نمی رود همه
هستند منتهی خاموش و بی حرکت، تا روح بیاید. این روان است که
تنظیم کننده نفوس پنهانی بشر است و این احساس روان انسانی



و بیابان بیکران خیالات و ظلمات متراکم
 افکار حیران و سرگردان می مانم، تو
 خضر راه و راهنمای من می گردی. آن
 روزی که از حملات شوم سوانح، پژمان
 و نالان می شوم و غول یأس و ناامیدی با
 مهیب ترین هیکلی در برابرم مجسم
 می گردد، و روان قهرمانم از هجوم
 اهریمنان واهمه نزدیک می شوم که قالب
 تهی کند و سنگر خالی سازد، تو ای
 فرشته رحمت دریچه امید به روی من
 می گشایی، و آسمان لطف و فرشتگان
 نصرت حضرت ملوک^{۱۳} آسمان را به من
 می نمایی؛ و دل تیره و گرفته مرا روشن و

همانست که مؤلف نامه آدمیت او را خطاب قرار میدهد و میگوید ای طائر
 توانای عالم امکان ای گوهر تابناک جهان هستی، ای صفات احدیت، ای
 آئینه جمال حق، ای آنکه در همه جای جسم من اقامت داری.

حواس پنهانی از همین مرکز سرچشمه می گیرد. حس عشق و
 محبت و جذبه، حس مغناطیس، حس شناسائی به عالم لایتناهی، حس
 تفکر، حس تخیل، حس اراده و اختیار، حس تعادل، حس عکس العمل و
 دفاع، حس خستگی و خواب و رؤیا که اگر تمامی آنها شرح کنم نیاز به
 کتاب مستقلی است اما یک مرکز که حس عشق و محبت و جذبه است
 که مورد بحث مؤلف است به این شرح اضافه می کنم.

پراز امید می سازی.

نمی دانم تو کیستی اما هر که هستی،
می دانم که از من بیگانه نیستی.

آری ای حقیقت پاک من، تو مصداق
آدمیتی تو خلیفه حق و حقیقتی، تویی که
خدای بخشنده مهر بان همه چیز را برای
تو و ترا برای خویش آفریده است.

ای روح الامین من! گاهی هم از
مغیبات جهان، از نیک و بد و سود و
زیان آینده مرا خبر می دهی؛ گویا با
خوانندگان لوح محفوظ آشنائی داری و یا
خود از آن خانواده هشیار و بیداری. ای
گوهر فرزانه من، افراد جهان هر کدام را

حس عشق و محبت و جذبه

آثار آن جلب و کشش و نشانه آن قلب است چیزی را دوست
میدارید ابتدا در مغز وارد میشود سپس در قلب. خود آنرا احساس می کنید
چنانچه گوئید قلباً احساس کردم، که در فارسی همان دل نامیده میشود این
دل بهر چیز تظاهر نماید اسم مختلف پیدا میکند اگر عشق به پروردگار
باشد آنرا ایمان و عشق به خدا گویند و اگر نسبت به پدر و مادر و فرزند و
زن و اولاد باشد آنرا عشق نسبی و سببی گویند از رشته است عشق به علم
و دانش که آدمی را به دنبال آموختن و شکافتن مجهول وامیدارد. دیگر



محبوب و محبوبه ایست که با یاد او
شاداب و با نام وی زنده است، اما مرا ای
جان جانان محبوب توئی، و جز تو وجهه^{۱۴}
و مقصودی ندارم. دیگران را حس دو
روزه مجازی بشر نمایان فریفته و شیفته
خود ساخته، اما من جلوۀ حق و جمال
جهان آرای دوست را در روی توای نگار
نازنین مشاهده می کنم.

ای مجسمۀ سیّار عشوه و ناز، و ای
آهوی طّنّاز من، از من چه خطا می بینی
که گاه رخ می پوشی و گویا از آن خطا رم
می کنی و در پیچ و خم جسم و جان من
چون ساحری زبردست پنهان می گردی و
مرا در میان شعله های سوزان فراق
می گذاری.

→
عشق به جاه و مقام که آنرا حبّ جاه یا ریاست خوانند و مذموم است مگر
آنکه در راه خلق خدا و زنده نگه داشتن حق بکار برد که امیرالمؤمنین
— علیه السلام — به ابن عباس فرمود:

إِلَّا أَنْ أُرِيدَ حَقًّا أَوْ أَدْفَعَ بَاطِلًا.

من این امامت را به هیچ می شمرم اما اکنون که قبول کرده ام برای
زنده نگه داشتن حق و دفع باطل پذیرفتم.

←

بیا ای ستاره فروزان من، آسمان تو،
آن فضای بهت آور عشق، بی تو تیره و
تاریک است؛ بیا و بر فراز منظر من
همیشه خودنمایی کن، و در این ظلمت
طبیعت مونس تنهایی من باش، و با
غمزه های جانانه ات وحشت و اضطراب
مرا بر طرف نما.

راستی ای فرشته آسمانی من،
شریفترین جارحه^{۱۵} من از دیو و اهریم
پاک گشته و لهیب عشق تونه تنها
بیگانگان، حتی یاد مرا هم سوخته و نابود
ساخته است، ای طایر ملکوتی به آشیانه
خویش فرود آی، و برای همیشه در چشم

→ و دیگر حس مغناطیسی است که این حس به واسطه روح مطمئن
پرورش می یابد و با این حس انسان در قلوب مردم نفوذ و جذبه پیدا می کند
پیامبران و راهنمایان خدا حد اعلای تکامل این حس را دارا هستند. و
می توانند بیماران مبتلا به گناه را معالجه کنند و انسانهایی بسازند که
فرشتگان برتر و عظیم تر شوند و این مخصوص انبیاء و اولیاء پروردگار است و
بس و اینان طبیبان جامعه اند که امیرالمؤمنین — علیه السلام — در باره پیامبر
اکبر — صلی الله علیه وآله — فرمود:

طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ قَدْ أَخْكَمَ مَرَاجِعَهُ.



و دل من اقامت کن؛ چه می شود که به
تنهایی و بینوایی من رحم کنی و اجازه
بدهی که تا ابد با آهنگ روان بخش تو
هم آهنگ گردم.

قسم به آفریدگار زیبا پسند تو^{۱۶} من
دانسته ام که در بینات آشنایی و معرفت و
دوستی تو چه رمزها و سعادتها نهفته
است.

آری معرفت خسرو جهان آفرین با
شناسایی وجود نازنین تو ای محبوب
شیرین ارتباط کامل دارد و به غیر از
دانشگاه غمزه آموز تو، به شناختن استاد از
دل راهی نیست^{۱۷}.

ای خواننده عزیز طبعاً تو نیز در اعماق



مثنوی گوید:

ما طبیبانیم و شاگردان حق بهر قلمز آمد او را فانفلق
آن طبیبان مزاجی دیگرند که به دل از راه نبضی بنگرند

آدمیزاد در بطنش فرشته ایست بنام آدمیت خداوند در نهاد آدمی
فرشتگانی آفریده بنام الهام و به نام اطمینان که در قرآن بنام نفوس مختلفه
نام گذاری نموده است نفس ملهمه که الهام بخش انسان است که



خویش وجود یک چنین قرینی را احساس
می کنی، هرگاه متوجّه او هم نباشی
بدون اختیار گاه گاه صدای رعنايش در
فضای مسامعت طنین انداز می گردد، اگر
با این فرشته رحمت که هر دم برای تو
جلوه های رنگارنگی دارد آشنا نگشته ای
حقّ داری، هیاهوی محیط مادی، امواج
هوسها و طوفان شهوتها، حجابی است
ضخیم و حصاری است آهنین؛ و از
خودنماییهای آن یار دیرین مانع است.

پرده های انیت و خودبینی را کنار زن
و حجاب هوی و هوس را برطرف نما و
طلعت تابان ذات خویش را بالمعاینه
تماشا کن. از عشق گدایان بی سرو پا و

کج رویها را رها و بسوی سعادت سوق پیدا کند و نفس مطمئنه که به انسان
اطمینان می بخشد و گوهر تابناک آدمیت که کلید راه انسانی است به راه
حق ادامه دهد، تقویت این دو نفس است که نفس اماره را به گوشه ای
می راند که جرئت بر تحرّک نداشته باشد و آلت عیش و نوش و سرکشی را
از او می گیرد لذا علی الدوام باید مراقب نفس اماره بود و الاً بقول شاعر:

نفس از درها است او کی مرده است

از غم بی آلتی افسرده است

غولان بشر نما رخ بگردان، و گوی دل را
 در خم چوگان سلطان جسم و جان
 بسپار و فرمان او را تا میتوانی در هر حال
 استقبال کن، از این زندگی طفلانه دست
 بردار و در فکر زندگانی جاودانه باش، هر
 فرمانی که بر سبیل الهام بر قلب تو وارد
 می شود و مورد پسند عقل و شرع
 می گردد، همان صدای حقیقت و زمزمه
 محبوب سرمدی می باشد؛ اگر همواره تابع
 وی گردی و از او امر او سر نه پیچی
 کم کم روشن و آشکارا آواز روان افزایش
 را می شنوی، و بعد از آن هیچ گاه خسته و
 گمراه نخواهی گشت؛ باورنما که الحان
 جبروتی او و آهنگ دلنوازش در اعماق تو
 رموزی گرانبها به یادگاری می گذارد.



آنجائی که مؤلف محترم گوید در تیه رعب افزای اوهام و بیابان
 بیکران خیالات اشاره به همین معنی است که سرزمین ظلمت نفس که
 آدمی هیچ راه بجائی نمیبرد و گرفتار خیالات و اوهام خود ساخته خودبینی
 حیران و سرگردان است آن جوهر آدمی و نفس مطمئنه است که بشر را از
 این اوهام و بیابان ظلمانی نجات می بخشد و دل تیره او را روشن و پیرامید
 می سازد، و امواج سهمگین شهوت و غضب برکنار میشود و به ساحل



حقیقت آدمیت، حجت کبرای حق،
و مرآت حقیقت نمای ولایت مطلقه است،
و مدام از حضرت ولیّ مطلق و امام زمان
خود الهام می گیرد، و همیشه به ترتیب و
رهنمایی تو مشغول می باشد. دامن همت
بر کمر زن و با اراده آهنین از پی معرفت
ذات خالق بین روان شو. تا اینکه با
مرتبّی اعظم عالم امکان آشنا گردی، که
به وسیله ولیّ ذوالجلال، خداوند متعال را
تا پایه حق یقین شناسی، و در نتیجه از
غم و غصه های جهان و جهانیان نجات
یابی.

شاهنشاه کشور وجود ما و سلطان این
عالم اصغر که خلیفه حق و مثال ولیّ
مطلق است وظایف بی شمار دیگری را

→ نجات می رسد خواجه گوید:

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین حایل
کجا دانند حال ما سبک باران ساحلها

این جملات اخیر در کلام استاد و محقق عارف ژرفترین معانی
است که در صفحات کاغذ نقش بسته است دیدیم که هر حکمی از ضمیر

←

هم عهده دار است، وی مربی روح و روان و مراقب جسم و جان ما هم هست، در اقیانوس پرتلاطم طبیعت و طوفان خروشان زندگی، ناخدای ورزیده کشور وجود ما می باشد؛ و همواره به کار و اعتدال و ترقی و تعالی و کسب سعادت دائمی و خدمت به جامعه انسانی و عطوفت و مهربانی و پیمودن راه خوشبختی امر میکند؛ آری تربیت جدی و صمیمانه، و مدرسه با انضباط او، آدمیت می آموزد، آدم به بار می آورد، ملک می ریزد، فرشته می سازد، و یک موجودی شریف به جامعه تقدیم می کند. اما شرط آدمیت آموختن، و آدم شدن، آشنایی با لحن و زبان او، و اطاعت فرمانهای اوست، که تدریجاً این معما در این مجموعه حل خواهد شد، انشاء الله.



آدمیت به آدم نرسد کاملاً بی اساس و توهمات است آن فطرت و ضمیر روشن است که متوجه به الله است و آن الله راهنمای انسانی، لذا در سوره اخلاص به آدم کامل و خاتم پیامبران گوید:

بگو الله یگانه است؟ بی نیاز است و دیگران به او نیازمندند؟ نه زائید

و نه زاییده شده است؟ و هیچ کس همتای او نیست؟



محبت

هر آدمی که در دل محبت دارد
همه چیز دارد اگر چه به غیر از محبت
چیزی ندارد، و هر آدمی که در دل محبت
ندارد اگر چه جز محبت همه چیز دارد.
گوهر محبت در مخزن دل ذخیره
فناناپذیری است که بوسیله آن حیات
ابدی و زندگی دائمی تأمین می گردد.

خیال محبوب یک پرده بسیار زیبا و
یک منظره دلربایی است، که همه رنجها
و مصیبتها را فراموش و تمام غمها و
غصه ها را محو و نابود می سازد، برعکس
با نداشتن محبت و محبوب کوچکترین
خراش در سطح زندگی باری از غم و
کوهی از مصیبت به نظر می آید.

عاشق دردش یکی است و در عین

در ضمیر و فطرت آدمی آدمیت پنهان است که نمیشود آنرا نادیده
گرفت و به او عشق نورزید و اگر در این رهگذری اعتنا از کنارش بگذریم
بقول استاد، به سرزمین ظلمت و گمراهی خواهیم افتاد و هیچ گاه نجاتی
برای ما متصور نیست مگر از او کمک بخواهیم و از نفس پاک باطن که
نور حق بر او تابیده است روشنی گیریم و اشیاء را آنطور که هست به بینیم، بنا
را با چهره دنیایی، آخرت را با قیافه صحیح و اعمال و رفتار را و کردار را



حال آن درد هم برای او درمان است،
آری عشق نیش است ولی در مذاق عاشق
نوش است.

هرگاه انسان را محبوب حضرت
محبوب باشد که آفریننده جمال و زیبایی
و فواره عطوفت و مهربانی است، اوج
درخشان سعادت و خوشبختی و صحنه
پرشور شادی و آزادی او را نمی توان تصوّر
نمود. چه لذت بخش است که دلبر هم
طالب دلباخته خود باشد، و از عاشق
سریعتر به جانب او قریب گردد و راه
پرخطر سالک شوریده را هموار و نزدیک
فرماید!^۸ اما در این دار ابتلا حضرت
محبوب هم، با عاشقان خود شوخیا و
شیرین کاریها دارد، بلاها و مصیبت ها
برای او ارمغان می فرستد، عاشق را در
میان دریای اشک و گرداب خون غوطه ور

→ خلاصه جمیع اشیاء را با گونه واقعی بنگریم. پیامبر خود همین درخواست
را از پروردگارش داشت و چنین دعا میکرد:

اَللّٰهُمَّ اَمْرِئِ الْاَشْيَاءِ كَمَا هِيَ.

خدایا چیزها را همان گونه که هستند به من بنما.



می سازد، و خود به تماشا می ایستد؛ آری
 ایجاد این صحنه روان افزا هم از جانب آن
 نگارنازنین لطف و عنایتی است،
 می خواهد غبار حجاب را با اشک و خون
 بشوید، و وی را برای زنگانی سرمدی
 بلکه برای پرواز به اوج هستی و او ادنای
 محبت لایق و مستعد ساخته، و در نتیجه
 او را در حریم کبریای خویش پذیرائی
 کند.

عاشق شوریده که سالهای دراز درد
 فراق کشیده است، هرگاه حسن قضا،
 وی را به خلوتگاه محبوب وارد نماید،
 گمان میکند که یک لمحہ در پیشگاه
 ملیک جمال، و یک جرعه از جام

→ عرفا نیز به نوعی طرفدار معرفت قلبی و شهودی می باشند. چنانچه
 خواجه عرفان لسان الغیب شیرازی گوید:

عارف از پرتومی راز نهانی دانست
 گوهر هر کس از این لعل توانی دانست
 شرح مجموعه گُل مرغ سحر داند و بس
 که نه هر کو ورقی خواند معانی دانست
 ای که از دفتر عقل آیت عشق آموزی
 ترسم این نکته به تحقیق نتانی دانست
 ←

سلسبیل وصال، آتش عشق او را فرو
می‌نشانند؛ و آن باده را جام سیراب کننده
تصوّر می‌نماید؛ در صورتیکه پیالۀ نخستین
اول تشنگی است، و بعد از آن راحتی دل
و جان بدون غوطه در امواج وصل ممکن
نیست؛ چندان به مقام قرب نزدیک
می‌شود که جسمش در جان و جانش در
روان و روانش در حُبّ و حُبّش در
تجلیّات لمعات روان افزای محبوب
تحلیل می‌رود!^{۱۹}

نور حق، مثال حق، مظهر حق، که
مقرّ عشق و منزل محبت است و بالاخره
مرکز عواطف مثبت و محور اعضاء و
جوارح ما می‌باشد همان حقیقت و ذات
پاک ماست، و همینکه انسان به مرتبۀ
قصوای^{۲۰} محبت حضرت محبوب رسید،
معرفت نفس کاملاً دست می‌دهد و با
خویش متصل می‌گردد، و داخل بهشت

لذا فقیه عارف از این رهگذر گوید قهرمانان ظاهری بشر در کوچکترین
صدمه ضعف بر بنیه مرامشان می‌افتد اما مردان روشن ضمیر و عاشق حق
تمام مظاهر دنیوی از مال و اولاد و غیره را حجابی در سر راه سیر و سلوک
میدانند، با برداشتن هر کدام با سرعت برق آخرین مراحل سیر و سلوک را

جاوید می شود.

و همینکه عاشق میوه عشق را چید و
به مقام وصل و وصال حقیقت نایل گردید
و به جنت المأوی^{۲۱} محبت قدم نهاد. از
جسم و جان و سایر علایق مادی بیزار
می گردد؛ و همه را نثار رضای دوست
می کند. کرم و سخایش آنآ فآنآ^{۲۲} رو به
ازدیاد می گذارد، و آتش عشق ساعت به
ساعت در اشتعال می باشد؛ آن وقت را
حتی نفس او در این است که هر لحظه
قسمتی از جسم و جان را در حقیقت
تحلیل دهد، تا هنگامی که جز حق و
حقیقت که مرآت محبوب است چیزی
نبیند.

حضرت سید الموحیدین امیرالمؤمنین
— علیه الصلوة والسلام — آن شیفته یگانه
حضرت دوست، انبوه سوانح کمرشکن و
کوه مصائب مردافکن را که محض

می پیمایند. مانند حسین — علیه السلام — که در قتل هریک از اولاد و
اصحاب با وفایش چهره اش برافروخته و عزم و اراده اش قویتر می گشت و
تمامی افرادی که در خدمت مولا بودند از این تربیت عشق بهره بردار بودند
حتی غلام سیاه در رکاب آن حضرت از این تربیت الهی بهره مند بود.

رضای معبود با آغوش باز استقبال نمود.
 هنگام وداع خلاق و پیوستن به رحمت
 حضرت خالق و وصال مطلق فرمود:

«فُزْتُ وَرَبِّ الْكَفْبَةِ»^{۲۳}

و حضرت خامس آل عبا — علیه
 آلاف التحية والثناء —، آن جانباز
 فرزانه کوی وفا، و سردفتر ارباب
 عشق و صفا، و رهبر کاروان عاشقان، و
 قهرمان میدان محبت، که از اول عمر و
 نخستین ساعت زندگی که قدم به میان
 عالم کثرت نهاد در خیال وحدت بود. یوم
 موعود و روز عاشورا یک سره از علایق
 دست برداشت. مال و عیال و اولاد را
 ترک گفت و نوبت به جسم و جان رسید

→
 بقول شاعر گوید:

گرچه ز جور خلفا سوختیم

ز آل علی تربیت آموختیم

سبکتر این غلام را خواستند از کنار مولایش پنهان کنند اما بوی مشک از

←

وندا در داد:

«إِنْ كَانَ دِينُ مُحَمَّدٍ لَمْ يَسْتَقِمْ إِلَّا
يَقْتُلِي يَا سُيُوفُ خُذْنِي»^{۲۴}

قهرمانان بشر را دیده ایم که به قتل
فرزندی ضعف در بنیه و مرام آنان
می نشیند و هنگام غلبه قطعی دشمن به
خیال صلح می افتند. اما این قهرمانان
جبروتی و عاشق ملکوتی هرچند به جسم
و جان و مال و اولادش صدمه می رسید
اشتیاقش به مرگ افزون تر می شد، گویا
که از پس پرده مرگ جمال جذاب
حضرت محبوب را مشاهده می نمود و از
عشق وصال جانانه آرام نمی نشست.
علاقه های خویش را که هریک برای او
به منزله پرده و حجابی بود از میان
برمی داشت و به سرعت برق آخرین دقایق

→ آن تن خونین برمیخواست و نتوانستند مخفی سازند که شاعر گوید:

أَرَادُوا لِيَخْفُوا قَبْرَهَا عَنْ حَبِيبِهَا
وَ طَيَّبَ تَرَابَ الْقَبْرِ دَلَّ عَلَى الْقَبْرِ

←

سیر و سلوک خود را خاتمه می داد. اولاد
و اصحابش که هر کدام چون جان شیرین
او بودند بدون تأثی رخصت شهادت
می گرفتند و با مشاهده قتل آنان در عزم و
اراده خویش قویتر می گشت جگر
گوشگان و برادران و یاوران با وفا در منای
دوست قربانی داد و با زنان و اطفال وداع
فرمود و سر و سینه را هدف تیر و سنان قرار
داد سپس در کمال اطمینان دل در آن
گودی قتلگاه سر بدامان محبوب نهاد و
گفت:

ترکت اخلق طراً فی هوا کا

وایتمت العیال لکی ارا کا

لئن قطعنی فی الحب ارباً

لما حن الفؤاد الی سوا کا^{۲۵}

→ خواستند قبر آن بزرگ مرد را از دوستش حسین سلام الله علیه مخفی کنند لکن بوی خوش خاک قبر نشان دهنده آن قبر بود. این پاک
باختگان و عاشقان راه حق چون مولایشان حسین — علیه السلام — زیست
کردند و ابا عبدالله الحسین — علیه السلام — فرزندان و جگر گوشگان و
برادران و یاران باوفای خود را در این راه داد و چنان با آرامش قلب این
کلمات را ترنم میکرد:

←

در واقع جان عزیز و این عمر گرانبها
و همه اعمال انسانی فقط در طریق عشق
و راه دوست موجب ربح و سعادت است؛
و الا در حکم اسراف و تبذیر خواهد
بود.^{۲۶}



تَرَكْتُ الْخَلْقَ ظَرًّا فَيَ هَوَاكَ وَآتَمْتُ الْعِيَالَ لَكِنِّي أَرَاكَ

و از هیچ دشمن نهراسید چون یار و یاورش خدا بود و بس که
بهترین یار و یاوران است.

هزار دشمنم را میکنند قصد هلاک
گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک

خویشتن شناسی

اگرچه سعادت ابدی و خوشبختی
دایمی در معرفت النفس و شناختن
حقیقت انسانیت است که راه مستقیم
خداشناسی است، اما شناسائی هریک
از فروع و اجزای تن، و جوارح و اعضای
بدن، نیز تا اندازه‌ای سعادت‌ی در بردارد.
خویشتن شناسی اعم از شناختن جسم و
جان و یا روح و روان است.

انسان به تدریج می‌تواند با ساختمان
وجود خود آشنا گردد، و طرز بکار بستن

شناسائی جسم و جان

دانشمندان، روانشناسان و روانکاوان در قرون اخیر به این حقیقت پی
برده‌اند که انسان در ماوراء شعور ظاهر خویش شعوری مخفی دارد گوئی در
پس این من، ظاهر من پشت پرده‌ای وجود دارد ولی عده‌ای به اصالت شعور
باطن ایمان و اعتراف دارند، شعور اخلاقی، شعور هنری، شعور علمی،
همچنین شعور مذهبی روان انسان را اصیل و ناشی از سرشت او می‌دانند
آن نقطه اصلی که راه عرفان را از راه فلاسفه جدا می‌کند همین جا است
عرفا از آن که به نیروی عشق فطری ایمان و اعتقاد دارند در تقویت این
نیرو می‌کوشند معتقدند که کانون احساسات عالی الهی قلبی را باید
تقویت کرد و موانع رشد و توسعه آنرا باید از میان برد و به اصطلاح باید



هریک از جوارح را بداند، و از وظیفه و کار آنان با خبر شود، و از حواس ظاهر و اعمال جسد گرفته تا به حواس باطن و مقام ذات هر دو راه مادی و معنوی را طی کند و در هر قدم با رموز خلقت روبرو گردد و درس گرانبهائی از توحید و صفت حضرت خالق بیاموزد، و سعادت را تأمین کند، حتی معرفت کوچکترین جارحه موجب یک جهان خوشبختی‌ها است. مثلاً جارحه دهان که یکی از سه دستگاه گوارش است، بسیار ساده به نظر

→
قلب را تصفیه کرد و آنگاه با مرکب نیرومند و راهوار و سبکبال عشق بسوی خدا پرواز نمود. و همانطور که مؤلف محترم نقل کرده‌اند خویش‌شناسی اعم از شناختن جسم و جان و یا روح و روان است از طریق شناسائی جسم نیز انسان میتواند به کتاب خلقت آشنا شود و رموز آنرا بیاموزد. مؤلف محقق گوید این خود درس گرانبهائی است از شناختن توحید. همانطور که مؤلف بیاد آوردند شناسائی جسم و جان هر دو لازم است. شناسائی جسم فیزیکی از راه‌های وصول به توحید است. حواس مختلف بشر و مکانیسم آفرینش هر کدام به تنهایی مورد تحقیق دانشمندان قرار گرفته، چون حس ذائقه، خاصیت این حس چشیدن و محل ظهور آن روی زبان و داخل دهان است، از آثار آن تحریک آدمی به طلب غذاهائی است که برای بدن لازم است و با این حس نیازمندیهای بدن برطرف میشود حس ذائقه با فرمول

←

می آید، و اغلب مردم گمان می کنند که
 حداکثر استفاده را از آن برمی دارند. در
 صورتیکه از هزار نفر یک نفر به زحمت
 پیدا می شود که با وظیفه آن آشنا باشد.
 غالب مردم گمان می کنند دریچه خلق
 فقط راه غذا و مانند دهان کوزه تنها محل
 عبور طعام می باشد و ضمناً خوراکیهای
 سخت و لقمه های بزرگ را هم می جود و
 خورد می کند و قابل بلع می سازد. اما
 غافل از اینکه علاوه بر وظیفه آسیا کردن و
 آرد نمودن، وظیفه هضم را هم داراست،

→
 مخصوص اشیائی که برای بدن لازم است به بدن راه می دهد و از چیزهای
 بد جلوگیری میکند و کلماتی که ما اصطلاحاً به شور بودن یا تلخ بودن بکار
 می بریم و می گوئیم ذائقه آنرا قبول میکند یا نمیکند همین مطلب است
 چیزیکه برای بدن نفع ندارد قبول نمی کند و چیزیکه نفع دارد قبول
 می کند. نبود حس ذائقه موجب نقصان علاقه به زندگی خواهد شد. و
 هم چنین حس شامه که دارای خواص فوق العاده ای است و نیز حس ناطقه و
 حس شنوائی و حس بینائی و حس لامسه و غیره که هر یک از آن در خلقت
 انسان مؤثر و یا نبودش در رنج و عذاب خواهیم بود مجموعه حواس جسم و
 جان امروز مورد مطالعه دانشمندان جهان قرار گرفته و از این رهگذر به
 قدرت خلقت پروردگار توانایی برده اند و قرآن نیز این مجموع را بعد از
 آفریدن تحسین کرد «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ» که یکی از عرفا می گوید
 ←

یعنی عمل شیمیائی دهان شاید از عمل مکانیکی اش مهمتر باشد، در اثر همین غفلت غذا را نجویده فرو می برند. و چون از جریان شیمیائی آن استفاده نمی کنند به سوء هضم و امراض مزمنه دیگر دچار می گردند.

یک نوع از لعابهای مترشح در دهان، کار عمده ای را صورت می دهد و مواد قندی موجود در غذا را ملایم تن می سازد و مخصوصاً مواد نشاسته ای را قابل جذب می کند، و بارسنگینی از دوش معده ستمدیده برمی دارد. طعام را حتماً به

→

انسان مظهر ذات و صفات خداوند است چه نیکو سروده است:

توئی که مظهر ذات و صفات سبحانی
به ملک صورت و معنی تو عرش رحمانی
کتاب جامع آیات کائنات توئی
که نسخه لاریب فیه را جانی
ترا است با همه انسی از آنکه با همه ای
وزین سبب تو مستمّا به اسم انسانی

خودشناسی یا معرفت نفس زیر بنای سعادت و خوشبختی بشر در زندگی مادی و معنوی است انسانی در پرتو خودشناسی به نیازهای درونی و

←

اندازه کافی باید جوید، و در دهان از
 راست به چپ و از چپ به راست
 غلطانید، و مقدار زیادی از آن محلول
 گرانبها را با لقمه خویش ممزوج نمود،
 آنوقت به جانب معده فرستاد، و یک عمر
 صحت و عافیت آینده و نشاط هنگام پیری
 و سالخوردگی را تأمین ساخت. حضرت
 مولا امیرالمؤمنین — علیه السلام —
 می فرماید:

→

برونی خود پی میبرد عواملی که مایه ترقی اوست تشخیص میدهد پاکدامن
 و وظیفه شناس می شود بدبختانه در تمدن صنعتی روز شناخت انسان مورد
 توجه قرار نگرفته است در ساختمان جسم و روان بشر غرائز حیوانی و قوای
 انسانی بهم آمیخته است کسیکه خواهان خوشبختی است باید خود را
 بشناسد.

عَلَيَّ — عَلَيْهِ السَّلَام — قَالَ: مَنْ لَمْ يَعْرِفْ نَفْسَهُ تَعَدَّ عَنْ سَبِيلِ
 النَّجَاةِ وَخَبَطَ فِي الضَّلَالِ وَالْجَهْلَاتِ.

امیرالمؤمنین علی — علیه السلام — فرماید کسیکه خرد را نشناسد از
 مسیر صحیح و نجات بخش دور میشود به راه جهل و گمراهی میگراید

انسان وقتی خود را شناخت و آگاه گردید می داند برای چه آمد و به
 کجا می رود.



«در غذائی که جویده نشود خیری
نیست.»

این است که غذاهای مایع مانند
بعضی از آشپهای معمولی چون کاملاً
جویده نمی شوند فاقد این نفع بزرگ
می باشند و موجب ناراحتی معده و
روده ها می شوند حتی خوردن و آشامیدن
شیر و لبنیات هم باید طوری انجام گیرد
که از عصیرهای پُر قیمت و غده های
دهان استفاده کند، ملاحظه می نماید
که طفل شیرخوار طبعاً آب دهانش
سرشار است و بر طبق همان سرعتی که
پستان می مکد عصیر فراوانی هم با آن

روزها فکر من این است و همه شب سخنم
که چرا غافل از احوال دل خویشتم
مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک
چند روزی قفسی ساخته اند از بدنم
ز کجا آمده ام آمدنم بهر چه بود
بکجا میروم آخر ننمائی وطنم
من بخود نامدم اینجا که بخود بازروم
آنکه آورد مرا باز برد در وطنم

مخلوط می کند.

این را هم می دانیم که: روح توانا در
تن توانا، و فکر سالم در بدن سالم است،
بنابراین معرفت جسم به معرفت جان و
روان مساعدت می کند و شاخه ای از
شجره خوشبختی آدمیت است.

امیرالمؤمنین — علیه السلام — در باره عارف چنین فرموده است.

عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْعَارِفُ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَاعْتَقَبَهَا وَتَرَاهَا
عَنْ كُلِّ مَا يُعْدُّهَا وَتُرَبِّقَهَا.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود عارف کسی است که خود را بشناسد تا
موجبات آزادی خویش را فراهم آورد و نفس را از هر عاملی که باعث
دوری از سعادت کمالش میشود پاک دارد؟

قسمت اخلاقی

علاوه بر صحت ظاهر بدن، همینکه انسان در اثر ورزش و تمرین عادت کرد عمل این گوارش را که در اختیار خود اوست به آرامی انجام دهد در همه افعالش یک جنبه وقار و متانت تولید می گردد، و از شتابزدگی در کارها، به آسانی رهایی می یابد. لذا مختصر معرفت

از لحاظ اخلاقی

مؤلف بزرگوار از طریق صحیح بکار بردن مذاقه و جویدن غذا نتیجه گیری کرده که از نظر اخلاقی گرفتار شتابزدگی نمی شود و انسانی پرحوصله و متین خواهد بود در اینجا داستانی را از یکی از رجال سیاسی انگلستان نقل می کنم. «گلاستون» وزیر خارجه اسبق انگلستان در یکی از مصاحبه هایش چنین گوید، وقتی خبرنگاران از او سؤال کردند که این همه استقامت و صبر و حوصله را چگونه بدست آوردید گفت از راه جویدن غذا شاید این جمله برای خوانندگان مورد تعجب باشد گفتند چطور گفت در زمان کودکی وقتی که در کنار مادرم روی میز نهار می نشستیم و مشغول غذا خوردن بودیم مادرم می گفت اول غذا را اطراف راست دهان بجوید وقتی که می جویدم مادرم می گفت اکنون بسمت چپ ببر، میبرد بعداً میگفت با جلو و با مذاقه آب دهن لذت بخش فرو میبرد و این خود تمرینی بود که با استقامت و صبر و حوصله این کار را انجام میدادم. کمک با این تمرین



و کمترین توجّه به ساده‌ترین دستگاه
انسانی وی را تندرستی و نشاط روحی
می‌بخشد، و دارای یکی از برجسته‌ترین
صفات اخلاقی می‌نماید.

قسمت اقتصادی

و همچنین آدمی همینکه در کیفیت
صنعت حضرت صانع که در این جوارح به
خرج داده است فرو رود و عمیقانه تفکر
نماید و به هریک از این اعضا که با
مصالحی محیر العقول به وجود آمده است

→
مردی پرحوصله و صبر شدم که اکنون شما خبرنگاران می‌بینید که در
سیاست شتابزده نیستم و با کمال آرامش و حوصله کارهای سیاسی را
انجام میدهم مؤلف گوید امیرالمؤمنین — علیه السلام — در این باب فرموده
است:

در غذائی که جویده نشود و صبر بکار نرود خیری نیست.

بهره‌برداری از جسم و جان

اقتصاددانان گویند از سرمایه کم، بهره زیاد باید برد و از فرصت
کم بهره فراوان. مؤلف محقق در ضمن بیان بهره‌برداری از اعضا و جوارح
به قسمت اقتصادی جسم و جان اشاره کرده است. اگر از فرصتهای عمر و
←

توجه کامل نماید، البته بیدار می شود و نمی گذارد که آن عضو گرانبها در اموری بی بها مصرف شود، خصوصاً اگر ملاحظه نماید که لحظه به لحظه از قوای آن جارحه کاسته و جریان آن دستگاه در دنیا ابدی نخواهد بود و تا هنگامی که لطمه ای به عمل آن وارد نیامده است حداکثر استفاده را از آن بردارد و از مزایایش برخوردار گردد.

فرضاً اگر جوانی نگاه بی شرمانه ای به جمال زیبا دختری نماید، هیچ عاقل و شریفی از این نگاه نتیجه و فایده ای نمی تواند تصور کند، بلکه تنها یک نظر نامشروعی است که احساسات لطیفه این جوان گستاخ را برانگیخته و تکان ناهمواری در تن و روانش احداث نموده و

→

سرمایه عمر بهره گیری صحیح نشود موجب ملال و ناکامی خواهد شد. علی — علیه السلام — در یکی از خطباتش از ساختمان بدن انسان و اعضائی که خداوند برای ادامه زندگی به او لطف فرموده و نیز از نعمتها و فرصتهائی که در اختیارش گذارده سخن گفته است و سپس درباره مردم قدرناشناس و هوسباز که دوران سلامت؟ و نیروی جوانی را به غفلت گذرانده اند و از این نعمات بهره صحیح و کافی نبرده اند چنین فرمود:

←

ریشه مزعجی در اعصابش ایجاد کرده و عایق هزاران خوشبختیهای او گشته است.

شخصی که سامعه گرانبها و یا ناطقه آدم‌نمای خویش را از انجام وظایف پر قیمت خود بازدارد و آنها را به سرودن و یا استماع آهنگهای شهوت‌انگیز و یا گفتن و شنیدن غیبت دیگران مشغول سازد، حتماً تأثر تلخ و ناگواری در اعماق وی تولید می‌گردد. و امواج نامساعدی در اطراف کشتی زندگانش هویدا می‌شود، و طوفانی خطرناک آسمان وجود او را احاطه می‌کند، و پس از مرگ نیز به عقیده ما عکس العمل بسیار شدیدی خواهد داشت.

«لَمْ يُمَهِّدُوا فِي سَلَامَةِ الْإِبْدَانِ وَلَمْ يَغْتَبِرُوا فِي أَنْفِ الْأَوَانِ فَهَلْ يَنْتَظِرُوا أَهْلُ بَضَايَةِ الشَّبَابِ الْإِخْوَانِي الْهَرَمِ.

در روزگار سلامت جسم، سرمایه‌ای آماده نکردند و در اولین فرصتهای زندگی و نیرومندی درس عبرت نگرفتند و درخشنده‌ترین ایام عمر را به رایگان از دست دادند. آیا کسیکه در روزگار جوانی سست و تن‌پرور بود در روزگار پیری جز شکستگی و ذلت انتظاری میتواند داشته باشد؟

انسان عاقل که یک دستگاه ماشین
 ابتیاع می کند، البته وقتی آنرا به کار
 می اندازد که ربیعی از آن عاید وی
 گردد، و حتماً هنگام کار ملاحظه خرج و
 دخل را می نماید. و چون میداند که حتی
 در یک حرکت کوچک از قیمت آن
 کاسته می شود، و در هر یک ساعت کار،
 همان مقدار کهنه و سائیده می گردد. لذا
 در برابر استهلاک آن ماشین نقشه
 صحیحی طرح می کند. همچنین است
 ماشین گوه‌رزی تن و جان که هر روزه
 روبه پیری و عدم می گذارد و از
 کوچکترین عمل و حرکتش باید ربیعی

→

استعدادهایی که در جسم و جان بشر نهفته است و شرایط مساعدی
 برای پرورش و بهره‌برداری از آن وجود دارد اگر بطرز درست مورد استفاده
 قرار گیرد، می تواند پایه و اساس خوشبختی برای تمامی دوران عمر گردد.
 قرآن کریم در سوره ۳۵ آیه ۳۷ به همین معنی اشاره فرموده:

أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرْ فِيهِ مَنِ تَذَكَّرْ.

امام صادق — سلام الله علیه — فرمود این آیه ملامتی به جوانان
 غافلی که از فرصت استفاده نمی کنند.

←

سرشار منظور دارد. و در مخازن غیبیه
 الهی عایدات فراوانی را جابجا نماید. و
 بالاخره هنگام پیری و بیچارگی و پس از
 مرگ و بیکاری ابدالآبدین از آن ذخایر
 برخوردار شود، و یک عمر نامحدود در
 سایه عمل عاقلانه خویش خوشبخت
 گردد.



فراموش نشود که احادیث زیادی در بهره‌برداری از جوارح و اعضا
 بدن از طرف ائمه معصومین — علیهم السلام — رسیده که پاره‌ای از آن مورد
 تحقیق دانشمندان قرار گرفته است. امام زین العابدین — علیه السلام —
 درباره حقوق و وظائف اعضاء بدن سخنی دارند که صاحب تحف العقول
 مفصلاً نقل فرموده است که اگر بخواهیم همه آن کلمات پرمغز را نقل کنیم
 نیازمند به کتابی مستقل است. غرض از هر یک از آن اعضاء بقول
 اقتصاددانان باید بهره‌های فراوان گرفت تا در زندگی مادی و معنوی
 سعادت‌مند گشت.

قسمت توحید

و قسمت عمده خویششن شناسی و آشنا گشتن به رموز وجود خویش، توحید و خداشناسی است که علت غائی خلقت و ایجاد است. خدای متعال در قرآن کریم می فرماید:

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ^{۲۷}

و در حدیث قدسی وارد است:

كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْيَيْتُ أَنْ أَعْرِفَ
فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكِي أَعْرِفَ^{۲۸}

خودشناسی و فرار از گناه

بشر امروز بسیاری از مجهولات طبیعت را روشن نموده است بر دریاها و خشکیها حکومت میکند عناصر معدن را مسخر خویش گردانیده و زندگی بشر امروز بر اثر همین کشف ها روبه بهبودی است. حتی انسان امروزه توانسته است از محیط جاذبه زمین به آرامی قدم به کره ماه گذارد و به کشف آن کرات پردازد اما هنوز نتوانسته خود را بشناسد و جنایت و جرائم را از زندگی خویش بزدايد. این ناکامی و محرومیت انسان امروزه



حضرت امیرالمؤمنین (ع) میفرماید:

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ.

و حضرت رسول اکرم — صلی الله علیه
وآله — فرماید:

اعْرِفْكُمْ بِنَفْسِهِ اعْرِفْكُمْ بِرَبِّهِ.

→
ناشی از خودناشناسی است و گویا بشر امروز خود را فراموش کرده است و از خدای خود دور گشته. مؤلف محقق در همین نکته گوید که خویششناسی و آشنا گشتن به رموز وجود خویش همان توحید و خداشناسی است که علت غائی خلقت و ایجاد است. خدای متعال در قرآن کریم سوره الذاریات، آیه ۵۶ فرماید:

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ.

خویششناسی و معرفت نفس پایه و اساس سعادت بشر در جمیع شئون مادی و معنوی است.

در سازمان خلقت بشر غرائز حیوانی و قوای انسانی بهم آمیخته و خالق دانا و حکیم انسان را معجونی از عقل و شهوت آفریده است. از نظر جنبه حیوانی گرفتار خود دوستی و حب به اولاد و شهوت و غضب است تا بتواند از آن رهگذر بهره برداری نماید و از طرفی او را به سلاح عقل و معرفت و وجدان اخلاقی مجهز نموده تا در پرتو آنها خدای جهان را بشناسد، خوب

طیران آدمیت

أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي

جَوِّ السَّمَاءِ... ۲۹

خداوند حکیم در قرآن کریم آیاتی را
که به صورت استفهام نازل فرموده است،
اشاره به اهمیت آنهاست. مانند:

أَفَلَا يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ

بَنَيْنَاهَا؟ ۳۰

أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ

وَأَلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ؟ ۳۱

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ

الْفِيلِ؟ ۳۲

و بدرا تشخیص دهد از کمالات آدمی برخوردار گردد.

امیرالمؤمنین — علیه السلام — میفرماید:

عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: نَالَ بِالْفُوزِ الْأَكْبَرِ مَنْ ظَفِرَ بِمَعْرِفَةِ

النَّفْسِ.

فرمود کسیکه خودشناس باشد به بزرگترین خیر و سعادت دست یافته
است.

هیچ خیر و سعادت چنانچه مؤلف با بیانی عارفانه نقل کرده است



و امثال این آیات شریفه که تماماً به اهمیت مطلب و اهمیت خلقت و اهمیت مقام اشعار دارد. در این آیه مبارکه که موضوع بحث ماست اهمیت مبارزه پرندگان را با قوه جاذبه زمین اعلام می فرماید، که در ظاهر عادی به نظر می آید، اما در واقع امری خارق العاده است. موجودی ضعیف جاذبه قهار زمین را بازیچه خود قرار داده و در اوج فضا در کمال آزادی معلق می زند.



نصیب آدمی نمیشود مگر آنکه از گناه بپرهیزد، فرار از گناه بدبختیهای گوناگونی که بشر امروزه با او دست به گریبان است بر اثر گناه و آلوده گشتن به انواع گناه است. کیفر چنین انسانی همین جنگها و جدلها و کشتارها است قرآن گوید:

أَهْلِكُنَا هُمْ إِنْهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ.

زندگی انسانهای مجرم را تباه ساختیم. (سوره دخان، آیه ۳۷)

گناه هم موجب بر هم زدن نظم عمومی و اجتماعی است هم بزرگترین عامل انحطاط و سقوط انسانی است.

أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَاتٍ وَ
يَقْبِضْنَ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ إِنَّهُ
بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ.^{۳۳}

جسم سنگین وقتی که از طرف بالا به
سوی پائین فرود می آید بدون مانع است و
برای آن کندی و رکود متصور نیست بلکه
در هر لحظه بر سرعت سیر و حرکت آن
افزوده می شود، و علتش همان است که
به سوی مرکز جاذبه سرازیر می گردد.
برخلاف هرگاه جسم سنگین را به جانب
فضا پرتاب کنیم، باید مقداری از قدرت
خویش را مصرف نمائیم و در این صورت
آن جسم راه خود را به زور و قهر
می پیماید و هر لحظه هم از سرعت سیرش
کاسته می شود، تا هنگامی که راکد و
سپس سرازیر گردد.

بر طبق همین قانون، انسان که به
سوی شهوات نفسانی، کسالت و بطالت،
تفریح و تفرّج، عیش و نوش، خوردن و
آشامیدن، خواب و استراحت به آسانی
می رود، اقتضای طبع حیوانی اوست، و
لازم نیست کسی او را به اینگونه مطالب

مجبور کند و یا ابلاغ نماید. هنگام گرسنگی، خود به خود به جانب طعام مایل می شود و هنگام خواب خواهی نه خواهی مانند مرغی که به لانه می رود داخل بستر شده و سربه بالش خواب می گذارد. نه قانندی لازم دارد و نه سائقی نه دعوت پیغمبر و نه فرمان شاه. اما عمل به طاعت و تخلّق به اخلاق فاضله و صفات حمیده، یا تبعیت به قانون، حتماً زور و جبر و یا تذکر و موعظه لازم دارد، حاکم و آمری ضرور است، پاداش و کیفری باید مقرر گردد. چرا؟ برای اینکه کردار نیک و مکارم اخلاق از صفات آدمیت است که در اوج وجود قرار دارد، و با قوای غیر عادی باید مجهز شود. انسان به تجهیزات معنوی و روحانی نیازمند است که از میل نفسانی اعراض نموده، و به سوی فضایل آدمیت رهسپار گردد. به یک جفت شهپر توانای علم و عمل احتیاج دارد، که به آسمان مرتفع انسانیت پرواز کند. خود نخورد و گرسنه ای بخوراند، خود نپوشد و عریانی را بپوشاند، عفت نماید، سخاوت کند، از تفریح و

عیاشی دست بردارد، و به تحصیل شرف
و معارف مشغول گردد.

آری انسان واقعی و مؤمن پرهیزکار آن
مرغ بلند پرواز است که با جاذبهٔ میرم و
کشاکش نفس اماره و شهوت مبارزه
می نماید و در اوج فضای آدمیت طیران
می کند.

آن قدمی را که پیغمبران برداشته اند
مهمترین قدمی است که فرماندهان توانا و
رجال بزرگ بشر، از برداشتن نظیر آن
عاجزانند؛ و این بار گران تربیت را که
مردان خدا و استادان اخلاق بر روی
دوشهای خویش حمل نموده اند، قهرمانان
جهان را عاجز می سازد. فرستادگان
آسمانی و جانشینان پاک ایشان، هم
خویش را در اوج عصمت نگه داشته اند،
و هم دیگران را نگهداری کرده اند. هم
خودشان به جانب تکامل می شتابند، و
هم سایرین را به شتاب می برند.

هر قوة فوق العاده ای را تصور کنید،
فرضاً گلوله، هواپیما، قوة نور، بالاخره حد
و غایتی دارد و عاقبت پس از طی مسافتی
خسته و راکد می ماند، اما قدرت

حیرت انگیز پیامبران خدا و رجال اخلاق را اندازه و حدودی نیست، به طوریکه دست هر موجود لایق و مستعدی را می گیرند و به سوی اوج کمال پرواز می دهند؛ و تا جهان هست و باقی است این موجود خسته نمی شود و از طیران باز نمی ماند، بلکه لحظه به لحظه سرعت و سیر و سلوکش بیشتر و قوی تر می گردد.

البته مبارزه و دشواری سیر عناصری که از زمین منفصل می شوند تا هنگامی است که در حدود جاذبه آن در حرکت باشند؛ اما همینکه از مرز حکومت و اقتدار ملکه ارض تجاوز نمودند، دیگر برای سیر آنان مانعی نیست و در کمال آزادی به سیر خویش ادامه می دهند تا به هدف نزدیک شوند و بعد از آن هم جاذبه مقصد (قمر یا مریخ) مثلاً به سرعت سیر آنها می افزاید.

همچنین موانع انسان در سیر و سلوک اخلاقی و توجه به مبدا مقدس تا زمانی است که از حدود جاذبه نفس اماره دور گردد؛ و بر مکائد اهریمنی چیره شود، و با ریاضتهای مشروع مرام خویش را

تعقیب کند و بالاخره در فنّ آدمیت و
روش فرشتگان این محیط ورزیده و توانا
گردد؛ آن وقت در کمال آزادی و حرّیت
بلکه با نشاط کامل و قدرت عشق با
سرعتی بیشتر به سفر مقدس و طولانی
خویش الی الابد ادامه خواهد داد.

سلمان و ابوذر، عمار و مقداد، رشید و
میثم، جابر و مفضل، و امثال ایشان هنوز
هم در فضای لایتناهی امکان و آسمان
پهناور وجود در پروازند.

حضرت خامس آل عبا — علیه الاف
التحیّة والثناء — هفتاد و چند نفر جوانان
خانواده و یاران خود را چنان تکمیل
فرموده و جوهره آدمیت را در وجود بدیع
ایشان به حدی روشن ساخت و آن مرغان
باغ ملکوت را طوری به پرواز آورد که
سرعت سیر و غایت اوج آنان از قوه تصوّر
شنندگان بالاتر است.

أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الظَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَاقَاتٍ وَ
يَقْبِضْنَ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَانُ إِنَّهُ
بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ.

جنگل و باغ

تماشای جنگل، شاید با نظر سطحی
جنبه تفریحی داشته باشد؛ و دیدن
درختان انبوه و شنیدن زمزمه آبشارها
نشاطی برانگیزد. اما اگر با نظر دقت و
دیده عبرت بنگریم، در هریک از
اوراقش داستانی از بدبختی و حکایتی از
شقاوت خواهیم خواند، و در لابلای هر
پیچ و خمش صحنه‌هایی جانگداز مشاهده
خواهیم کرد؛ آری سراسر جنگل
مجسمه‌ای از ظلم و تعدی و تشکیلاتی از
جور و ستمگری است، درختان کهنسال و
تنومند نونهالان معصوم و بی‌گناه را زیر بار
شاخه‌های سنگین خود فشار داده و از رشد

زندگی منهای خدا توأم با جور و ستم است.

چه خوب آورده است جنگل و باغ عارف محقق جهانی را که خدا
در آن حکومت نداشته باشد به منزله جنگل ستمکاری است که تنه
پرشهوت و سرگردانش شاخ و برگ‌اش نونهال معصوم را زیر بار فشار
شاخه‌های سنگین خود فشار داده و از رشد و آزادی آنان با یک جهان
قساوت مانعند آری خودبینی و لجام گسیختگی جامعه بی‌توحید این همه
تیرگی و بدبختی ببارمی آورد جامعه انسانی اگر مثل جنگل خودرو و



و آزادی آنان با یک جهان قساوت
مانعند. و اغصان لطیف تحت، کابوس
گردنکشان آن سامان همواره می نالند؛ در
هیچ زاویه اش اثری از عطوفت و مهربانی
نیست و جز نعره غرور و خودبینی اقویاء،
و ناله شکست و بینوائی ضعفاء، صدائی
به مسامع نمی رسد؛ هردم غرش جانوران و
همهمه درندگان نیز در آن فضای
وحشت زاطنین انداز می گردد و اعماق،
شنوندگان را پر از وحشت و بیم می سازد.
این اجحاف تند و ناملایم نه تنها
زیردستان را از پای برانداخته، بلکه آن

➔

بی نظم و بی قانون الهی بار آید حتماً بصورت آتش فشانی محیط خود را به
آتش می کشد و همه چیز را به نابودی و نیستی می کشاند خودبینی و
خودپرستی نشانه بی نظمی و هرج و مرج در روان آدمی است خیلی مشکل
است که آدمی از حس خودخواهی رهائی یابد مگر آنکه او را تحت کنترل
ایمان و عقل درآورد.

تایک سرموی از تو هستی باقی است
آئین دکان خودپرستی باقیست
گفتی بت پندار شکستم رستم
آن بت که ز پندار پرستی باقیست



جامعهٔ ظلمانی را هم وحشتکده ساخته
 است، یک درخت زیبا، یک شاخهٔ رعنا،
 در میان آن انجمن پیدا نیست، درختان
 همه اش زشت و بد قواره اند؛ گویا
 گروهی از غولان بدهیکل و یا عفریتهای
 بدقیافه می باشند که بهم پیچیده و هم
 آغوش گشته اند یک میوهٔ شیرین و شاداب
 در همهٔ آن محیط نمیتوان به دست آورد،
 همه اش کم بار و کم عطراند؛ و بالاخره
 آن جنایتکده مسکن دیو و اهریمن، و
 مأوای زاغ و زغن است؛ و شقاوت و
 بدبختی در آن تودهٔ نکبت بار کاملاً

→
 در جنگل زندگی که اقویاً ضعف را در زیر فشار پنجه های ستمگرانه
 می فشارند اثری از رحم و مهربانی نیست قیافه های خشن مثل قیافه کج و
 بیقواره درختان جنگل که مانع از رسیدن نور آفتاب به زمین است. یک میوه
 شیرین و یک گل نارس در تمامی جنگل نمیشود پیدا کرد. شاخه های درختان
 کهن بهم فرو رفته و به جنگ و ستیز پرداخته اند. در طبقات و جوامع بی توحید
 نیز چنین است، ستمگران همه چیز را به خود اختصاص میدهند سبزه و گل و
 لاله از آنها است، باغهای پرمیوه، آب های جاری از آن ستمگران، زندان و
 شکنجه محرومیت و ناکامی از آن ضعف و بیچارگان اما خداوند وعده راست
 داده روزی ستم ستمگران به خود آنان باز خواهد گشت و شاخ و برگ و ریشه
 آنان را بر باد خواهد داد. در اینجا داستانی به رشته تحریر کشم که موجب
 ←

حکم فرما است.

آیا میتوانید علت اینهمه تیرگی را
 حدس بزنید؟ آری! خود روئی و
 خودبینی، غرور و لجام گسیختگی، علت
 العلل این همه بدبختیها است. هرگاه
 جنگل هم در برابر قانون تربیت خاضع
 می شد، و در زیر نظریک باغبان
 زبردست زندگانی می کرد، آنجا هم
 مانند باغ و بوستان، زیبا و خوش منظر
 می گردید؛ و میوه های شیرین و شاداب
 در برداشت، و نهالهائی چون قامت
 دلبران در آن می روئید، و گلہائی مانند
 رخسار لاله رویان منظر آن محیط را زیباتر

عبرت است که خداوند فرمود:

«إِنَّمَا بُعِثْتُكُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ»

«ظلم و ستم هر کس برگشتش بخود او است.»

و اما داستان:

یکی از وزرای معروف تاریخ بنام محمد بن عبدالملک زیات (زیات
 یعنی روغن گیر) پدر محمد که عبدالملک نام داشت روغن کش بود اما خود
 محمد مردی ادیب و نویسنده و شاعر و در دستگاه المعتصم بالله سمت
 منشی گری داشت و نامه های المعتصم بالله را او می نوشت. روزی از یکی از

جلوه می داد. و بوی دلاویز شکوفه ها فضا
را معطر و تماشاچیان را مست و مدهوش
می ساخت؛ بلبل و عندهلیب زینت
شاخه های آن بود و آدمیان در سایه اش
مسکن داشتند.

دست هنرمند باغبان است که بوته
خودرو و ناچیز را به مقامی آبرومند
می رساند و قابل همه گونه استفاده
می کند. دست عدالت گستر باغبان است
که برای هریک از درختان حدودی قائل
می شود؛ و آنها را از تعدی بیکدیگر باز
میدارد، و حتی سایه آن شاخه برومند را
هم از بالای سر نونهالان کنار می کشد،

شهرهای عراق نامه ای رسید که گله از خشکسالی داشتند و از خلیفه استدعای
معافی مالیات می نمودند. خلیفه آن نامه را به وزیرش داد که بخواند پاره ای
لغت در آن نامه بکار رفته بود که وزیر از آن بی اطلاع بود معتصم نیز خود بر
معانی لغت عرب وقوف چندانی نداشت. محمد بن عبدالملک منشی خلیفه به
عرض رساند که اجازه فرمائید من آن نامه را بخوانم و معانی لغاتش را بیان
کنم. خلیفه گفت بگو محمد! گفت عرب گیاه را وقتی تازه از زمین میروید
«عشب» میگوید بزرگ که شد «کلاء» میگوید، وقتی خشک شد «حشیش»
می نامد این مردم هم در نامه شان میگویند مزارع ما خشک گشته قدرت بر
پرداخت مالیات نداریم. خلیفه خوشش آمد وزیرش را عزل و محمد بن

تا اینکه مانع از نشو و نما و آزادی زندگی
آنان نگردد.

آری! جامعه بشری نیز اکنون مانند
جنگلی وحشتناک پر از جور و ستمگری
شده است. ملت‌ها همه خودرو و خودخواه
گشته‌اند، اقویاء و گردنکشان ضعفاء و
زیردستان را در کمال بی‌رحمی فشار
می‌دهند، غیرت و مروّت به کلی منسوخ
گشته، راستی و درستی از کشور آدمیان
رخت بر بسته، نیکی و نیکوکاری یک
سره معدوم شده، علمی که باید وسیله
راحتی جسم و جان گردد. اکنون علّت
ویرانی آبادیها و بیچارگی عنصر شریف

→
عبدالملک زیات را بجای وی منصوب کرد. این عضو پلید مدّتی وزیر معتصم
بود و بعد وزیر العاصم بالله شد و در دوران وزارتش زندانی ساخت از آهن برای
شکنجه دادن زندانیان و در زیر این زندان تنوری ساخت و آنرا گرم میکرد برای
کسانی که میخواست اموالشانرا مصادره کند یا بر آنها سوءظن پیدا میکرد و
چنین زندانی تا آنزمان هیچ مرسوم نبود و دورادور اندرون زندان را به میخ‌ها
آزین کرده بود که زندانی از شدّت حرارت روی آن میخ‌ها می‌دوید و ناله سر
میداد تا جان میداد دوره العاصم بالله سپری شد نوبت به المتوکل بالله رسید.
وی محمد بن عبدالملک را دستگیر و به زنجیر کشید و او را در همان زندان که
خود ساخته بود انداخت. محمد بن زیات در همان زندان مدت چهل شبانه روز
←

انسان گشته است؛ و در واقع اغلب این
بشر نمایان زیبایی سیرت و جمال
اخلاقی را از دست داده اند. این ماسکه
انسانی را هرگاه از چهره اکثرناس
بردارند، در زیر آن ببر و پلنگ، خرس و
خوک، مار و عقرب و دیگر جانوران موذی
خواهند دید. خواهند دید که در دل و مغز
آنان دیو و اهریمن آشیان گرفته است.

اینها همه نتیجه لجام گسیختگی و
بی بند و باری است، اینها همه عاقبت
شوم استبداد است، که در برابر تعلیمات
باغبان ازل خاضع نیستند.
هرگاه بشر نیز در تحت نظامنامه

بسر برد و دانست ظلمی که مرتکب شده به خودش برگشت. وی در روزهای
آخر زندگی از زندانیان خواست که به او کاغذ و قلمی بدهند، زندانیان از
خلیفه اجازه خواست متوکل هم اجازه داد قلم و کاغذ به او دادند این دو بیت
شعر را نوشت:

هِيَ السَّبِيلُ فَمِنْ يَوْمٍ إِلَى يَوْمٍ
كَأَنَّهُ مَا تَرِيكَ الْعَيْنُ فِي نَوْمٍ
لَا تَجْرَ عَنْ رُؤُودِهَا إِتْمَا دَوْلُ
دُنْيَا تَقْلَ مِنْ قَوْمٍ إِلَى قَوْمٍ

تربیت انسانی و برنامه مقدس آسمانی
 زندگانی می نمود. اکنون جهان، جهان
 دیگری می بود؛ و بهشت برین در دنیا
 مجسم می شد. مردم همه پربر و پرثمر،
 زیبا و رعنا، شیرین و شاداب بودند.
 با نهایت تأسف! که هنوز هم اغلب
 مردم در وحشیت باقی هستند و نمیخواهند
 متمدن گردند. درست ملاحظه فرمایید،
 جنایتهایی که در اقلیم غرب از باختریان
 می بینیم و یا می شنویم، در میان کدام
 یک از بادیۀ وحشیان عملی است. حتی
 از فنون و صنایعی که باید در حفظ فرد و
 جامعه استفاده شود، در هلاک آنان به
 کار می رود. کارخانجات سبک و
 سنگین همگی اسلحه آتشین بیرون

→ یعنی راهی که باید رفت این است. از روزی به روز دیگر، یعنی از
 منشی گری به وزیری، از وزارت هم بر اثر ظلم به این حال. آن روز و این روز
 همانست که آدمی در خواب با چشمش چیزهایی بنگرد بیتیابی نکن آرام باش
 دنیا و ریاستش از قومی به قومی منتقل میشود. به قول شاعر پارسی زبان:

این قصر که می بینی گاه از تو و گاه از من

پاینده نمی ماند خواه از تو خواه از من
 ←

می دهند؛ و ماشین آدم کشی می سازند.
 ای مردم متمدن آن کسی است که
 در تحت تعلیمات صانع مردم زندگانی
 کند؛ و بر طبق برنامه حضرت خالق
 متعال رفتار نماید. تمدن در افق آن حزب
 و طایفه، و آن کشور و جامعه، دیده
 می شود که در میان آنان دین و آئین
 خدائی حکومت کند؛ و کتابهای آسمانی
 برنامه اعمال ایشان باشد. خصوصاً کتاب
 زنده و گویای حضرت خاتم الانبیاء
 — صلی الله علیه و آله —، که عموم
 فیلسوفان شرق و غرب و بزرگان بنی آدم به
 قدرت علمی و صحت براهین آن اعتراف
 دارند.^{۳۴}

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَفْوَهمٌ
 ویشر المؤمنین^{۳۵}

اینست نتیجه ستمگری به خلق خدا. مؤلف گوید جامعه بشری مانند
 جنگلی وحشتناک پر از جور و ستمگری شده است یعنی جامعه بی توحید
 که تربیت دینی پیدا نکرده است اگر بشر در باغ تربیت بدست باغبان
 دلسوز و ماهر تحت نظامنامه و برنامه مقدس آسمانی به زندگی ادامه دهند
 جهان دیگری بود و بهشت برین زندگی سراسر با عدالت و زیبا و شاداب
 می شد آئین خدائی پیروی از آن مایه سعادت و خوشبختی بشر است و بس.

آری! همینکه انسان و یک ملت
کاملاً قرآنی شد، زیبا و رعنا و خوش منظر
می شود، عطوف و مهربان می گردد، و به
مدارج و مقامات منیع آدمیت ارتقاء
می یابد.

تربیت

خداوند متعال جلّت عظمته جهان
وجود را به قدرت و اراده خویش خلق
فرمود، و نخست برسیل حکمت همه چیز
را به شکل نطفه بیافرید، که در تحت
مراقبت طبیعت و اسباب و وسایل خلقت،
مرتباً از عقبات مختلف نشو و نما عبور
نموده و منازل طفولیت را طی کرده به
مقام بلوغ برسد. البته تا این جا، حرکت
هر موجودی حرکت طبیعی بوده و جنبش
هر جنبده ای جنبش فطری به شمار میرود؛
و بعد از این مرحله، برای رسیدن به کمال
مطلوب و هدف نهایی، به دست توانای

تربیت فرزندان براساس صحیح

در برنامه های اسلامی ادب و تربیت فرزندان آدمی از برآوردن
حوائج جسمانی آنان ارزنده تر است. پدران در این برنامه مسئولیت ویژه ای
بعهده دارند که باید با مراقبت کامل انجام آن همت گمارند. امیرالمؤمنین
— علیه السلام — فرمود:

لا میراث کالآدب:

هیچ ارثی برای فرزندان نیکوتر از ادب نیست.



دیگر نیازمند است. مثلاً، به امر و ارادهٔ توانای خدای متعال، طبیعت در شکم زمین سنگ و خاک را به تدریج می‌پروراند و بعد از هزاران سال به آهن و یا معادن دیگر تبدیل می‌کند؛ و یا در آغوش زمین انواع درخت‌ها را پرورش می‌دهد و نهال ضعیف ناتوانی را درختی برومند می‌سازد؛ و یا در دامن زمیر حیوانات و جانوران گوناگون به وجود می‌آورد و آن را در دسترس بشر می‌گذارد، و در فضای زمین مرغان رنگارنگ و انواع طیور به پرواز می‌آورد. اما همهٔ اینها همینکه به نصاب طبیعی خود رسیدند، حرکت و سیرشان متوقف می‌گردد.

این کار بشر است که آهن بی‌بهای

→ پرورش فرزند یک وظیفه مقدس دینی است و یک فریضه حتمی است. پیامبر بزرگوار در یکی از سخنانش به امیرالمؤمنین — علیه السلام — فرمود:

يَا عَلِيُّ لَعَنَ اللَّهُ وَالِدَيْنِ حَمَلًا وَلَدَهُمَا غُفُوقِهِمَا

لعنت خدا بر پدر و مادری باد که فرزند خود را بد تربیت کنند و موجبات عاق خود را فراهم سازند

←

را در اثر تربیت، بیل و کلنگ، داس و شمشیر، و هزاران نوع ماشین و ابزار پر قیمت می سازد. بسا با یک مثقال طلا صدها کیلو آهن خام به دست آید، اما بعد از تربیت صنعتی شاید یک مثقال آهن مثقالها طلا ارزش داشته باشد. همچنین نقره و مس و دیگر فلزات و حتی سنگهای فراوانی که ارزشی ندارد، پس از تماس با دست عجایب ساز بشری میلیونها قیمت می آورد. چوب درختان بی ثمر که پس از رسیدن به حد نصاب طبیعی، جز سوختن بهره ای ندارد، پنجه هنرمند انسان آن را در و پنجره، میز و صندلی و هزاران صنایع



مؤلف عارف گوید همانطور که انسان آهن کم قیمت را با دست توانای خود تربیت میکند و بصورت انواع وسائل مورد نیاز درمی آورد و ماشین پر قیمت و سایر ابزار میسازد، انسان نیز میتواند بر اثر تربیت صحیح به مقام عالی آدمیت برسد و بر فرق جهانیان قدم گذارد و بر این اساس است که پروردگار توانا پیامبرانی را برای تربیت بشر فرستاده است تا انسانها را به زیبایی وجودش متوجه سازند و حجاب های شهوت و غضب و خودبینی را بدرند و بر تخت سلطنت انسانی تکیه زنند و بنده ای شایسته در دستگاه خداوند باشند. مرییان بشر در طول قرنهای تلاش کرده اند که بشر را به این طریق صحیح در مسایل مادی و معنوی تربیت کنند که دارای زندگی آرام



بدیع دیگر می سازد و از زاویه مطبخ به
صحن تالارهای زیبا و داخل اتاقهای
پذیرائی، و روی فرشهای گرانبها ارتقاء
می دهد. بلکه آن را زیب و زینت
زندگانی به شمار می آورد.

فکر غرائب زای بشر است که سگ
را چوپان و پاسبان، و همنشین
خانواده ها، بلکه صدرنشین محافل و
عضوی از اعضای مهم تشکیلات پلیس
می کند، فیل و اسب را اهلی و قابل
استفاده می نماید؛ شیر و ببر، مار و افعی
را رام و آرام می سازد. قوه فوق العاده آدمی
است که بلبل گنگ را گویا می نماید و
به طوطی بی زبان ناطقه می بخشد، و
بالاخره سطح قیمت موجودات طبیعی را
در سایه تربیت به هزار و صد هزار و

و پربرکت گردند. انسانهای تربیت یافته به ایمان هیچ گاه مقررات انسانی
را درهم نمی ریزند و اضطراب و نگرانی در محیط خویش بوجود نمی آورند و
از دایره عدل و انصاف پا را فراتر نمی گذارند، در جهان امروز زمامداران
کشورها در مقام سخن داد از عدل و آزادی و آرامش می زنند، به گوشهای
جهانیان میرسانند اما اگر با دقت ملاحظه کنید آنچه حاکم است زور و
قلدری است نه عدل و انصاف.

میلیونها می‌رساند.

این هنر امثال ما و شماست که آهن
سنگین را پرواز می‌دهد و هواپیما
می‌سازد، و در آسمان هم‌عنان باد و برق
می‌کند؛ و از آن مادهٔ تیره و بد ریخت،
ماشینهای شیک و قشنگ خیاطی و
گلدوزی و... درست می‌کند و با دست
و پنجهٔ بلورین دلبران آشنا می‌سازد؛ و از
علف‌های خودرو و درمان هزاران درد را
تهیه می‌کند، و بالاخره تمام محصولات
طبیعی را به کمال مطلوب می‌رساند.

در نتیجهٔ اینهمه مقدمات؛ صحبت ما
در انسان است که وی را تن و جانی
مستعد و روانی جاودان است و به تربیت
جاودانی نیازمند است. وی باید در
پیشگاه حضرت وجه‌الله الباقی پرورش

تربیت صحیح اسلامی چنین است که امیرالمؤمنین — علیه
السلام — از ناسزاگوئی بعضی از سر‌بازانش نسبت به سر‌بازان معاویه
ناراحت میشود و آنها را منع میکند اینست پیشوای عالی و مربی انسانها!
اما معاویه برخلاف تمام اصول انسانی دستور میدهد که در مساجد به مقام
مقدس مولای متقیان ناسزا بگویند و در این راه چقدر از بیت‌المال پول
خرج می‌کند و صرف این تبلیغات خائنانه می‌نماید.

یابد، و دست آدم آفرین او را تربیت دهد.

فرق میان انسان و سایر جانوران اینست که آنان با خوف و طمع پرورش می یابند، اما تو با میل و رغبت کامل و عشق وصول به اوج انسانیت خویش را برای تربیت مهیا می سازی، و مانند ستاره ای فروزان در افق آدمیت خودنمایی می کنی. بلکه ترا احتیاج به مربی نیست، و قدرت جهان آرای خویش، برای آرایش وجودت کافی است؛ و فقط از ناحیه حضرت خالق یکتا الهام می گیری و توفیق می یابی.

هر که خود تربیت خود نکند حیوان است
آدم آنست که او را پدر و مادر نیست

اما نکته نوشتنی این جاست که از داخله وجود خویش آوازه های مختلفی به گوش می رسد. و فرماندهان متعددی فرمان های مخالف به تو می دهند، و نقطه ضعف این است که با صدای دوست و حقیقت پاک خویش آشنا نیستی، و

سخن‌های سودمند این استاد توانا را به
 دشواری تحویل می‌گیری، و همواره به
 شک و تردید مبتلا می‌باشی. هیاهو و
 جنجالی که دور قیب پرشور در آسمان فکر
 و فضای وجودت راه انداخته‌اند، تو را
 گیج و پرت نموده است؛ و نمیتوانی حق
 را از باطل و صواب را از خطا تمیز بدهی.
 این است که خدای مهربانت
 استادان زبردستی ارسال فرموده که ترا با
 آهنگ دوست آشنا سازند، و کتاب عقل
 ترا برای توتفسیر نمایند، و در واقع
 پیغمبران برگزیده الهی و راهنمایان بشر
 کعبه خوشبختی و سعادت را ارائه میدهند
 و نقشه فتح و ظفر را برای تو میکشند.
 چنان که خدای متعال در قرآن کریم به
 اشرف انبیاء می‌فرماید:

فَذَكِّرْنَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ لِّسَ عَالَمِينَ
 بِمُصِطَرٍّ^{۳۶}

و در سوره دیگر می‌فرماید:

وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ^{۳۷}

فقط این وجود تنبل و تن آسای تو، این
نفس کوتاه بین و شهوت ران تو، حجاب
ضحیمی است که ترا از تماشای چهره
زیبای ذات تو و از شنیدن آیات عقل و
روح تو مانع است.

فقط این وجود تنبل و تن آسای تو،
این نفس کوتاه بین و شهوت ران تو،
حجاب ضحیمی است که ترا از تماشای
چهره زیبای ذات تو و از شنیدن آیات
عقل و روح تو مانع است.

جمال سیرت و زیبائی صورت

جمال که مرکز دایره عشق، و شمع
 پروانه جهان هستی است، تنها زیبایی
 صورت و تناسب اندام (ابروی کمانی،
 دیده فتان، لبهای عقیقی، دهان خندان،
 قامت رعنا، و رخسار فروزان) نیست.
 بلکه این لاله رخان سیمین بدن، نازلترین
 رتبه جمال را توانسته اند حائز گردند، و
 این صیادان عشوه گر، بی بهاترین افراد
 بشر را توانسته اند شکار نمایند و به دام
 خویش بیندازند. آری هر صفت نیک و
 خوی جذاب که جالب روح و مفرح ذات
 است، پرتوی از اشعه خورشید زیبایی به
 شمار می رود؛ و این زیبایی هر اندازه در

جمال انسانی

از نظر معنوی و جسمی، گویند پیامبر بزرگوار هرگاه که در کنار
 آئینه قرار میگرفت و خود را در آئینه مشاهده مینمود این دعا را میخواند:

اَللّٰهُمَّ حَسِّنْ خُلُقِيْ كَمَا اَحَسَّنْتَ خَلْقِيْ.

پروردگارا همانطور که صورتم را زیبا آفریدی خلق و سیرتم را نیز
 نیکو قرار ده.



افراد برجسته تر و رجال شریف تر مؤثر
گردد و بزرگتران بشر را جذب نماید، پر
معنی تر خواهد بود.

معرفت، عدالت، سخاوت، شجاعت
عطوفت و مهربانی، راستی و درستی،
عزت نفس و مناعت، هریک مظهری از
مظاهر جمال معنوی است.

میهوشان را هرگاه با بحار خصال نیکو
آشنائی نباشد، قدرت جاذبه آنان ضعیف
و مدّ و جزر دلباختگان شان موقت و محدود
خواهد بود.

ارباب اخلاق فاضله، هرچند خوش

سعدی گوید: 

تن آدمی شریف است به جان آدمیت
نه همین لباس زیبا است نشان آدمیت

مؤلف محقق گوید پست ترین زیبایی جمال، زیبایی صورت است
و الا باید گفت که عدالت، شجاعت، عطوفت، مهربانی، درستی و
راستی، عزت نفس و مناعت طبع هر یک از مظاهر جمال است و اگر
بپنداریم که جمال و صورت ظاهری مظهر جمال و انسانیت است سخت به
اشتباه رفته ایم چه زیبا صورتانی که در بطون آنان عفریت های گناه نهفته


صورت هم نباشند، اما رونق معنویت و
آثار سیرت ایشان روز به روز فزونی گیرد،
و میدان جلوه گاه آنان، آناً فاناً وسیعتر
گردد.

این صورت پرستان و عاشقان
مجازی، غالباً از عشق و عاشقی خسته
می شوند و دل از معشوق برمی کنند، اما
معنی طلبان و دلدادگان حقیقی فرض
خستگی در ایشان ممتنع است، و همواره
در پیمودن مدارج محبت سریعتر
می گردند.

محبوب اخلاقی، پس از مرگ نیز

→
است مثنوی گوید:

گر بصورت آدمی انسان بُدی احمد و بوجهل خود یکسان بُدی

در دورانی زندگی می کنیم که هر ساله ۳۵ میلیون نفر از گرسنگی
و کمبود غذا جانشان را از دست می دهند. در عصری که فشار قحطی و
گرسنگی بشر را رنج می دهد جمال آرایان ظاهری که از عطوفت و مهربانی
بوئی نبرده اند در کنار مغازه های مخصوص سگها در امریکا مشغول خرید
انواع لوازم آرایش از خمیر دندان سگها گرفته تا ادکلن مخصوص سگها
←

مستملکات خویش را در اعماق قلب بشر
حفظ می نماید، و اهل دل را بی آنکه وی
را مشاهده کنند، جذب می فرماید.

هرگاه جمال نورانی یک عالم با
عمل را زیارت نموده اید، هرگاه چهره
برافروخته و قامت کشیده یک قهرمان را
هنگام غلبه ملاحظه کرده اید، هرگاه
سیمای جذّاب یک ناطق توانا و راستگورا
ساعت سخنرانی مشاهده فرموده اید،
هرگاه پیشانی باز و روی مسرت بخش
یک مرد سخاوتمند را دیده اید، هرگاه به
دیده سحرانگیز و هیکل متین یک حاکم

→
خریداری می کنند، این عقب گرد اخلاقی آنچنان دنیای انسانها را به
جهنمی سوزان مبدّل کرده است.

به آمار خود کشتی ها نگاه کنید، به دزدی ها و اختلاس ها، به
بی بند و باریها که باید گفت خواب راحت را از بشر سلب کرده است.
بنگرید سپس اذعان خواهید نمود که انسان چرا اینهمه برای تصفیه اخلاق
و تزکیه انسانی پافشاری می کند و سیرت و جمال باطنی که همان اخلاق
فاضله است مورد توجه رهبر گرامی اسلام است بقول «زّان ژاک روسو» در
کتاب «قراردادهای اجتماعی» گوید:

بشر هر قدر بیشتر ترقی کند فاسدتر می گردد؟

←

داد گستر نظر انداخته اید؟ اعتراف می‌نمایید که زیبایی معنی و تناسب اخلاقی والا تر از جمال صورت و تناسب اندام است. راستگوییک جلوهٔ مشعشعی در انجمن دارد، باوفا را یک محبوبیت فوق الوصفی میان جامعه محروز است، شخص امین و درستکار همیشه مطاف اشراف و ثروتمندان است.

هرگاه حضرت صانع برای شما لطافت جسم و طراوت منظر عنایت نفرموده است، باری مانند لقمان حلاوت و ملاحات حکمت و نشاط روح را اکتساب کنید؛ ای مردم، خدای ذوالجلال خود دوستدار اخلاق نیک و

بشر در مقابل این همه مفاصد اخلاقی چه باید بکند باید در پرورش سیرت و جمال انسانیتش بکوشد فراموش نکنید که پیامبر با آنکه دارای صورت زیبا بود اما خداوند در موقع تعریف و تحسین سیرت زیبای وی توجه کرده در سوره ۶۹، آیه ۴ فرماید:

إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ.

خلق و خوی باطنی وی را ستوده است.

مایل خوی نکواست. انوشیروان آن خسرو دادگر عجم را برای حسن عدالت و حاتم طائی آن مرد سخاپیشه عرب را محض جمال سخاوت، با اینکه مسلمان نبودند، از سوختن در آتش معاف می دارد. و جهنم را فرمان می دهد که برای ایشان برداً و سلاماً^{۳۸} گردد. لطفی را که در حق جناب ابراهیم خلیل نسبت به نارنمرو، اعمال فرمود، در باره این دو شخص نیز در آتش جهنم صورت می دهد.

آب و آتش، خاک و باد، تماماً عشق آدمیت و طرفداران باب فضایل اخلاقی هستند.

آیا شنیده اید که زمین در دل خود به زیبا پسری و یا به رعنا دختری پس از مرگ رحم کند. و تن سیمین و رخسار نازنین ایشان را متلاشی نسازد؛ و عنذلیبان آزاد بوستان جسمانی را در میان قفس تنگ و تاریک خویش فشار ندهد. اما پاس احترام شاه دادگر ایرانیان را نگه داشته و دست تعدی به جسدش دراز نکرده است؛ گویند مأمون خلیفه عباسی،

روزی به دیدار مداین آمد و از مشاهده طاق آسمان خراش و بنیان عدا در حیرت شد، به ندیم خود و شاعر معروف، ابوالعتاهیه گفت: از حضرت خاتم الانبیاء - صلی الله علیه و آله - روایت می کنند که زمین حق تصرف در جسد شخص عادل ندارد، دوست دارم قبر کسری^۱ را نبش کنند، تا اینکه صحت گفتار پیغمبر را بالمعاینه ببینم، سپس ملازمانش دخمه انوشیروان را باز نمودند و خسرو دادگستر عجم را با چهره نورانی روی سریرش مشاهده کردند، گویا زنده ای است که به خواب ناز فرو رفته، و تیرگی و افسردگی مردگان در بصره وی نمودار نیست، مأمون به حدی مجذوب آن کالبد پاک گردید که بی اختیار خم شد، و صورت آن سلطان دادستان را ببوسید.

مطالعه کنندگان محترم، ملاحظه می فرمایید؟ که یک خلیفه با عظمت مثل اینکه در مجلس بزم از رخسار لاله رخان دلربا بوسه برمی دارد، از بوسیدن گونه مرد سالخورده ای چون کسری، آن هم پس از مرگ لذت

می برد.

ای مردم؛ خاتم الانبیاء — صلی الله علیه وآله — همانطوری که دارای صفات برجسته اخلاقی و معنوی بودند، در حسن ظاهری و زیبایی صوری هم ممتاز و بی نظیر بودند، ولی خدای متعال زیبایی صورت وی را وصف ننموده است بلکه در قرآن مجید فقط زیبایی سیرت آن وجود مقدس را تعریف کرده، و فرموده است:

إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ .^{۳۹}

ای جوان عزیز، که روزی چندین بار در برابر آینه ها به خود آرایش می دهی؛ و به موی خویش شانه می زنی، و چون طاووس با صد غرور به خویشتن می بالی، بیا و به تحسین سیرت حریص تر باش، و در مقابل دوستان اخلاقی و معنوی که به منزله مرآت می باشند، باطن خود را بیارای؛ و یا کتاب اخلاق را مطالعه و نقصان انسانیت خویش را تکمیل کن.

ای بسا جایی که حسن صورت در

احوال سخت دلی اثر ندارد، ولی جمال
سیرت اعمال او را به جنبش می آورد، و
تمام وجودش را مسخر می سازد.

آورده اند که شخصی از اهل شام به
قصد حج یا مقصد دیگر به مدینه آمد،
چشمش افتاد به مردی که در کناری
نشسته بود توجهش جلب شد؛ پرسید این
مرد کیست؟ گفته شد حسین بن علی بن
ابی طالب است. سوابق تبلیغاتی عجیبی^{۴۰}
که در روحش رسوخ کرده بود موجب شد
که دیگر خشمش به جوش آید، و قربه
الی الله آن چه می تواند سب و دشنام نثار
حسین بن علی — علیه السلام — بنماید،
همینکه هر چه خواست گفت و عقده دل
خود را باز کرد، امام حسین — علیه
السلام — بدون آن که خشم بگیرد و اظهار
ناراحتی کند نگاهی پر از مهر و عطوفت
به او کرد؛ و پس از آن که چند آیه از قرآن
مبنی بر حسن خلق و عفو و اغماض قرائت
کرد به او فرمود ما برای هر نوع خدمت و
کمک به تو آماده ایم، آنگاه از او پرسید
آیا از اهل شامی؟ جواب داد: آری، فرمود
من با این خلق و خوی سابقه دارم و

سرچشمه آن را می دانم.

پس از آن فرمود تو در شهر ما غریبی،
اگر احتیاجی داری حاضریم به تو کمک
کنیم، حاضریم در خانه خود از تو پذیرایی
کنیم، حاضریم ترا بیوشانیم، حاضریم به
تو پول بدهیم.

مرد شامی که منتظر بود با
عکس العمل شدیدی برخورد کند و هرگز
گمان نمی کرد با یک همچو گذشت و
اغماضی رو برو شود، چنان منقلب شد
که گفت آرزو داشتم که در آن وقت
زمین شکافته می شد و من به زمین فرو
می رفتم و این چنین نشناخته و نسنجیده
گستاخی نمی کردم، تا آن ساعت برای من
در روی زمین کسی از حسین و پدرش
مبغوض تر نبود و از آن ساعت برعکس
کسی نزد من از او و پدرش محبوب تر
نبود^۱.

در داستان فوق ملاحظه می کنیم که
آن مرد شامی، در شارع عام با سرور
عالمیان حضرت حسین بن علی — علیه
السلام — رو برو شد و از آن منبع حسن و
زیبایی و مظهر جمال حضرت ذوالجلال

شرم و حیا ننمود و در میان آن همه
جمعیت فحش و ناسزا گفت، اما به
محض تبسم آن امام مبین، و تشعشع انوار
آدمیت از جبین آن بزرگوار، و اظهار
اخلاق جمیله، توحش آن مرد برطرف شد
و سلاح غضب و عداوتش درهم شکست و
تا آخر عمر در ردیف خواص یاران آن
حضرت زندگی نمود.

مقایسه زیبایی صورت با جمال سیرت

۱ — جمال صورت در مردمان عادی
 علت فحشاء و بدبختی است، و در ارباب
 عفت و غیرت مرکز بلا و مصیبت است.
 جمال سیرت همیشه محور خوشبختی و
 سعادت است.

۲ — جمال صورت مهمان چند روزه
 جوانی است و بالاخره رهسپار وفانی
 است، اما جمال سیرت همیشگی و
 جاودانی است و حتی پس از مرگ هم
 زنده و باقی است.

۳ — جمال صورت مخلوق دنیوی و

چگونه جمال سیرت را با زیبایی صورت مقایسه کنیم؟

مردم بی اطلاع و بی خرد در این مقایسه گرفتار اشتباه شده اند و
 گاه با دیدن صورت زیبا فریب میخورند و به دام می افتند. مؤلف فقیه
 تلاش کرده است که بین این دو مقایسه ای آشکار بعمل آورد. لذا با بیان
 عارفانه چنین گوید که صورت زیبای ظاهر مخلوق ناسوت است و سیرت
 زیبا مولود معنوی و ملکوتی است. عاشقان صورت غالباً از راه شهوت عشق
 می ورزند عاشقان سیرت همیشه راه آدمیت می پیمایند. عاشقان صورت
 بی خردان اند، عاشقان سیرت ارباب علم و شرف، عاشقان صورت به علت
 تغییر جمال عشقشان رو بزوال است، عاشقان سیرت با تشعشع کمال



ناسوتی است.

جمال سیرت مولود معنوی و ملکوتی

است.

۴ — عاشقان صورت غالباً از طبقه

نازلتر هستند؛

عاشقان سیرت ارباب علم و شرف

می باشند.

۵ — عاشقان صورت غالباً از راه

شہوت عشق می ورزند؛

عاشقان سیرت همیشه طریقه آدمیت

و معنویت می پویند.

۶ — عاشقان صورت به علت تغییر

جمال عشقشان روبه زوال می رود؛



عشقشان روزافزون است، این خلاصه‌ای از مقایسه این عارف زنده دل است، آنان که سگ نفس خاموش ساختند جمال باطنی بیاراستند و از حوادث و تهاجم عفریت اماره در امان بودند و مشکلات را با پنجه ایمان حل کردند و اما آنانکه با سگ نفس هم جلیس اند و در زیبایی ظاهر کوشا نتوانستند مشکلات فردی و اجتماعی را حل کنند این حقیقت را دکتر الکسیس کارل چنین بیان کرده است.

ما به کمک علم، فقال مایشاء زمین شدیم ولی در راه و رسم زندگی

فردی و اجتماعی شکست خوردیم زیرا فاقد سیرت معنوی بودیم.



عاشقان سیرت به دلیل تشعشع کمال
عشقشان روزافزون است.

۷ — عاشقان صورت یک جوان با
جمال دشمن خونخوار یکدیگراند؛
عاشقان سیرت یک پیر فرشته خصال
محبوب هم دیگر می باشند.

و بالاخره میان این دو نوع اختلاف
فراوانی است که همواره صورت در جانب
منفی و سیرت در جانب مثبت می باشد
دوستاناران جمال صورت فقط از نوع بشر
هستند اما دوستان جمال سیرت جز بشر،

علم چرا شکست خورد برای آنکه ایمان از او بدور بود علم بی ایمان
فاقد ارزش است و بکلی مسیر بشر عوض شد رحم، عاطفه، انسانیت به
کتابخانه نسیان سپرده شد چه نیکو سروده است:

کسی سیرت آدمی گوش کرد که اول سگ نفس خاموش کرد
خورو خواب تنها طریق دداست براین بودن آئین نابخرد است
خنک نیک بختی که در گوشه ای بدست آرد از معرفت توشه ای
برآنان که شد سر حق آشکار نکردند باطل برآن اختیار

خداوند جمیل است و جمال و زیبایی را دوست دارد بدون شک
جمال در مورد پروردگار هم به معنی زیبایی طبیعی و مصنوعی نیست مراد
صفات علم قدرت، رحمت، حلم، جود، عیب پوشی، عفو از گناه، قبول
←

خدا و پیغمبران و اولیاء و اصفیاء و
فرشتگانند و کافه موجودات در برابر
زیبائی معنوی آدمیت خاضع می باشند.

عذر، عدل، این صفات جمالیه پایه اساسی جمال معنوی است که اگر
بندگان نیز به این صفات آراسته گردند خداوند آنانرا دوست میدارد:

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ مِنْ جَمَالِكَ بِاَجْمَلِهِ وَ كُلِّ جَمَالِكَ جَمِیْلٍ.
اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ بِجَمَالِكَ کُلِّهِ.

خوش بینی و بدبینی

شخص پاک که روانی آزاد و تنی سالم و ایمانی روشن دارد، همه چیز خلقت را در جای خود صحیح می بیند، و جهان را گلستانی همیشه بهار و موجودات را تماماً زیبا و مسرت بار می داند. برخلاف آن بیمار آلوده که عالم را سراسر غم انگیز و زندگی را اندوه خیز تصوّر می کند، همیشه از بی وفائی دنیا شکایت دارد، و همواره از بدیها و مصیبتهای زندگانی گفتگو می نماید. بشر

عوارض روان

خوش بینی و بدبینی یکی از عوارض روان است روان پاک و مردان مؤمن همه چیز را نیکو مینگرند روحیون و مادیون در مسئله روح با اختلاف نظری که دارند اما درباره ارزشهای انسانی متفق القولند. خوش بینی و بدبینی نیز از همان جمله است انسانی که گرفتار بدبینی است مبتلا به بیماری روانی و اعمال غیرانسانی است انسان بدبین با اختلالاتی که در روانش نهفته مردی انتقامجو خواهد بود انسان دوستی پیش او مفهومی ندارد همیشه نسبت به مردم حتی نزدیکانش گرفتار خشم است و آتش خشم روزی خود او را خواهد سوزاند.



را بدبخت و در تیه، و مناظر آسمان و
زمین را زشت و کریه می خواند. در
صورتی که آنچه در این دنیا مکروه و
زیان آور دیده می شود تماماً از اثر دیدگان
کوته نظر و سینه های تنگ و کم حوصله
است.

وگرنه، این عالم هستی و جهان ما
همه اش که خوش منظر و بدیع است.
دشت و صحرا، کوه و دریا، درختها و
مرغها، و گلها و بلبلها همه اش که زیبا
هستند، اقیانوسها و عجایب آن، قاره ها و
غرائب آن، آسمان و بدایع آن، این وجود
رعنا، این حیات دلارا، کدام یک بی جا
و نامرغوب است.

عَنْ عَلِيٍّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: أَلْعَصْبُ نَارٌ مَوْقَدَةٌ مِنْ كَلِمَةٍ
أَطْفَأَهَا وَمِنْ أَظْلَقَهُ كَانَ مُخْتَرِقٍ بِهَا.

امیرالمؤمنین - علیه السلام - فرمود خشم آتشی برافروخته است
کسیکه آنرا محبوس دارد شراره اش را فرو کشیده است آنکس که
آزادش گذارد خود اول کسی است که در آن شعله ها بسوزد.

اما خوش بینی نسبت بهم کیشان یکی از ارزشهای بزرگ انسانی
است که حسن انسان دوستی را در نهاد آدمی شکوفا میکند و انسانی را

روشنی بخش روزهای سفیدبختان
 این خورشید تابان، مونس و هم راز شبهای
 عاشقان این ماه و ستارگان، این نسیم
 روان بخش اسحر، و آن آبشار روح افزای
 کوهسار، دریا‌های پر از گهر، باغهای پر
 از ثمرزمینهای حاصل خیز، ابرهای
 گوهرریز، عندلیبان خوش الحان، و این
 نعمتهای بی پایان، همه اش که زیبا و
 دلربا می باشند.

این چشم بینا، این گوش شنوا، این
 مخ دانا، این زبان گویا، این دست توانا،
 این پای پویا، این قلب مهربان، این طبع

همواره نسبت به مردم مهربان میسازد که در غم و اندوه و شادی با سائرین
 شریک باشد و این از ویژگی های ائمه معصومین — علیهم السلام — است.
 که در طی زندگی پر افتخارشان همواره نسبت به مردم خوش بین در حوادث
 با مردم هم آهنگ بودند و این انسان دوستی بصورت های گوناگون از آنها
 مشاهده میشد قصه ای از امام صادق — سلام الله علیه — در این باره بیاد
 میآورم.

معتب که مسئول خدمات منزل امام — علیه السلام — بود گوید بر
 اثر کمبود مواد غذایی در بازار مدینه نرخ اجناس بالا رفت امام به من فرمود
 در منزل چقدر آذوقه داریم گفتم به مقدار مصرف چندماه فرمود همه آنها را
 در بازار برای فروش عرضه کن معتب از سخن امام به شگفتی درآمد معتب

نوجوان؛ و بالاخره این قامت موزون و
چهره جذّاب، این سر مکنون و میوه
شاداب، این لیلی و مجنون، این شیرین و
فرهاد، این مهر پرفنون، این عشق بیداد،
شما را به خدا همه اش زیبا نیست؟ کور
باد دیده ای که روز را شب بیند و خوب را
بد شمارد هرگاه ذوقی سلیم تر و دیده ای
بیناتر داشته باشی از پس این پرده های
رنگارنگ، جمال حضرت محبوب بینی،
و در هر قصر مفتخر و یا کلبه محقر در
صحبت جانان برخیزی و بنشینی. آری در
آفرینش حکیم عیب و نقصانی نیست، هر
نقصی که هست در دیده شبکوران است؛

گوید تمامی آذوقه را؟ فرمود بلی، ببر در بازار بفروش. پس از آنکه امر
حضرت را اطاعت نمودم، فرمود: معتب هم اکنون احتیاجات غذائی منزل را
مانند اکثریت متوسط مردم روزانه خریداری کن و آنهم مخلوطی از گندم و
جو باشد. ملاحظه می فرمائید در وقتی که مردم در مضیقه هستند امام خود را
با آنها هم آهنگ میسازد تا با زندگی محروم مردم منطبق گردد، این آئین
پاک اسلام است که اصل خوش بینی و انسان دوستی و اخوت دینی را در
بین مسلمانان پایه گذاری فرموده است خوش بینی موجب نظم و مصون بودن
آبروی انسانها است و بر این اساس فقهای اسلامی در کتب فقه، بابی در
اصل صحت عمل مسلمانها نوشته اند و آنرا از وظایف حتمی مسلمانها

این آئینه کج و غبارآلود است که فرشته
 حیات رادیوی بدهیکل نشان می دهد ای
 انسان از تماشای این مناظر دلشکا چرا
 دلگیر می شوی، و از دیدن محبوب جوان
 چرا پیر می گردی، آری هرگاه طبعی
 سلیم و دلی پاک می داشتی از رؤیت هر
 مصنوعی حظی می گرفتی و از معامله با
 هر مخلوقی ربی برمی داشتی، اما
 چشمی تنگ و قلبی آلوده داری، حسود و
 بخیل می باشی هر شاهی را برای
 دل خویش و هر راحتی را برای تن خود

→ دانسته اند که مردم بهم خوشبین بوده و اعمال مردم را حمل بر فساد و بدبینی نکنند. برای آنکه تعادل روحی افراد سالم بماند و زندگانی آنان با آرامش و آسایش انجام پذیر دستور داده شده که نسبت بهم خوش بین باشند. یکی از دانشمندان غرب گوید منشاء تمام بیماریهای روحی و ناراحتیهای فکری بدبینی نسبت به مردم است. اگر همه اشیاء را خوب بنگرد و با دیده توحیدی نگاه کند به دشمنانش نیز در موقع غلبه گذشت خواهد کرد
 امیرالمؤمنین — علیه السلام — فرماید:

إِذَا قَدَّرْتَ عَلَى عَدُوِّكَ فَاجْعَلْ الْعَفْوَ عَنْهُ شُكْرًا لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ.

علی — علیه السلام — فرمود: هر وقت بر دشمن غلبه کردی به شکرانه این پیروزی او را عفو کن.

می خواهی .

اگر جانانه ای بینی گویی دیوانه
کوی من باشد، اگر دیوانه ای یابی خواهی
پروانه شمع تو گردد. در هم و دینار، غله و
انبار، زمین و آسمان، آفتاب و باران همه
را برای خویش می خواهی . تا این حرص
و طمع و خودخواهی در تو است عالم را
مدام پر از محنت، و تن و روان را در
کربت و مذلت بینی .

آرزوی محال مکن، و ویژه دیگران
را تمتی منما. به تماشای جمال
جهان آرای هستی مشغول باش و بهشت
دنیا را بالمعاینه مشاهده کن، تو برای
عالم خلق شده ای نه عالم برای تو.

گیرم دنیا همه اش از آن تو است،
سیمها و زررها، باغها و مزرعها. خانه ها و
مغازه ها، قریه ها و قصبه ها، شهرها و
کشورها، آخر برای تو چه فایده ای دارد، تو
از یک زندگانی کوچک می نالی، تو از
تنظیم ثروت قلیل و املاک مختصر عاجز
هستی، تو از انضباط امور خانواده معدود
زبون می باشی، تو یگانه همسرت را
چنانکه باید نمی توانی اداره بنمایی، پس

برای چه آه میکشی، تأسف میخوری، و بر دوش ناتوانت خرمن های غم و غصه بار می کنی، توبه اندازه جشه و استعداد خویش آرزوها کن. دیگران که زیر بار سنگین تری رفته اند مگر از تو خوشتراند. آه و ناله جان گذاز آنان را نیز بشنو؛ و از آن درس عبرت بگیر.

بلی، هرگاه گوش شنوا داری بیا و گفتار خداوند حکیم را بشنو، ترا پس از مرگ عمری فراوان و زندگانی جاویدان باشد. روح تو انا و بنیه ات قوی گردد، توانی در یک لحظه جهانی را به پیمائی، و منزلهای آسمانی خود را بازرسی نمائی، بیا و برای خویش آن ملک بی پایان را مستخر کن، و آن سرزمین نامحدود و پهناور را آباد بنما، هرآن چه برای حیات جاویدت آرزو کنی و فعالیت بنمائی، هم آن را به دست آوری و هم ربح فراوانبری.

نمی گویم در این دنیا آرزوئی مکن و بزرگواری مخواه، آن چه آرزو می کنی برای سعادت همیشگی آرزو کن، و آن چه بخواهی برای صلاح جامعه بخواه، و

در هرگونه خوشبختی و خوشحالی لا اقل
 نزدیکان خویش را هم شریک بنما، و
 هیچگاه غول اندوه و غصه را به خود راه
 مده، با پندار پاک کرداری نیک داشته
 باش، هرگاه خدایت در این جهان ندهد،
 در جهان جاویدانت بدهد که در آنجا
 توانی از عهده اداره مستملکات بی شمار
 برآئی، و غلمان و حور، باغها و قصور خود
 را رؤیت نمایی.

نعمت حیات و زندگانی که حضرت
 خالق هستی بخش، آن را به ما بخشوده
 است، با نیکی و زیبایی توأم است
 نقصانی که در صورتها و سیرتها می بینم
 از آلودگی اخلاق مخلوق می باشد، طفلی
 سالم در محیطی سالم و خانواده ای
 شریف از پدر و مادر نجیب متولد می شود
 و مادامی که در زیر سایه تربیت ایشان
 زیست می کند، زیبا و پاک است. اما
 بعدها که خُلُق و خُلق نیکوی خویش را از
 دست می دهد، از اختیارشوم، و سوء
 انتخاب اوست. خوبان عالم و نیکان
 جهان، پیغمبران و سایر بندگان یزدان،
 چگونه عنایات خدادادی را در وجود

خویش حفظ کرده اند و بلکه برای پرورش
 سایر بندگان هم منبع فضایل گشته اند.
 جمال کامل خلقت و کمال تام
 حقیقت را که حبیب و حبیب زادگان
 خدا، یعنی محمد و آل محمد صلی الله
 علیه وآله — حائز می باشند، البته همان
 عطای مشیت الهی است که در ایشان
 بدون شائبه نقص باقی است، و به همین
 جهت کمال و جمال ایشان را همیشه
 کمال و جمال حق می گویند، چون
 کمال و جمال حق را در کمال امانت
 نگه داشته اند. و در واقع آن چه در ایشان
 است کمال و جمال خورشید، ربوبیت
 است که روز بروز تشعشع و نورانیتش
 فزون تر می گردد و همه فضایلش رو به
 تزاید است.

وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ
 الْعَالَمِينَ.

دین و نعمت‌ها

دین یعنی کانون سعادت و طرز استعمال نعمت‌ها و راه استفاده از داده‌های الهی. این نعمت‌های بی‌شمار ظاهر و باطن، این عنایت‌های نامحدود حضرت کریم که در تن و دنیای زندگی انسان فراوان و بی‌حساب است، بدون انضباط آن‌ها به وسیله احکام دین هر قدر هم بزرگ و مهم باشند، نه تنها قابل استفاده نیستند بلکه زیان‌آور و موجب بلا و نقمت خواهند بود.

چشم یکی از نعمت‌های روشن و گرانبهای خدادادیست و به وسیله آن غالب مایحتاج خویش را اداره می‌کنیم و

چگونه از نعمت‌ها باید استفاده کرد.

چگونه از نعمت‌ها باید استفاده کرد. آئین راستین اسلام که پایه و اساس سعادت بشر است راه استفاده از نعمت‌های پروردگار را بما تعلیم میدهد مؤلف محقق که ابتداء مقاله را با نعمت عظیم چشم شروع کرده است بسیار جالب است. چشم یکی از نعمت‌های بزرگ است که اسلام برای او مفردات و نظاماتی قرار داده. در تحف العقول از امام سجاد — علیه السلام — در باره استفاده این نعمت چنین آمده:



تن ما به وجود آن شاد و آزاد است، و همواره از مناظر دلگشای زمینی و چشم اندازهای زیبای آسمانی به وسیله آن کسب طرب و بشاشت می‌نماییم و از همه گرانبها تر مسأله تعلیم و تعلم و فراگرفتن انواع فنون و معارف است، اما اگر این نعمت عظمی به وسیله دیانت کنترل نشود، به میل و هوس چشم چرانی کند و به مطالعه نامحرمان عادت نماید، بلای جان انسان خواهد شد، و حتماً زیانش از نفع آن بیشتر، و موجب طوفان فضای وجود، و ناراحتی جسم و جان، و جنون روح و روان، و علت جنایتها و

وَأَمَّا حَقُّ بَصَرِكَ فَغَضُّهُ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَكَ وَتَرْكُ ابْتِدَالِهِ إِلَّا لِمَوْضِعِ عِبَرَةٍ تَسْتَفِيدُ بِهَا بَصَرًا أَوْ تَسْتَفِيدُ بِهَا عِلْمًا فَإِنَّ الْبَصَرَ بَابُ الْإِعْتِبَارِ.

چشم را باید از هر ناروا پوشاند و فاسدش نساخت استفاده از چشم برای دین و عبرت گرفتن است که انسان بینا شود یا دانشی از راه چشم بدست آوری زیرا دیده وسیله عبرت است.

در جهان امروز از راه وسائل سمع و بصر چشم و گوش به جوانان تعلیم میدهند بهترین وسیله تعلیم از راه چشم است جهان صنعتی و متمدن

خیانتها و همه نوع تیرگی در حیات و زندگی خواهد بود.

درد چشم که مرض ظاهری است هرگاه خوب نشود فقط خودش را نابود می‌سازد، اما این درد بی درمان و دزدی نوامیس خلق ای بسا تن و جان را به معرض خطر، و آبرو و اعتبار و همه چیز شخص را نابود می‌سازد؛ بنابراین اعمی هزار بار از این بصیر شریف‌تر و آسوده‌تر؛ و نایبائی به مراتب از این بینائی خوش‌تر است.

جارحۃ زبان را هم تصوّر نمایید، که وسیلهٔ انس و نشاط و واسطهٔ تفهیم و

→ برای انحراف جوانان از این راه استفاده کرده و فیلمهای زننده جنائی و شهوانی را از طریق تلویزیون و دید جوانان میگذرانند و بالتیجه موجب انحراف فکری و مغزی جوانان میشود خداوند این نعمت چشم را برای دیدن جهان طبیعت و بهره از مظاهر جمال خلقت قرار داده است.

و از این رهگذر معرفت به ذات پروردگار پیدا کردن و موّحد شدن به حیات و مرگ موجودات پی بردن و اگر دیده از راه دین کنترل نشود مصیبت بیار خواهد آورد. خداوند دیده را برای عبرت آموختن و مشاهده آثار جنایتکاران و عدل گستران که آدمی از این راه از سرگذشت گذشتگان عبرت بگیرد و خود را به طریق آدمیت بسازد. خاقانی در شعر معروفش



تفهّم و مظهر ناطقه نوع انسان است و در
واقع نعمت ذی قیمت وجود آدمی به شمار
است؛ اما اگر تحت مراقبت دین به کار
نیفتد، دروغ بگوید، فحاشی نماید،
غیبت کند، افترا ببندد، حتماً در این
صورت هزاران شرارت برانگیزاند و
میلیونها بدبختی و شقاوت به بار آورد،
این جا هم گنگ بودن به راحتی و آزادی
نزدیک تر است؛ چه بسا خسارتهای
غیرقابل ترمیم و ضربت‌های غیرقابل
التیام به صاحب خود و جامعه بشر وارد
آورده و شعله‌های سوزان میان طایفه و

→ راجع به مدائن به این نکته اشاره کرده است.

هان ای دل عبرت‌بین از دیده نظر کن هان
ایوان مدائن را آئینه عبرت دان
یک ره زره دجله منزل به مدائن کن
وز دیده دوم دجله بر خاک مدائن ران
گوید که تو از خاکی ما خاک توئیم اکنون
گامی دوسر برماند اشکی دوسر هم بفشان

ما بارگه دادیم این رفت ستم بر ما
بر قصر ستمکاران تا خود چه رسد خذلان
←

اقوام و محلّه و همسایگان افروخته، و
موجب جنگها و کشتارها و دشمنیهای
خانمان سوز گشته است، قصّه‌ها و
حکایت‌های کتاب‌های تاریخ در این
باب از حدّ و حصر بیرون است.

زبان بریده به کنجی نشسته صم بکم
به از کسیکه نباشد زبانش اندر حکم

و همچنین نعمتهای سامعه و لامسه و

→ و دیگر از نعمات بزرگ پروردگار زبان است که مؤلف آنرا وسیله
انس و نشاط و تفهیم و تفهّم و قدرت ناطقه انسانی دانسته، زبان است که
حقایق باطنی را به نمایش میگذارد زبان است که با گفتن یک کلمه
دروغ و یا تهمت منزلت و کرامت انسانی را محو میسازد.
امام زین العابدین — علیه السلام — در همین باب فرموده:

وَأَمَّا حَقُّ اللِّسَانِ فَأَكْرَامُهُ عَنِ الْخَنَى وَتَعْوِذُهُ عَلَى الْخَيْرِ وَحَمْلُهُ
عَلَى الْأَدَبِ وَاجْتِمَاعُهُ إِلَّا لِمَوْضِعِ الْحَاجَةِ وَالْمَنْفَعَةِ لِلدِّينِ وَالْدُّنْيَا.
زبان را باید از دشنام ارجمندتر بدانی و به سخن خوب عادتش دهی،
و مؤدبش سازی، سکوت اختیار کنی مگر در وقت حاجت برای سود
دین و دنیا و از پر گفتن و یا وه سرانی پرهیزی که ایمنی از زیانش
نیست.

←

امثال آنها که تماماً لازم است تحت
برنامه دین استعمال کردند.

ثروت نعمتی است که از تعلق و ذلت
و احتیاج آدمی را می‌رهاند؛ و سیادت و
احترام ارباب ثروت در جامعه از مسلمات
و احتیاج به دلیل و برهان نیست، ولی به
شرطی که این ثروت بر طبق فرامین
آسمانی مصرف گردد، در این صورت امور
زندگانی منظم شود، مسجدها، مدرسه‌ها،
بیمارستانها، پلها، چشمه‌ها، راه‌ها، و
هزاران خیریه دیگر، صورت عمل به خود

→
مثنوی گوید:

آدمی مخفی است در زیر زبان
این زبان پرده است بر درگاه جان
گر که بادی پرده را در هم کشید
سر گنج خانه بر ما شد پدید

بقول شاعر که مؤلف نیز آنرا آورده:

زبان بریده به کنجی نشسته صم بکم
به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم
←

گیرد؛ بر خلاف هرگاه در مصرف آن از
شاهراه دین و مشورت عقل منحرف
شویم، موجب اختلال تن و جان و
انحطاط کشور و جامعه و سبب تولید
هزاران فضاخ و فساد اخلاق خواهد بود،
بنای مساکن فجور و مراکز و فحشاء نیز در
صورت هوی و هوس از پول و ثروت محکم
و مستحکم خواهد شد.

مدنیت که نعمت عالم آرای بشر
است، و قبل از تمدن نوع انسان در واقع
آواره و تحت مخاطرات و تهدید جانوران
درنده و از همه گونه مزایای زندگی
محروم بوده است. و در واقع می توان

→ مؤلف سپس به نعمت دیگری پرداخته بنام ثروت و مال نعمت
ثروت که در راه صحیح بکار افتد، امور زندگی در کمال نظم خواهد بود.
احادیث زیادی درباره حسن ثروت و مذمت آن آمده است که دانشمندان
در باب اخلاق یادآور شده اند سودگرایان که انگیزه ای جز اندوختن ثروت
ندارند و محرکشان فقط بهره های مادی است تمامی فضایل را که سد راه
خود می بینند به چنگ و ستیز با آن می پردازند. این ناپاکان که نفرتشان
هم در دنیا کم نیست با اندوختن مال دست بر استعمار انسانها می زنند و
علی الدوام به عیش و نوش می پردازند بدون آنکه نفعی از ثروتشان عاید
ضعفا و ناتوانان گردد، سودجویان ثروتمند معیار اخلاق آنرا میدانند که خود
←

گفت قیمت بشر در تمدن است و بس.
 اما اگر بنای مدنیت و اجتماع بر
 روی قوانین شرع استوار نگردد؛ وحشیت و
 تنهایی هفتاد مرتبه از آن شریفتر خواهد
 بود. دین می‌فرماید:

عَلَيْكُمْ بِالسَّوَادِ الْأَعْظَمِ،
 یعنی ای مردم شهرنشین باشید،
 که شهر مرکز علم و معرفت و منبع
 کمال و آدمیت است.

قرآن می‌فرماید:

الْأَغْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ
 أَنْ لَا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ^۲؛

→
 را با فکر علیل‌شان ساخته‌اند نه آنکه ادیان آسمانی آورده‌اند. بجای اینکه
 این پولها و ثروتها صرف بهبود مستمندان گردد و در راه سعادت و
 خوشبختی صرف شود و در ساختن مدارس و بیمارستانها و نوانخانه‌ها
 صورت گیرد در راه عیش و نوش شراب‌خوارگی و عیاشی که درهم کوفتن
 اساس انسانیت است مصرف میشود. جهان تمدن و دنیای صنعتی
 بهره‌گیری از ثروت را برای نابودی انسانها را بکار انداختن صدها کارخانه
 اسلحه‌سازی و هزاران سینماهای بدآموز و مکانهای عیاشی و خوشگذرانی
 ←

بادیه نشین ها در کفر و نفاق بسیار
شدید می باشند برای این که از حدود
احکام الهی بی خبراند و از مزایای
مدینه فاضله دوراند؛

و بالاخره مدنیت سبب کسب
کمال و جمال آدمیت و وسیله راحتی و
امنیت است. چنانکه اینهمه وسایل
گوناگون زندگی نتیجه همکاری و زاییده
اجتماع است.

حالا بیاییم و دقیق شویم و انصاف
بدهیم، آیا این اشرار زمینی بدون آشنایی
به قوانین آسمانی و بدون ایمان به مبدء و
معاد، می توانند به آسودگی دور هم جمع
شوند؟ و از همدیگر استفاده نمایند؟ البته
محال و ممتنع است. ما مدنی شدیم و

تهیه و آماده می سازد. بکار بردن ثروت در مجرای صحیح سعادت است و
در راه ناصحیح نابودی هستی و استقلال انسانها همراه این خوشگذرانیها و
بی بند و باریها حقوق صدها نفر پایمال میگردد «ژان ژاک روسو» گوید:

دیوار شهرها از خرابی کلبه دهقانها ساخته شده است هرگاه
دیدید قصری سربه فلک کشیده فراموش نکنید که تمامی
خانه های یک ایالت برای بنای این کاخ ویران گشته است.

نخستین هدف مدنیت ما این بود که به دستیاری هم از شر حیوانات مفترس و اشرار وحشی در امان باشیم و میان چهار دیوار خود، با دل راحت زندگی کنیم؛ و امنیت جسم و جان، و امنیت افکار میان ما حکومت نماید.

اکنون، ای مردم اجتماع، ای مدنیها، کومدنیت، کوراحتی، کوآزادی، این مدنیهای امروزه که از وحشی‌ها ظالم تراند، این شهری‌ها که از جنگلی‌ها بی‌رحم‌تراند، اینها که از ببر و پلنگ خطرناک‌تر و از گرگ و نهنگ خونخوارتر هستند، این خیانتها، این جنایتها، این دزدیها، این اختلاسها، این آدم‌کشی‌ها؛ و اینهمه ستمهای ننگین، و اینهمه تعدی‌های جائزانه، همه‌اش که از ناحیه این متمدن‌های قلابی به ظهور می‌رسد، و همواره پنجه‌های آنان به خون ضعیفان آلوده و دستشان به ناموس و شرف بینوایان دراز است. چرا؟ برای اینکه دین ندارند، و ایمان ندارند، به خدای یگانه و رستاخیز او معتقد نیستند و الا همه چیز می‌دانند و درس نهائی را هم در

دانشگاهها خوانده‌اند.

پس دین است که به شهرها زینت و امنیت می‌بخشد، دین است که همه کس و همه چیز را قابل استفاده می‌کند، دین است که رحم، مروت، مهربانی و عطوفت، کرم و سخا بار می‌آورد، دین است که تعاون واقعی، مواسات و مساوات را به مدنی‌ها تلقین می‌کند، دین است که زندگی بشر را شیرین و با لذت می‌نماید؛ و در نتیجه، ای ارباب تمدن بدون دین و ایمان و یقین برای شما امتیاز و افتخاری نیست، و شما را بر وحشی‌ها شرف و برتری نباشد، اینها همه چیزهایی است که همه مطالعه کنندگان به آن آشنا می‌باشند، حتی خود متمذنین به تمدن غلط و تجدّد بی پایه خویش اعتراف می‌کنند و به قول خودشان زمام اختیار از کف ایشان خارج گشته، و سر رشته زندگی را گم کرده‌اند.

ای طرفداران تمدن انصاف بدهید، نیاکان ما در زمان وحشیت به وسیله یک کلبه گلی و یا پناه بردن به یک کهف و بیغوله از شر حیوانات وحشی و درندگان

در امان می‌شدند، اما امروز و در این عصر تمدن و قرن طلائی بشری نوا هرگاه در شکم زمین و اعماق چاه‌ها مسکن بگیرد و یا به فضای آسمان فرار نماید از دست این مدنی‌های ستم‌کیش خلاصی ندارد، و خویش را از وسایل خانمانسوز آنان نمی‌تواند برهاند.

باری شیمی دان‌های والامقام برای مبارزه با هر مرضی سِرْمی اکتشاف نموده‌اند که تنها ضدّ یک بیماری و درمان یک درد است، اما حقیقتی را که دینش می‌نامیم مبارزه یگانه همه آلام جسمانی و روحانی است و پنی سیلین اخلاقی تمام اسقام بشر است. آری سِرْمی را که صانع موجودات ساخته و داروئی را که خدای آسمان برای اهل زمین نازل فرموده است، شفای هر درد و ملایم مزاج هر فرد و جامعه می‌باشد. اما به شرط ایمان و عمل:

وَنُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ
لِّلْمُؤْمِنِينَ. ۴۳

شاید در اینجا برخی از دانشمندان
اعتراض نمایند و بگویند که عقل انسان
برای راهنمایی بشر و ارائه طریق بلکه
ایصال به مطلوب هم کافی است.
محاسن زندگی فردی و اجتماعی را پیدا
می کند و بر مساوی ترجیح می دهد، و
مشاکل حیات را حل می نماید و مدنیّت
را سر و سامان می بخشد.

عرض می کنم، پس چرا نمی کند؟
چرا معطل است؟ آری در میان میلیون ها
بشر فقط یک نفر سقراط پیدا می شود که
به وسیله عقل با حقیقت آشنا گردد، ولی
عامه مردم به برنامه فوق العاده نیاز دارند، و
حتماً از تدبیر شخص خود نیز عاجزانند.

وجود شما یک ماشین و یا کشتی و یا
هوایمایی است که می تواند صحراها و
دریاها و فضای پهناور هستی را به پیماید،
و از درّه ها و گرداب های محیط آفرینش
عبور نماید، اما بدون راه و راهنما محال و
ممتنع است، دین صراط مستقیم و شاهراه
قویم است که ناچار باید بر آن شاهراه
خدایی حرکت نمایید، گیرم که عقل
شما راننده ماهر و ناخدای قابلی است،

اما بدون راه‌خدایی و راهنمای آسمانی
 برای او طی محیط زندگی ممکن نیست.
 این دین است که علم رانندگی و خلبانی
 و کشتی‌رانی را به عقل شما تلقین
 می‌کند. و شما را به راه راست و جاده
 سلطانی آشنا می‌سازد، و این پیغمبر
 باطنی^{۴۴} از پیغمبران ظاهری الهام
 می‌گیرد؛ عقل اگر در دانشگاه دیانت
 تفسیر کتابهای آسمانی را نیاموزد، به
 جوان لایق و مستعد و هوشیاری می‌ماند
 که دانش‌آموزی نکرده و تحصیل علم
 ننموده است.

اینست نکته‌هایی که بشر باید متوجه
 آن گردد؛ و این است رمز مقدسی که
 انسان لابد است با آن آشنا شود، حالا
 دانستید که جرم و جنایت، آدم‌کشی و
 اجحافات این مدنیهای غربی و شرقی و
 این عقلای خاوری و باختری از
 وحشیهای قبل از تاریخ و جنگلی‌های
 کنگو و آمازون بیشتر است.

چرا؟ به علت این که از دین و
 ایمان دوراند و از رمز مبدء و معاد
 بی‌خبراند، برای اینکه به آفریدگار عادل

و کيفرو پادشاه معتقد نیستند.

وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى.

ماه مبارک رمضان

حیوان جلال^{۴۵} که به خوردن
قاذورات^{۴۶} عادت نموده است و غالب
غذای او به مدفوعات آدمی منحصر گشته
است، همهٔ اعضاء و جوارح، اعصاب،
اورده و شرائین، گوشت و پوست و حتی
تا مغز استخوان آن همه اش نجس و آلوده
است، و باید از استعمال شیر و تخم این
حیوان بلکه از رطوبتها و عرق آن نیز

ماه تصفیه جسم و جان

ماه مبارک رمضان ماه تصفیه جسم و جان و ماه مخصوص
مغفرت و رحمت است. هر کس به نوعی در این ماه دست به کارهای خیر
می زند اقا ملاک بهترین عمل در این ماه همانست که رسول اکرم — صلی
الله علیه و آله — فرمود:

روز جمعه آخر شعبان پیامبر بر منبر مطالبی فرمود:



اجتناب نمود؛ و چاره طهارت و درمان تزکیه و پاک شدن و قابل استفاده گشتن این نوع حیوان منحصر است در اینکه او را تا مدت و زمان محدودی که در شرع اطهر برای هر کدام از حیوانات حلال گوشت ولی جلال معین شده است، از خوردن نجاسات پرهیز داد و غذایش را به همان خوراکیهای عادی پاک منحصر ساخت.

این بشر نیز که در تمام مدت سال طعام و شراب، گفتار و رفتار و بلکه پندارش هم تماماً یا عین نجس و حرام بوده و یا کاملاً مخلوط گشته است و تن و جاننش را نیز آلوده ساخته است، و به

قَالَ عَلِيٌّ قَفُضْتُ وَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ فِي هَذَا الشَّهْرِ.

امیرالمؤمنین — علیه السلام — بپاخواست و گفت یا رسول الله چه عملی در این ماه از تمام اعمال بهتر است.

پیامبر فرمود:

أَلَدَّرِعُ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ.

بهترین عمل دوری از گناه است.

اخلاق نکوهیده از دزدی و کلاه برداری، رشوه و اختلاس، غیبت و بهتان و دروغ‌گویی، پرگویی و پرخوری عادت نموده است و بالاخره ظاهر و باطنش خبیث شده و نور آدمیت و طهارت ایمان و حقیقت پاکش در عقب حجاب نفس و پرده‌های ضخیم شهوت محجوب گشته است؛ البته به پرهیز کامل و مداوای صحیح محتاج است.

بنابراین حضرت حکیم مهربان از راه لطف و احسان روزه ماه مبارک رمضان را بر وی واجب می‌فرماید، و وی را در شهر صیام به پرهیز فرمان می‌دهد، شکم را از پرخوری و حرام، و دیده را از خیانت، ناطقه و سامعه را از گفتن و



مردم عموماً بهترین عمل را بین کارهای مثبت و خیرات میدانند ولی پیامبر به کفه منفی مطلب توجه فرمود و بهترین عمل را فرار از گناه دانست و ملاک هم همین است. زیرا پیامبر طبیب روحانی بشر و برای سعادت آنان آمده است، طبیب نیز برای مداوای بیمار دو برنامه دارد یکی مثبت و یکی منفی. مثبت خوردن دوا، تزریق آمپول و منفی پرهیز از غذاهای مضر پیامبر هم به جنبه منفی ملاحظه کرد. فرمود پرهیز یعنی تقوی. قرآن هم در سوره ۲ آیه ۱۸۳ فرماید:



شنیدن دروغ و بهتان و آوازهای
 شهوت انگیز، دست و بازو را از تعدی و
 آزار، دل و مغز را از افکار و پندار زشت نهی
 می کند، تا اینکه به مقام آدمیت و مرام
 مقدس کبریائی و حقیقت پاک خویش
 آشنا گردد و به وسیله این ورزش ملایم و
 ریاضت سهل و آسان در اثنای یک ماه از
 حسیض حیوانیت به اوج انسانیت صعود و
 از زمین اهریمنان به آسمان فرشتگان
 پرواز کند.

آری طبیب حاذق بیمار خود را قبل از
 دوا و یا غذای مناسب از عادت‌ها و
 خوراکی‌های زیان‌بخش منع می کند، این
 انسان بی خبر هم که به مرض حیوانیت

→
 كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الدِّينِ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ
 تَتَّقُونَ.

پروردگار روزه را برای امم گذشته و بر امت اسلام واجب کرده تا
 مردم (با این تمرین و مراقبت‌ها به مقام شامخ تقوی) برسند (و جسم و
 جان خود را تزکیه و تصفیه کنند).

اکثر بدبختی‌ها که دام‌گیر فرد یا جامعه می شود برای آلودگی به گناه
 است و برای بی باکی در گناه چه اقوام و مللی که به سرحل نابودی کشانیده
 ←

مبتلا گشته و به درد بهیمیت دچار شده
 است و سیرت کریه و خطرناکش، آدمیت
 او را تهدید می کند لازم است در وهله
 اولی از خصایص جانوران پرهیز کند و
 سپس به اخلاق فاضله که به منزله داروها
 و غذاهای شفا دهنده است عمل نماید.
 عفت و امانت، اراده و مناعت، کرم و
 سخاوت، بردباری و حیا، مواسات با
 بینوایان و ایثار بر مساکین، که از نتایج
 حتمی روزه است در خویش تولید کند.

→
 شده اند.

خداوند در سوره آیه ۶ فرمود:

فَاَهْلِكُنَا هُمْ بِذُنُوبِهِمْ.

آنانرا بر اثر گناه نابود ساختیم.

آری اسلام برای خوشبختی انسانها از عیاشی ها و چشم چرانیها و
 عیش و نوش ها جلوگیری کرده است اما چه باید کرد عده ای خود باخته
 غربند. و این سخنان به گوششان فرو نمی رود. روشنفکران غرب زده با اینکه
 اینهمه بدبختی و نابسامانی و زیانهای مادی و معنوی را بر اثر گناه و عمل
 نکردن به دستورات الهی می بینند باز دست از این کارهای زشت
 برنمی دارند.

به عبادت حضرت معبود رو آورد و به ذکر
محبوب مشغول گردد و قرآن کریم تلاوت
نماید.

وَنُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ
لِّلْمُؤْمِنِينَ.

و به همین قرار روزه روزه روز به خود
ترقی دهد و تعالی بخشد. و بالاخره
هرگاه روزه دار راست بگوید در اواخر ماه
مبارک از روزه عالم ملک، جهان
ملکوت را تماشا کند و از حضيض ناسوت
مقام جبروت پرواز نماید. این است راه
خوشبختی و طریق خوشبختان، بدبخت
کسانی که در اثر شهوت پرستی به این
علاج قطعی متوجه نیستند و چریدن با
حیوانات را بر این آدمیت و اصلاح نفس
ترجیح می دهند. بلکه با یک نادانی و
بی شرمی به روزه داران و نماز گذاران و
تلاوت کنندگان قرآن کریم، استهزاء
می کنند، بگذار که میوه تلخ و نتیجه شوم
این غفلت را در همین چند روزه دنیا
خواهند چشید و بر فرصتهای گرانبهای

گذشته تأسف خواهند خورد، هنگامی که
تأسف سودی نخواهد داشت متأسفانه که
این بینوایان نه تنها از حقایق ادیان و
دقایق زندگانی شیرین بی خبراند، بلکه
نمی خواهند باخبر گردند.

با مدّعی مگوئید اسرار عشق و مستی
بگذار تا بماند در عین خودپرستی

و از آنها بیچاره تر اغلب روزه دارانند
که زحمت و مشقت گرسنگی و تشنگی
را در آن روزهای گرم و بلند بهار و
تابستان تحمّل می کنند و هیچ نتیجه و
ثمّری برنمی دارند، به علّت اینکه اولاً از
منافع اخلاقی و ربح معنوی صیام
بی خبراند و اگر باخبر هم باشند به علم
خویش عامل نیستند. و ثانیاً با انباشتن
معدة و تحمیل امعاء هنگام سحور و
مخصوصاً وقت افطار و میان این دو فصل
خون را کثیف تر و اعضای وجود را
خسته تر و خانه تن را خراب تر می سازند؛
و برخلاف هدف مقدس در خویشتن
بیماری هایی عجیب و اشکالاتی جدید

تولید می نمایند. طفلی را که به عنوان تمرین از هفت سالگی و یا هنگامی که نیک را از زشت تمیز می دهد به صیام ماه رمضان عادت بدهند و این طفل در خردسالی و ایام طولانی فصل گرما روزه گرفت و از مزایای آن باخبر شد و به صبر و بردباری عادت کرد، وقت بلوغ یک موجود عفیف و شکبیا تحویل جامعه داده می شود، و در سایه این درس روحی، و اخلاق معنوی، موجب افتخار توده انسانی و وسیله سعادت شخصی خود خواهد بود، برخلاف این اطفال معصوم امروزی که در اثر نادانی اولیای خود بی بند و بار و دور از تعلیمات آسمانی و ریاضت‌های جسمانی و روحانی نشو و نما می کنند، بالاخره موجب بدبختی خویش بوده و باری گران بر دوش ناتوان دولت و ملت خواهند شد.

ماضی، حال، استقبال^{۴۷}

قسمت عمده حیوانات تقریباً از زمان گذشته و آینده بی خبر هستند و فقط به اقتضای طبیعت و به زمان حال و زندگانی آنی خود متوجه اند، و جز همان گرسنگی و تشنگی، گرمی و سردی و بالاخره جلب منفعت و دفع ضررها در حال ضرورت، به هیچ چیز و به هیچ وقت التفاتی ندارند، جانوران اهلی، گاو و گوسفند و امثال اینها و مرغهای خانگی و پرندگان دیگر و اکثر حیوانات دریائی و صحرائی و چرندگان و خزندگان از این دسته اند و در خصوص اداره زندگی ضعیف ترین انواع

گذشته، اکنون، آینده

مطالعه گذشته توجه به حال و فردائی که نیامده این سه مطلب مورد بحث دانشمندان و جامعه شناسان قرار دارد مردمی که میخواهند از فرصتها استفاده کنند و از سرمایه های موجود بهره مند شوند باید گذشته معدوم را بدست فراموشی سپارند و از آینده نیامده نگرانی بخود راه ندهند باید تمام توان خود را به لحظه موجود بکار گیرند و از این فرصت حدّ اعلاّی استفاده را ببرند. در تحف العقول از حضرت امام صادق — علیه السلام — نقل شده که فرمود:

به شمار می روند.

نوع دیگر علاوه بر حال، در فکر استقبال نیز می باشند و با جدّیتی فوق العاده به آینده خویش توجه دارند، مورچه و موریا نه از زعمای^{۴۸} این دسته اند، و اما زنبور عسل در واقع حکیم و فیلسوف و عاقبت اندیش است و در اعمال خود از منبع قدرت الهام می گیرد و چنانکه قرآن می فرماید:

وَأَوْحِیْ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ،

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ الْإِنْسَانُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مَضَى لَا يُبْدِرُكَ وَ يَوْمُ النَّاسِ فِيهِ فَيَنْبَغِي أَنْ يُغْتَنِمُوهُ وَ غَدَاً فِي أَيَّدِيهِمْ أَمَلُهُ.

امام صادق — علیه السلام — فرمود: ایام زندگی سه روز است: روزیکه گذشته و برگشت ندارد، روز موجود که انسان در آن قرار دارد و در اختیار او است باید آنرا مغتنم بشمارد و از آن بهره برداری کند، فردائی که نیامده است و تنها آرزوی آنرا در دست دارد.

«دیل کارنگی» میگوید:

درب آهنین به روی گذشته ببندید و یک پرده فولادین جلو آینده که بوجود نیامده بکشید، تا با اطمینان خاطر از حال استفاده کنید، و به خوشی بگذرانید.

این است که علاوه بر معاش خود شاید برای دیگران نیز تقلاً می کند، اگرچه عده ای از مردم کردار این دسته را نیز به حکم غریزه می دانند، اما مؤلف عقیده دارم که همه حیوانات شعور خاصی را هم جز طبع غریزه دارا هستند؛ و بالاخص زنبور عسل و امثال آن که دانسته کار می کنند و برای اثبات این موضوع از راه عقل و نقل ادله و براهینی داریم که اینجا محل تحقیق نیست؛ ولی رو یهم رفته در کلیه حیوانات فکر ماضی و غصه گذشته وجود ندارد و از زمانها بی خبر و به تاریخ بی اعتنا هستند، بلکه فراموشی جزو غرایز

→ فراموش نکنید که بسیاری از مردم گرفتار افسوس گذشته و نگران از آینده نامعلوم اند و این تخیلات موهوم گاهی بشر را چنان دچار وحشت و اضطراب می کند نزدیک است که در این جهنم تخیلات بسوزند و یا از آینده نامعلوم چهره باغ زیبایی ترسیم کنند که از شادی در پوست ننگینند. قرآن کریم به این هر دو اشارت فرموده است: در سوره ۵۷، آیه ۲۳:

لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ.

برآنچه از دست داده اید دل‌تنگ مباشید و آنچه بشما رسیده است خوشحال نگردید.

←

آنها می باشد، بلی از سوانح گذشته
خویش تجربه هایی می آموزند، و معدودی
از آنها نیز زمانهای محدودی از فوت و
مفارقت همسر و مونس و رفیق خود متأثر
می شوند.

اما نوع انسان در اثر استعداد خود و در
نتیجه تربیت های گوناگون خانه، مدرسه،
اجتماع، برطبق زمانهای سه گانه، به سه
دسته منقسم می شوند، چنانکه گفته اند:

→
شاعر گوید:

این چه حالت بود که اهل زمین
هر زمان از گذشته یاد کنند
از فراق گذشته ها غمگین
وز غم حال بانگ و داد کنند
کارشان غیر آه و حسرت نیست
هیچشان از زمانه عبرت نیست
آنچه دیدم به غالب احوال
هیچکس فکر نقد حال نبود
همه در اختیار وهم و خیال
حالشان جز غم و ملال نبود
غافل از آنکه حال زاینده
مادر رفته است و آینده

احمقان فقط از ماضی سخن می گویند و از گفتن و شنیدن افسانه های رستم زال و حسین کرد حظّ می برند، و با فتوحات آباء و اجداد مذاق خویش را شیرین می سازند، ولی تنبلان و تن پروران همیشه از مستقبل خبر می دهند و مدام از فعالیت های آینده خود صحبت ها می کنند. اما رادمردان با زمان حال سر و کار دارند و همیشه کار و پیشه را وظیفه بلا شرط خویش می دانند، این دسته مرام عالم در سر دارند و مقصود مقدّسی را تعقیب می کنند، دم را برای عمل و انجام وظیفه آدمیت غنیمت می شمارند، خوشبختی ها و بدبختی های گذشته خویش و نیاکان، و آرزوهای آینده، ایشان را از عمل مانع نمی شود، بلی از تاریخ درس عبرت می آموزند و برای سعادت آینده تقلّا می نمایند و بر طبق فرموده آن مرد دانا که (وضع فعلی مخلوق گذشته و خلاق آینده است)، نقشه برداری میکنند.

قرآن کریم نیز همین دستور را

می دهد:

از ماضی، عبرت و تفکر:

فَافْضُصِ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ
يَتَفَكَّرُونَ^{۴۱}

از حال، کار و کوشش:

وَإِنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى^{۵۰}

و هر دو، برای تأمین خوشبختی
آینده:

وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ تَجِدُوهُ
عِنْدَ اللَّهِ^{۵۱}؛ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ^{۵۲}

و بالاخره قرآن کریم، راحتی جسم و
تأمین افکار و اطمینان دل را در این آیه
مبارکه جمع فرموده است:

لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا
تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ^{۵۳}

بر زمانهای گذشته تأسف نخورید و به
 منافع دنیوی و مادی خوشحال نشوید، که
 هر دو شما را از انجام وظایف مانع
 می شوند و تن و روان را خسته می کنند،
 فقط به عمل و انجام وظیفه مشغول گردید
 و سعادت دایمی را تأمین کنید و منتظر
 اجر و مزد بیشتری، بشوید.

یک عده هم از کلمه دم غنیمت
 است سوع استفاده می کنند و خود را
 فریب می دهند، می گویند گذشته را
 فراموش کن، و در فکر آینده مباش و
 همیشه به عیش و عشرت مشغول باش و
 عمر عزیز را به طرب و بازی به آخر رسان؛
 و مقصود این طایفه خراباتی از این عقیده
 که جز حیوانیت مفهوم و مصداقی ندارد
 چریدن و لاقیدی و بی بند و باری است.

تنبلی و سستی ایمان علت این همه
 نادانی و غفلت آنهاست، شاعر عرب هم
 شعری می سراید، اما معلوم نیست از کدام
 طایفه است، آیا از این دسته لابیالی و
 بینوا و یا از آن وظیفه شناس می باشد.

مَا فَاَتَ مَضًیٰ وَمَا سَيَّاتِكَ فَاَتَيْنَ

قُمْ فَأَعْتَنِمِ الْفُرْصَةَ بَيْنَ الْعَدَمَيْنِ؛^۵

دکتر ماردن می گوید:

نیک بختی بر سه ستون استوار است،
فراموش کردن گذشته، غنیمت شمردن
حال، امیدوار بودن به آینده، و این سه
ستون خود بر پایه محکمتری استوار شده
است و آن ایمان به خداست.

علم و عمل

تحصیل علم و آموزش معارف حتماً نه
برای اینست که انسان فقط بر حقایق
مطلع گردد و به همان قناعت نماید، بلکه
مزیتی که در علم هست همان وجود عمل
و به دست آوردن مفاخر زندگی است.
اگرچه اطلاع بر حقایق امور، خود افتخار
و امتیازی است، اما علت غایی آن همان
کار و کردار است که وسیله سعادت و
تعالی شخصی و نوعی است.

فرض کنیم که در اثر تحقیقات دقیق
خودمان، و پیروی از کتب آسمانی و
گفتار انبیاء و اولیاء -- علیهم السلام -- به
مقام منیع انسانیت پی بردیم، و دانستیم

علم و عمل دو بال پرواز

با شعاع علم میتوان بر مجهولات طبیعت دست یافت و در روشنی
آن زندگی مادی را به نظم کشید. دانشمندان در نظر اسلام دارای ارزش
فوق العاده ای هستند خداوند در سوره زمر، آیه ۹ میفرماید:

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ.

آیا گروه دانشمندان یا جاهلان یکسانند.



حقیقت آدمی از مقام محبت الهی تنزل کرده و یا از اشعه انوار عقل کل به وجود آمده، و در واقع از نور خدا آفریده شده است، ولی شما را به خدا! این عقیده بدون عمل چه ثمری دارد؛ هرگاه این عمل ما را به عملی روشن و نفعی آشکار نرساند، کاری لغو و عبث خواهد بود.

آری، مجرد اطلاع بر حقایق ما را خوشبخت نمی کند، بنابراین میوه این نحوه دانشها آن است که به اخلاق فاضله متخلق گردیم، و به قوه اراده خویش را به صفات حق متصف سازیم، و شهپر عواطف بر سر دیگران نیز برافراشیم.



خواننده عزیز فراموش نکنی که رسول خدا — صلی الله علیه و آله — اندیشمندان را جانشینان خود معرفی کرده است. وقتی از رسول اکرم — صلی الله علیه و آله — سؤال میشود جانشینان شما کیانند میفرماید دانشمندانی هستند که به مردم تعلیم میدهند. امام چهارم — علیه السلام — نشسته بود مردمی را آوردند نزد امام و گفتند که این مرد پدرم را کشته است باید قصاص و کشته شود. امام فرمود اگر این شخص حقی به گردن تو دارد بخاطر آن عفو کن. آنمرد گفت حق دارد اما نه آنقدر که از قصاص صرف نظر کنم امام فرمود چه حقی: آنمرد گفت این شخص بمن اصول دین آموخته. حضرت فرمود: به خدا سوگند که این حق با خون تمام مردم



چون پرتوی از نور حق و پاره‌ای از خیر
مطلق هستیم، ما را باید با کسانی که
خویش را مولود عنتر و میمون می‌دانند
طبعاً فرقها باشد، و بر روی همان اصل
که هرکس هرچه دارد از میراث پدران و
مادران است، ما را باید ارث گرانبهای
باشد.

عقیده مقدّس ما شیعیان باید در
وجودمان غیرت نیاکان را برانگیزاند و با
یک عزم و اراده خم نشدنی خود را با
اصل پاک خویش مشابه سازیم، و
دیگران هم از پرتو اعمال و صفات ما
کامیاب گردند.

این روشن است که دانستن منافع

→
بغیر از انبیاء و ائمه برابری دارد و این رویه پیامبر و ائمه — علیهم السلام —
است که موجب تشویق و ترغیب مردم مسلمان شد که توانستند بقول ولتر
مسلمانان در اکثر علوم مربی اروپائیان گردند.

با تمام ارزشهایی که پیامبر و ائمه — علیهم السلام — برای
دانشمندان قائلند اما در تمامی فرمایشات این بزرگواران آمده است که
دانشمندان بی عمل چون درختان بی ثمرند. ارزش علم و عالم وقتی که توأم
با عمل و مفید برای اجتماع باشد و الا چه بسا دانشمندانی که در جامعه
ضرر آنها از دزدان مسلح راهزن زیادتر است.

←

غذاهای نیک و یا آموختن مضارّ اغذیّه
مسموم، بدون انتخاب نافع، و اجتناب از
زیان بخش، نتیجه و ثمری ندارد، بلکه
پس از معرفت با حقایق آن‌ها، باید طعام
نافع را میل کنیم، و از تناول غذاهای
زیان بخش خودداری نماییم.

این حکماء و فلاسفه بشر که ادّعی
فضل می نمایند و به گمان خویش به
حقایق خلقت رسیده اند، لازم است در
عمل نیز امتیازی داشته باشند، هرگاه
واقعاً خویش را از شجرهٔ احدیت شاخی و

سعدی گوید: 

از من بگوی عالم تفسیر گوی را
کز در عمل نکوشی نادان مفسری
بار درخت علم ندانم بجز علم
با علم اگر عمل نکنی شاخ بی بری

آنگاه که اسلام دانشمندان را مورد توجه قرار داد و قدم آنانرا با
برکت و نگاه برآنان را عبادت شمرد برای آن بود که با عملشان سایر مردم
جذب شوند و به راه سعادت و نیکبختی گرایند و الاّ:

تیغ دادن در کف زنگی مست به که آرد علم را ناکس بدست

یا از شاخه حقیقت برگی ویا از خورشید
 ربوبیت پرتوی می دانند، حتماً باید
 مناسب با آن مقام شامخ کرداری نشان
 بدهند، به شؤونات ذاتی خویش پردازند،
 و هرگاه طبق عقیده خود عمل نمایند،
 نه تنها به سعادت و نیک بختی نخواهند
 رسید، بلکه مستحق کیفر و عقاب
 شدیدتری می باشند.

در واقع علم الیقین به طور قطع عمل
 هم در بر دارد و مشوق کردار و رفتار
 است، و آن که ادعائی می کند و بدون
 ثمر فلسفه بافی می نماید، حتماً در عقیده
 خود راسخ و به علم خویش مطمئن
 نیست.

ورزش و استعداد

وَاعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ
رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ
عَدُوَّكُمْ...^{۵۵}

قرآن کریم در این آیه شریفه ملت
اسلام را در برابر کفار و بدخواهان به
اعداد و استعداد فرمان می دهد و ایشان را
از خطر رقیب می ترساند و می فرماید که
همیشه باید مجهز و مستعد کارزار باشید.
جایی که بیم خطر نیست و رقیبی
توانا وجود ندارد اهالی آن غالباً تنبل و
تن پرور و غافل و در خواب هستند،

آمادگی

محقق محترم با بیان ورزش و استعداد توجه خوانندگان را به این
نکته معطوف میدارد که باید در همه احوال آماده مبارزه بود چه مبارزه
بادشمن داخلی و چه مبارزه با دشمن خارجی. دشمن داخلی بشر نفس
آماره است که بزرگترین جهاد محسوب میشود گویند وقتی سربازان از
جبهه جنگ برگشتند پیامبر در خطبه به آنان گوشزد فرمود اکنون وقت جهاد
اکبر است. سربازان با تعجب سؤال کردند جهاد اکبر و جنگ بزرگ تر

برخلاف ملتی که همواره در مورد تهدید
دشمنان قوی پنجه واقع شده‌اند، بیدار و
هوشیار و جدی و فعالند.

ایرانیان و هندی‌ها، هر دو از یک
نژاد آریائی می‌باشند، این دو برادر که
یکی در ایران و دیگری در هند اقامت
گزیدند، به مناسبت اختلاف موقعیت
وطن جدیدشان در صفات و اخلاق
مختلف شده‌اند، ایرانی میان خطه
پرخطری متوطن شد، یعنی با ملل جنگجو
و دلیر و ثروتمند و خونریز توران و آسیای
صغیر و کلده و آشور همسایه گشت و
دچار عبور و مرور ملت‌های قوی پنجه و
سلحشور گردید و در نتیجه طبعاً دلاور و

→
کدام است. رسول اکرم — صلی الله علیه و آله — فرمود جهاد با نفس و
خواهشهای نفسانی را با دشمنان بیرونی فراموش نکنید. دشمنان بیرون
منحصر به کفار نیست که با سلاح روز مجهز باشد و در مرزها به جنگد.
دشمنان قسم خورده‌ای که از راه فرهنگ در افکار و اندیشه جوان نفوذ
می‌کنند و ملت و ملیت می‌کشد لذا از قلم مؤلف این نکته آشکار است
همانطور که باید در مقابل دشمنان مرز و بوم مجهز به سلاح روز بود و تنبلی
و تن‌پروری را کنار گذارد در مقابل دشمنان فکر و فرهنگ نیز باید به سلاح
روز مجهز بود تا مرز اندیشه‌ها و فکرها در تصرف دشمن قرار نگیرد.

←

قهرمان بیدار و مرد کارزار به بار آمد و
 مخصوصاً بی آبی صحنه زندگی آنان، و
 شدت احتیاجشان به وسایل زندگی، به
 کشت و کار و فعالیت بسیار مجبور شدند،
 و در واقع سرزمین بایر و بی آب و علفی را
 در سایه همت و حرکت خویش گلستان و
 بوستان ساختند. اما برادران هندی ما که
 در سرزمین پر نعمت و میان آب های
 فراوان رود کنگ و سند و جنگلهای با
 برکت اقامت نمودند، دیگر به کار و تقلا
 احتیاج نداشتند و جز خوردن میوه های
 گوناگون و آشامیدن آب های گوارا و
 لمیدن و عیش و نوش و ازدواج با ده ها و
 صدها دختران عشوه گر کاری نداشتند و
 از ورزشهای طبیعی و ریاضت های

قرآن کریم برای امنیت مرزها به مسلمانان سفارش فرموده که
 همه گونه آمادگی داشته باشید چه از نظر سلاح چه از نظر تخصص در فنون
 مختلف مبارزه تا بتوانید در مقابل دشمن ایستادگی کنید و امنیت مرزها را
 تضمین نمایید. همانگونه باید با سلاح های مختلف علم و دانش مرزهای
 اندیشه و فکر مردم را از تجاوزات فرهنگی اجنبی مصون نمایید باید دانست
 که این ناامنی فرهنگی خطرناکتر از ناامنی مرزهای کشور است امروزه
 جهان مسیحیت و سایر مذاهب و ادیان حملات شدیدی را علیه مسلمانان

جسمانی محروم بودند. و نیز به علت اینکه از جنگجویان خاورمیانه دورتر زندگانی می کردند و جز دولت مقتدر چین که گاه گاه به گرفتن خراجی قناعت می نمود، رقیب و همسایه پرزوری نمی شناختند، لذا برای نبرد و مبارزه مستعد و مهیا نبودند، چنانکه تاریخ خبر می دهد به یک حمله سلطان محمود غزنوی و یا به یک ضربت نادرشاه افشار از پای درآمدند و آن جیش جرّار و عده بی شمار آنان در برابر لشکر مختصر ایران و افغان تار و مار گشت، البته خواب آلودگان مجالس بزم در میدان رزم مقاومت نتوانند^{۵۶} این است که می گوئیم، احتیاج و نیازمندی انسان را به شغل و

→ آغاز کرده اند و تمامی حقایق و واقعیتهای اسلامی را برای جهانیان تحریف می سازند افراد دیگری از این قماش که به کشورهای اسلامی راه پیدا می کنند عملاً به ترویج فرهنگ منحط و مفسد اخلاقی غربی میپردازند و باعث تزلزل افکار مسلمانها می شوند. این است نمونه ای از خطرات دشمن نسبت به اسلام و مسلمانها. بر این اساس قرآن از مسلمین خواسته تا به سلاح روز مجهز باشند و با هر دو دشمن مبارزه کنند و همان سعادت را درآغوش کشند.

عمل مجبور می سازد، و در نتیجه سعادت
وی را تأمین می کند.

پس کمند هست ها حاجب بود
قدر حاجت مرد را آلت بود
رو بیفزای حاجت ای محتاج زود
تا به جوشد از کرم دریای جود

و ایران باستان در اثر همین حاجت و
نیازمندی مهد دانش و دانشوران و بیشه
شیر و شیرگیران و مرکز دلیران و دلاوران
کشورهای شرق گردیده و مانند کوروش و
داريوش، اردشیر بابکان و انوشیروان، و
حتی در قرون اخیر امثال یعقوب صفاری
و پسران بویه و شاه اسماعیل و نادرشاه
پرورش داد.

داستان تزریق نیز از روی همین
فلسفه است و در معنی به گلوله های سفید
اعلان خطر می دهند، و با نشان دادن
میکربهای نیمه جان ایشان را برای
مبارزه با میکرب های خطرناک مهیا
می سازند؛ این یک قانون طبیعی است
که اعلان خطر هر فرد و یا ملتی را بیدار و

برای کارزار مستعد می کند و به فکر دفاع می اندازد.

در اثر اختلاف دو محیط حتی بین عقاید ایرانی و هندی نیز تفاوت بسیار دیده می شود، هندی در زمان های قبل از اسلام یک موجود خرافاتی به تمام معنی بوده، که همیشه با منفیّات سر و کار داشته، و همه موجودات را شرّ می پنداشته، و سعادت را در عدم می انگاشته است؛ و برای خویش کار و عملی که مایه خوشبختی باشد نمی توانسته است پیدا نماید، تنبلی و کسالت، ناامیدی و انتظار مرگ عمده تر پیشه او به شمار میرفته، و متین ترین گفتارهای هندی فرموده یگانه حکیم ایشان (بودا) بوده است که در دنیا جز مرگ چاره ای برای سعادت و خوشی پیدا نکرده است.

برخلاف ایرانی، که هستی و زندگی را خیر محض می دانسته و مبارزه بر علیه شرور را وظیفه مذهبی خویش می شمرده است، طرفدار نور و نار، آب و آبادی، کشت و زرع و درختکاری بوده، طهارت

و نظافت جسم و روح و ظاهر و باطن را از معتقدات عمده مذهبی بشمار می آورده است؛ و پندار نیک، گفتار نیک، عنوان زندگانی ایشان به شمار می رفته است. این است که جنبه عمران‌ی ایرانیان از همه ملت‌ها قوی‌تر و انتظامات داخلی و سیاست‌های خارجی‌شان به ملل دیگر قیاس نمی شد؛ و بالاخره همان موقعیت جغرافیائی آنان و هم مرز بودن با رقیبان مجهّز و همسایگان مسلّح ایشان را در عظمت کشوری و لشکری به پایه قصوی رسانیده بود.

اما متحیرم، ایرانیان عصر حاضر و یا بهتر بگویم عموم مسلمانان و بالاخص شیعیان اثنی عشری با این آوازه‌های جگرخراش و کوس و شیپورهای بیدارباش، و تهدیدات علمی خانمان برانداز دشمنان استقلال، چرا بیدار نمیشوند و جنبشی برای دفاع از وضع امروزی دنیا بخود نمیگیرند. هرگاه میگویند فقیر و بینوا هستیم و سرمایه تجهیزات امروزه دفاع را نداریم و دشمنان قوی پنجه هم در بالای سر ما ایستاده‌اند

که حتی از بیم آنها نمیتوانیم سر از زیر
لحاف بیرون بیاوریم، با فرض اینکه
غیرممکن است باز قبول نموده و عرض
میکنم هرگاه گفته شماها را هم تصدیق
نمائیم و فرض کنیم که دست و پا و
گردن بشما در بند غل و زنجیر مقید
است.

اما سؤال میکنم آیا از اتحاد و
یگانگی هم ممنوع هستید؟

آیا نمی‌توانند با هم دوست و متحد
گردند، آیا دشمنان دل‌های ما را هم مسخر
نموده‌اند؟ آیا از اتحاد دو برادر، دو
همسایه، دو روحانی، دو نفر مرجع تقلید
هم می‌توانند مانع گردند؟ آیا تا این درجه
در سحر و افسون ماهر شده‌اند؟ لااقل ملت
اسلام و ایران دست یگانگی به هم بدهند
و با اخلاق فاضله متخلق شوند که این
عمده‌تر سلاح و قوی‌تر وسیله غلبه یک
ملت است. هرگاه در آن قسمت‌های اولیه
حق داشته باشیم، در این قسمت اخیر
تقصیر و گناه تماماً متوجه خودمان و از
ناحیه غفلت و یا العیاذ باللّه حب ریاست
و شهرت و عدم زهد و تقوی و ضعف

ایمان و سستی غیرت و حمیت است؛
وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتَّبَعَ الْهُدٰی.

در واقع آن حکایت خیالی در بارهٔ ایرانیان و مسلمانان کاملاً صدق می‌کند، ایرانی مسلمان در وسط چاهی عمیق به طنابی آویزان است، در قعر چاه ازدهائی دهان باز کرده و بر لب چاه نیز شتری مست ایستاده، و دو موش سیاه و سفید به جویدن طناب مشغولند، عسلی هم مخلوط به گل ولای به دیوار چاه مالیده شده است، و این مست و غافل با وجود خطرهای بالا و پائین و حملهٔ زنبوران بی‌شمار و گزیدن سر و صورت به هیچکدام توجهی ندارد و فقط به لیسیدن عسل آلوده مشغول می‌باشد. این درس ما را به نکته‌ای دقیقتر متوجه می‌سازد.

انسان که با دشمنی محیل و بی‌شرم، جسور و درنده، هتاک و بی‌باک، شرور و عیاش مانند نفس اماره همنشین و هم‌کاسه است باید احتیاط خود را از دست ندهد و با اخلاق فاضله مجهز گردد و بلکه برای محو و نابودی و یا اسارت و

محدود ساختن خواسته‌های او استعداد
کامل ببیند، و در هر حال از حضرت مولا
نصرت و مساعدت طلب کند، و هنگامی
که **إِذَا كَفَعْتُ وَإِذَا كَفَعْتُ**، می‌گوید از
صمیم قلب و توجه صحیح بگوید،
و بالاخره با غلبه عقل و مغلوبیت نفس
سعادت جسم و جان و روان هر سه مسلم
خواهد بود.

آزادی و بردگی

اعمالی که با ارادهٔ مستقل که به منطق و ایمان اتکاء دارد انجام گیرد آن را (فعل) می‌نامیم، و آن چه در اثر غضب و شهوت و احساسات و عواطف و گفتار و رفتار نیک و بد دیگران برانگیخته شود (انفعال) می‌گوئیم.

آزادی مطلق انسان در این است که اعمالش تماماً (افعال) باشد، یعنی آن چه می‌کند و آن چه می‌گوید همه‌اش مطابق عقل بوده و بر وفق ایمان انجام گیرد. اما شخصی که گفته‌ها و کرده‌هایش زائیدهٔ هوی و هوس و تحریک دوست و دشمن باشد، غلام احساسات و بندهٔ عواطف

چگونه آزادی را بدست آوریم؟

یکی از اساسی‌ترین شروط تکامل و ترقی آزادی است، آزادی اندیشه، آزادی شغل، آزادی فکر و آزادی در اختیار دین، منتهی آزادی در تحت مقررات عقل و دین که پایهٔ سعادت و خوشبختی است آنانکه گرفتار هزاران اوهام و تخیلات هستند آزاد نیستند بنده و برده همان اوهام و تخیلات اند وقتی آدمی آزاد است که بندها و زنجیرهای خرافات و اوهام را بگسلد کسی که پیرو شهوت و غضب است بنده و برده شهوت و غضب خواهد بود و او انسانی



است.

برای فعل و انفعال مثال ساده‌ای
 بیاورم، فرض کنید در راهی حیوان
 بارکشی با بارگران در حرکت است و
 پشت سر آن مردی چوب در دست و او را
 می‌راند، حالا این هر دو موجود در سیر و
 حرکت اند و هر دو راه می‌روند، اما رفتار
 مرد را فعل می‌گوییم، برای این که هدف
 صحیحی در نظر دارد و به جز اراده مستقل
 خویش به هیچ چیز مربوط نمی‌باشد، ولی
 دویدن و بار بردن آن حیوان بارکش حتماً
 انفعال است که در اثر ترس بوده و عملش
 عمل جبری است.

و هم چنین دنیای بشر از این افعال و

→
 جنایتکار محسوب میشود. یک شاخه گل در محیط آزاد و شرایط صحیح شکوفه
 میدهد و بار می‌آورد. انسانها نیز در محیط آزاد و شرایط مستعد عقلی و دینی
 اگر پرورش پیدا کنند بنده و برده محیط‌های فاسد نمیشوند آنکه در چهار چوب
 غضب و شهوات می‌چرخند بنده شهوت و غضب هستند نه بنده خدا. بندگان
 خدا که در تمامی این قید و بندها رستند آزاد مردان با غیرت و شرف اند،
 گویند اسکندر که در دوران سلطنت اش دارای قدرت و نفوذ بی سابقه‌ای بود از
 هر شهر و شهرک که عبور میکرد مردم از ترس به او احترام می‌کردند روزی
 اسکندر برخورد کرد به پیر کوژیستی که بانهایت بی اعتنا به او نگاه میکند.
 ←

انفعالات مالا مال است، و هر اندازه مردم
از مرزیکتاپرستی و مدینه فاضله توحید
دور می شوند، و به مادی گری و عدم
ایمان نزدیک تر می روند، انفعال در نفوس
ایشان بیشتر میشود و به سوی بدبختی
سریعتر می دوند. چنانکه بالمعاینه در
افراد و ملتهای امروزه آثار حیوانیت
روز به روز بیشتر و روشن تر مشاهده
می گردد.

رشد و رقابت، کبر و غرور، علاقه به
شهوت و ریاست مؤثرترین اسباب انفعال و
بردگی است؛ و موجبات ترقی و رهنمای
خوشبختی و وسیله رسیدن به مقام اودنی
فقط افعال است؛ چون فعل از سرچشمه

→ اسکندر از اینکه این پیرفروت به او احترام نکرده متعجب شد و سؤال کرد که
چرا مرا احترام و تعظیم نکردی بعضی گفتند پادشاه شاید شما را نشناخته.
اسکندر پرسید پیرمرد آیا مرا شناختی؟ پیرمرد که گویا «دیوجانس حکیم» بود
گفت آری شناختم از اینکه ترا احترام نکردم به آن جهت است که شایسته
نیست من بنده، بنده خود را احترام کنم اسکندر گفت چگونه حکیم آزادمنش
جواب داد زیرا من دو بنده داشتم بنام شهوت و غضب آنها را آزاد ساختم و تو
اکنون بنده همان دو هستی پس من چگونه بنده خود را تکریم کنم.
شاعری این قصه را نیکو سروده است:

←

وجود سرازیر می گردد و به فعل حق اتکاء دارد و با اراده عزمیه الهیه موافق است، پس همه اش صواب و ثواب است. برخلاف انفعالات که اتکایش به نفس اماره و علت انحطاط و ذلت و نابودی و دوری از مبدء مقدس است، و آن آزادمرد که اعمالش همگی افعال است و به محبت و عشق حقیقی مربوط است و مرامش تنها انجام وظایف آدمیت است طبعاً در معرفت حقایق و علاقه به حضرت حق به حد کمال می رسد و کاملاً یکتاپرست می شود، اینجاست که صفات جلال و جمال در وی ظاهر می گردد، و مظهر ربوبی می شود و به همین جهت

این طرفه حکایتی است بنگر
میرفت و همه سپاه با او
ناگه به خرابه ای گذر کرد
گفت ای شده غول این گذرگاه
دانی که سکندر است نامم
دانی که منم بدبخت پیروز
دریا دل و آفتاب را بم
پیر از سربخت بانگ برزد

روزی ز قضا مگر سکندر
صد حشمت و مال و جاه با او
پیری ز خرابه سربدر کرد
بهرچه نشسته ای در این راه
بهر چه نکردی احترامم
پشت همه روی عالم امروز
فرق فلک است زیر پایم
گفت این همه نیم چونیرزد

حضرات معصومین علیهم السلام را فعلی
جز فعل خدا نبوده، و تمام افعال ایشان
الهامی از جانب خدای ذوالجلال بوده
است.

(وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ
رَمَىٰ) ^{۵۷}

(وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا
وَحْيٌ يُوحَىٰ ۖ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ) ^{۵۸}

مولای متقیان امیرالمؤمنین علی
— علیه السلام —، آن که به درگاه خداوند
متعال عرض می نماید:

مَا عَبْدُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا ظَمْعًا

هشیارترم ز توبه صد روی	نه غول و نه غافله در این کوی
یک دانه ز کشت آدمی تو	نه پشت و نه روی عالمی تو
هر ساعتش از تو صد هزار است	دوران فلک که بی شمار است
چون بنده بنده منی تو	با من چه برابری کنی تو
بر تو همه وقت سرفرازند	دو بنده من که خشم و آزند
بفکند کلاه شاهی از سر	گریبان شد از این سخن سکندر
از خجلت خود نفیر میبرد	سر بر کف پای پیر میبرد

فِي جَنَّتِكَ بِلْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا
لِلْعِبَادَةِ...^{۵۹}

البته یک چنین موجود آزادی که تا به
این درجه آزادی رسیده است و بهشت
و جهنم حضرت ذوالجلال هم وی را
منفعل نمی سازد حق دارد بگوید:

لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ ازْدَدْتُ يَقِينًا^{۶۰}

و یا بفرماید:

كَيْفَ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَ^{۶۱}

→
آزاده کسی است که افعال و اعمالش متوجه خدای بزرگ باشد و تا به آن
آزادی برسد که بگوید پروردگار را ترس دوزخ یا طمع بهشت پرستش نمی کنم
بلکه ترا سزاوار پرستش می دانم و پرستش می کنم. مرد خرمافروشی هسته خرما به
فرق «مالک اشتر» فرمانده قوای ارتش امیرالمؤمنین — علیه السلام — زد.
«مالک» مرد آزاده چون بنده غضب و شهوت نبود هیچ نکفت و گذشت
بعضی به آن مرد گفتند بدبخت این مالک اشتر بود مرد خرمافروش وحشت
زده بدنبال مالک براه افتاد او را در مسجد کوفه بیافت به محضرش رفت
عذرخواهی کرد. مالک گفت: به خدا قسم بعد از عمل تو من به اینجا
آمده ام که نماز گذارم و از خداوند بخواهم که ترا اصلاح کند.

و اتصال خود را به حق و حقیقت
اعلام دارد.

البته ذات حق جلّ و علا بالاتر از
وهم و خیال و تصور، و اجلّ از احساس
حواس است، چه در دنیا و چه در آخرت،
پس صحبت، صحبت تجلیات است که
وجود این مربوب^{۶۲} مجلای صفات او
گرددیده است، و برجسته‌ترین صفات
خداوند عدم انفعال است، این مخلوق
برجسته هم جز به اراده و رضای
رب الارباب انفعالی ندارد، اینجاست که
پرده از برابر او برداشته می‌شود و
حجاب‌های مادی تماماً کنار می‌روند و
دیده‌دل باز می‌گردد، و به غیر از ذات
حق تمام حقایق بر او منکشف می‌شود.

دیدن خدا با دیده‌دل در واقع مشاهده
صفات خدایی است. علی، که حامل آن
صفات کامله است و در خود صفات
خدائی را می‌بیند، می‌فرماید که: خدا را
می‌بینم. و هر مخلوقی به اندازه‌ی حاملیت
خود به صفات حمیده و اخلاق پسندیده
خدا را می‌شناسد و به دیده‌دل می‌بیند.
صفات ذاتیّه حق از علم و قدرت و غیره

عین ذات حق است و دوئیّتی در میانه نیست، نه کسی می تواند آنرا به بیند و نه بشناسد و نه حامل گردد، و این صفاتی را که انبیاء و اولیاء و مخصوصاً محمد و آل محمد - علیهم السّلام - حامل آن می باشند صفاتی است مخلوق که خداوند متعال آنها را بیافریده و به خویش نسبت داده است چنان که می گوئیم، بیت الله، روح الله، خلیل الله، کلیم الله، حبیب الله، میگوئیم صفات الله و افعال الله و ذات مقدّسش اجلّ است از این صفات و افعال فلذا آنرا صفات فعلیه اضافیه می نامند؛ و معرفت هر مؤمن به اندازه حاملیت این صفات است؛ این است که معرفت نفس معرفت حق است،

(مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ)

بلکه نفس ناطقه خود صفتی است از صفات خدا، ولذا می فرماید:

إِنَّ الصُّورَةَ الْإِنْسَانِيَّةَ أَكْبَرُ حُجَّةِ اللَّهِ
فِي أَرْضِهِ ٦٣.

اما تو ای آواره، که بدون منطق به
 اقوال و اعمال دیگران برانگیخته می شوی
 کی و کجا خدای یگانه را عبادت
 خواهی کرد، گفتار و کردارت که تماماً
 به بندگان اتکاء دارد و همه اش تحریک
 شده غضب و شهوت است! و خود نیز در
 هر حال برده و زرخرید دیگرانی. کجا به
 درگاه خدای یگانه توحید حقیقی به جا
 خواهی آورد؟

هنگامی که حضرت اسدالله الغالب
 مولا امیرالمؤمنین — علیه السلام —، روی
 سینۀ عمرو بن عبدود نشسته بود و
 می خواست سر او را از بدن جدا نماید،
 عمرو نسبت به امام — علیه السلام —
 جسارتی کرد، آن حضرت ساعتی تأمل
 فرمود و سپس سرش را از تن جدا ساخت،
 از علی (ع) علت مکث و تأمل را
 پرسیدند، جواب داد که من عمرو را برای
 حق و در راه حق به قتل می رساندم.
 جسارت او نسبت به شخص من علت
 تأنی من شد که مبدا عمل خدایی من با
 غضب شخصی آلوده گردد.

محاسن سلمان فارسی انداخت، سلمان دست روی محاسن خود گذاشت و گفت: برادر هرگاه روز قیامت محاسن من از صراط عبور نمود آب دهان تو ضرری بمن نمی رساند و اگر نتوانست عبور نماید از این بیشتر باید اهانت به بیند.

شخص شریفی سوار اسب بود و از کوچه ای می گذشت از بام خانه ای طشتی پر از خاکستر گرم به کوچه پرت کردند و اتفاقاً بر سر و روی آن سوار ریخته و لباس او را آلوده کرد. مرد شریف از اسب پیاده شد و سر و صورت و البسه خویش را تکان داده باز هم سوار گشت و به راه افتاد، تماشاچیان گفتند چرا اهل این خانه را کیفر نفرمودی و توبیخ نکردی؟ گفت این تن گناهکار من مستحق آتش بود، و هرگاه خدای متعال به این خاکستر مصالحه فرماید شکر می گویم: و از این گونه آدمیان و رجال ایمان همیشه در هر عصر و زمان وجود دارند که آبروی انسانیت و موجب رحمت و نزول نعمت ایزدی می باشند.

جهان پهناور هستی

هر آنچه بر معارف یک دانشور افزوده
 گردد بیشتر بر نادانی خویش اعتراف
 خواهد کرد انسان جاهل و فرومایه علم و
 عالم را محدود می بیند و جهان را به
 اندازه بینائی خود کوچک تصور می کند،
 اما همینکه به شارع معرفت قدم نهاد، و از
 درخت حکمت ثمری چید کم کم به
 وسعت دنیا و عظمت خلقت پی می برد و
 در هر پله از نردبان علم که بالا می رود
 محیط امکان را وسیعتر می بیند، تا آنجا
 که خود را در برابر جهان پهناور هستی
 خرد و ناچیز و علم خویش را در مقابل
 دائرة المعارف وجود نقطه ای موهوم

دانش بشری قدرت رسیدگی به جهان هستی را ندارد

اندیشمندان با کوشش فراوان به آنجا رسیده اند که اقرار کنند که
 دانش بشری هیچگاه بر جهان پهناور هستی مسلط نخواهد شد و هر قدر بر
 دانش آنان افزوده شود بقول مؤلف محقق اعتراف بر نادانی آنان بیشتر
 خواهد شد، بشری که اکنون با چشم مسلح با ذرات سروکار دارد در مقابل
 عظمت خلقت موجودات مات و مبهوت مانده است، گرچه امروزه بشر
 توانسته است با کتاب علم و دانش بر بسیاری از مجهولات دست یابد اما



مشاهده می نماید.

چنانکه فرموده اند علم را سه مرتبه است، در مرتبه اول شخص محصل خود را فاضل کامل می پندارد و طوفان غرور و خودپسندی در فضای وجودش حادث می گردد، در مرتبه دوم به نادانی و بینوائی خویش تا اندازه ای اعتراف می نماید، و بالاخره در مرتبه سوم همه معلومات خود را در برابر اقیانوس وجود قطره ای ناچیز می شمارد.

هرگاه کرمی از زیر خاک و یا موریانه ای از لانه خود بیرون آید و با محیط باغ یا خانه ای آشنا گردد تصور

باز هم می بینم که اقرار میکند که در مقابل این همه عظمت ناتوان و درمانده است، بنگرید یک ذره نطفه که در مجرای مردی مانده بود از خروج آن یک موجود زیبا ساخته میشود صدها فعل و انفعال و عوامل لازم است که تا این ذره موجود در رحم یک زن مبدل بر انسانی شود که رحم آفرین منزل تکوینی بشر است گاهی حوادثی رخ میدهد که ائمه — علیهم السلام — با نور دانش و امامت آنرا حل کرده اند که امروز جهان علمی با تلاش پی گیر و زحمت روز و شب به آن رسیده اند شما از این حدیث کوتاه میتوانید بهره برداری کنید که چگونه ائمه — علیهم السلام — این مشکلات را حل کرده اند.

می کند که بر کلیه جهان خلقت احاطه نموده، چنانکه قبل از این همان حفره یا لانه را همه جهان می پنداشت، جنین هم رحم مادر را تمام ما خلق الله می پندارد و همینکه به خارج قدم می گذارد همان اتاق و منزل را عالم وجود می انگارد، رفته رفته دیده اش بیناتر و معلوماتش فزون تر می گردد و یقینش به ماوراء علم خویش بیشتر می شود.

بشر با دیده مجرد خود که به آسمان نظر می افکند گمان می نماید که موجودات فلکی را احاطه نموده و بینائی

جاءَ رَجُلٌ إِلَى عَلِيٍّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي كُنْتُ أَعَزِلُّ عَنْ إِفْرَأَتِي وَآتَهَا جَائَتْ بِوَلَدٍ فَقَالَ عَلِيٌّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَأَنَا شِدُّكَ اللَّهُ هَلْ وَطَّأَتْهَا ثُمَّ عَاوَدَتْهَا قَبْلَ أَنْ تَبُولَ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَأَلَوْتُ لَكَ.

مردی به محضر امیرالمؤمنین - علیه السلام - شرفیاب شد و گفت من همیشه در آمیزش با زخم منی را در خارج از رحم زن میریزم اما اکنون زخم باردار شده است امام - علیه السلام - او را قسم داد و پرسید هیچگاه اتفاق افتاده که در یکبار دو مرتبه با زنت آمیزش کرده باشی و در این فاصله ادرار نکرده باشی آن مرد گفت: بلی. علی - علیه السلام - بدون تأمل فرمود فرزند متعلق به تو است نگران نباش.

او تا مُجِدِّ الْجَبَّاتِ راه پیموده است. اما
 اگر پشت تلسکوپ بنشیند در مقابل
 عظمت آسمان و تراکم ستارگان مات و
 مبهوت می گردد و یقین می کند که چشم
 دور بین او هزار هزار یک موجودات عالم
 را درک نکرده است و هر قدر هم وسائل
 فنی را بزرگتر و عظیم تر سازند بر بهت و
 حیرت تماشاچیان صحنهٔ ایجاد افزوده
 خواهد شد. چنانکه منجم ها و فلکی ها
 ماورای این ثوابت و سیارگان بی شمار
 عوالمی وسیع تر و مدهش تر مشاهده
 می نمایند، و از دیدن عظمت نامحدود آن
 سامان بر حیرت و سرگردانی آنان افزوده
 می شود.

چرا، برای اینکه امیرالمؤمنین — علیه السلام — میدانند که پیدایش
 یک فرزند تمام نطفه نیست که از مرد خارج میشود یک ذره کوچک و
 بلکه کوچکتر از نیش یک سنجاق که در مجرا بماند و خارج نشود میتواند
 زن را باردار کند. مگر میشود با این دست آوردها به حقایق هستی آشنا
 گردیم. دانشمندان باایمان هر قدر در کتاب خلقت مطالعه کنند بر توحید و
 خداپرستی آنان افزوده میشود. اینجا است که قرآن کریم بشر را در مطالعه
 آفاق و انفس تشویق فرموده که تا از این رهگذر خود را و خدای خویش را
 بشناسد.

اینها همه مخصوص به حس باصره
 است در حس شامعه و سایر حواس نیز
 همین داستانها است، تا برسیم به شعور و
 مدارک باطنه، اکنون بالمعاینه می بینیم
 هر قدر وسایل معرفت بیشتر می گردد به
 کثرت معلومات و اسرار وجود آشنا تر
 می شویم، اکتشاف بخار و برق و آتم
 و غیره دارد فکر بشر را گیج می کند و در
 صنایع و اسرار و رموز نهانی این دستگاه
 مرموز جهان هستی حیران می سازد.

این همه دانشها و معارف که به
 وسیله حواس ظاهره و باطنه و آلات و
 وسایل به دست می آید و انسان را از
 عظمت عالم محسوسات باخبر می سازد،
 تازه همه اینها در برابر جهان غیر مرئی
 بسیار ساده و بسیط است عالم روح که
 محیط بر این دنیا و در ماورای این آلتهای
 دقیق و معلومات کنونی مسکن دارد به
 تصوّر نکنجد.

ای انسان دانا، با روان توانای
 خویش قدری آشنا شو تا به ناموس خلقت
 آشنا گردی، ای فرزند آدم به جانب ذات
 و حقیقت والای خود هم گامی چند بردار

تا از حقایق هستی نیز برخوردار شوی نفس خویش را هم کمی بشناس تا خدای خویش را هم کمکی بشناسی؛ تو با این ابزار مادی و اسباب حسی به جایی نرسی و حق را چنانکه باید نخواهی شناخت، این گوش شنوا و این چشم بینا و این آلات و این صنایع به گوهر هستی پی نبرند و از عوالم بالاتر باخبر نگردند. روح توانای تو یگانه‌تاز این عرصه پهن‌آور است و حقیقت والای تو تنها سیم‌رغ این فضای لایتناهی است. کمی به خود آی و از عقبه مادیات عبور کن و به معنویات نزدیک شو تا بهشت را بالمعاینه به بینی.

این طبع کنج‌گاو که توداری و به کشف اسرار خلقت حریص هستی، و حتی اگر از جانب ویرانه‌ای گذر بنمایی حتماً سری به درونش خواهی زد تا بر معلومات شخصی و علمی خود بیفزایی. یا للعجب پس چرا به مخزن‌های پر از اسرار وجود خویش توجه نمی‌کنی، و جواهری را که از عجایب هستی در این گنجینه بدایع به ودیعه نهاده‌اند تماشا نمی‌نمائی، تا اینکه رموز عالم اکبر بر تو منکشف

گردد و از منظرهٔ بهت آور معانی مست
شوی و از منابع حیات سرشار گردی.
از روزنهٔ تن و جان عالم جبروت را
بنگر و جمال دل ربای انسان کبیر را
تماشا کن که وجود کوچک تو از هر
حیث و هر کیفیت نمونهٔ جهان اکبر
است.

چنانچه حضرت مولا امیرالمؤمنین
علی — علیه السلام — می فرماید:

اتزعم انک جرم صغیر
وفیک انطوی العالم الاکبر
وانت الکتاب المبین الذی
با حرفه یظهر المضمّر^{۶۴}

البته گذر کردن از مرز عالم ناسوت^{۶۵}
و پیمودن مدارج جهان ملکوت^{۶۶} کار
آسانی نیست ریاضت می خواهد تمرین
اخلاقی لازم دارد. در دانشگاه اسلام و
قرآن درس انسانیت باید آموخت. بنابراین
نامهٔ آدمیت را مطالعه کن تا به هدف
مقدست برسی.

همای سعادت

این جهش و جنبش و سرعت عمل و
حرکات بوالهوسانه که در جامعه بشر دیده
می شود تماماً محض به دست آوردن
خوشبختی و یا تحصیل آسایش دل و
ارضای نفس است.

آدمی همیشه از پی راحتی می دود و
برخی برای راحتی تن هم نباشد محض
اطمینان قلب تقلاً می کنند و سعادت
خویش را یا در آن و یا در این و یا در هر
دو می دانند.

اینهمه اوضاع طوفانی که سرتاسر
آفاق انسانی را فرا گرفته و این همه امواج
انقلاب که محیط زمین را احاطه نموده

چگونه زیر چتر خوشبختی قرار گیریم!؟

بشر از ابتدای زندگی تلاش می کند که سعادت مند و خوشبخت
گردد و هر طور که میتواند عواملی را بکار گیرد که با آن وسایل جلب
سعادت را فراهم آورد ولی آنچه برای او ناشناخته مانده حقیقت خوشبختی
است. در طول سالیان دراز اندیشمندان در پیرامون سعادت بشر به مطالعه
پرداخته اند و در این باره کتابها و رساله ها نوشته شده است. بعضی از
فلاسفه یونان قبل از ارسطو خوشبختی بشر را در زیر چتر کمالات معنوی



است همه‌اش برای یافتن همان سعادت
 موهوم است؛ یکی را گمان خوشبختی در
 شهرت و ریاست و کشور گشائی، و
 دیگری را در املاک و ثروت و خودنمایی
 و سومی را در کسب علم و معارف و
 تحصیل جاه و جلال شبه معنوی است
 ولی هیچ کدام هیچ وقت با عروس
 آرزوی خویش هم آغوش نگشته و نخواهد
 گشت. شاید وقتی بینوایی از این افراد
 گمان کند که برتمتای خود رسیده است
 اما پس از اندکی به اشتباه خود پی
 می‌برد و می‌فهمد که سالهای دراز بین او
 و آمال او فاصله دارد؛ و هر غافلی فرضاً
 اگر در دوره حیات و زندگی مست و

می‌دانند. بنظر آنان چهار صفت، اساس خوشبختی را تشکیل میدهد
 حکمت، شجاعت، عفت، عدالت. کسی که دارای این کمالات باشد
 سعادت‌مند است و لو اینکه بعضی از اعضاء بدنش ناقص باشد. قوم مرتاضین
 نیز خوشبختی انسانها را در ریاضات و اصالت نفس میدانند مرتاضین هیچ
 توجهی به جسم نداشته و شدیدتر از فلاسفه گفتاری دارند. لذا مرتاضین
 تمایلات جسمانی را نادیده گرفته و بویژه به شکنجه آن عقیده‌مند هستند لذا
 روی تخته‌هائی که به میخ آژین شده می‌خوابند به خیال آنکه از این رهگذر
 به همان سعادت میرسند.

خواب آلوده باشد و مانند طفل یا دیوانه
 یک نوع راحتی برای خود فرض کند حتماً
 روزی به خود آید و بداند که بیچاره عمر
 عزیز را در غفلت و اشتباه خواب و غرور
 به سر برده است.

مسلم است که ثروت و شهرت و
 ریاست که منتهای آمال مردم است
 هر چند زیاده‌تر گردد، رنج و الم، زحمت و
 غصه فزون‌تر خواهد بود و نتیجه معکوس
 خواهد داد، صحیح است آنان که در راه
 این گونه آرزوها به درجه عشق رسیده‌اند
 ابداً احساس ناراحتی نمی‌کنند و احیاناً
 محض رسیدن به مرام و آرزو سرخوش، و
 مست وصال خواهند بود.

→ اما در جهان امروز که روزگار صنعت و تمدن است سعادت بشر
 رنگ دیگری پیدا کرده و خوشبختی را در اصالت اقتصاد میدانند بویژه
 جهان کمونیستی پا را فراتر گذاشته تمامی مسائل اجتماعی و دینی و
 اخلاقی را تابع وضع اقتصادی دانسته‌اند، تردید نیست که مسائل معنوی
 یکی از پایه‌های اساسی خوشبختی است ولی تمام خوشبختی محسوب
 نمیشود و همچنین یکی از پایه‌های سعادت اقتصاد است اما تمام خوشبختی
 آدمی هم در زیر چتر اقتصاد نیست و اگر در جهان امروز اصل اقتصاد و
 لذت را پایه سعادت قرار دادند سخت اشتباه کرده‌اند زیرا امروز مشاهده
 ←

اما موقعی خواهد رسید که این معشوق
مجازی و یار موقت و بی وفا آنان را رها
خواهد کرد و خنده‌ای مسخره‌آمیز به عشق
ایشان خواهد زد گرچه هنگام مرگ هم
باشد؛ و همین یک ضربت برای بدبختی
دایمی این بینوایان و فراموشی ایام
غرویشان کافی است.

مثلاً عبدالملک بن مروان اموی و یا
سلطان محمود غزنوی که هر دو با لعبت
بخت و اقبال هم آغوش بودند چگونه در
آخرین ساعتهای زندگی با دیده حسرت
به دنیای جفاپیشه نگریستند، پسر مروان
می گفت ای کاش من به جای این

می کنیم که در دنیای غرب بر اثر بی اعتنائی به کمالات نفسانی چگونه آمار
جنایت و خیانت و آدمکشی و آدم ربائی در سراسر جهان اروپا و آمریکا
رو به افزایش است. قرآن کریم کمالات نفسانی را بزرگترین اساس
سعادت میداند در سوره ۹۱، آیه ۹ میفرماید:

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْهَا.

خوشبختی و سعادت برای کسی است که خود را از پلیدیها پاک سازد و
بدبخت کسی است که به آلودگی گرفتار شود. اسلام به کمالات معنوی

خلافت و ریاست چوپانی بودم و
 گوسفندان فلانی را به چرا می بردم؛ و
 فرزند سبکتکین پشیمان و اندوهگین از
 فراق زروسیم فراوان و جواهر و ذخایر
 خویش گریه و زاری می نمود و عاقبت هر
 دو و هزاران امثال آنان از شاهان و
 گردنکشان با یک جهان آه و اندوه جان
 داده اند و به گودال آرزوهای مجنونانه
 خویش سرنگون گشته اند.

انسان به جای این همه جهش و
 جنبش کودکانه که در راه مرام موهوم خود
 کورکورانه از صحراگردی و دریانوردی و
 دیدن همه گونه رنجها و محنتها و کشیدن
 بارگران مصائب و مشقتها مضایقه ندارد

توجه کامل دارد اما مسائل مادی را نیز از نظر دور نداشته است.
 لذا پیامبر اسلام — صلی الله علیه و آله — فرماید:

اَلْكَافُ عَلَىٰ عِيَالِهِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.

کسی که برای خود و خانواده اش زحمت بکشد اجرش مانند اجر
 سرباز مجاهد است.

قرآن کریم و پیامبر اکرم — صلی الله علیه و آله — در بهره برداری از

هرگاه وجه محبوب واقعی را وجهه خود
سازد و تنها با جمال دلارای حضرت
جمیل آشنا گردد و اعمال دنیوی خویش
را محض رضای حق و خدمت بندگان او
انجام دهد، حتماً تن و جان و روانش
برای همیشه راحت و آسوده خواهد بود؛
مهر این دوست مهربان آتش مقدسی
است که در اعماق عاشق تمرکز یابد و
خس و خاشاک انواع غصه و اندوه را دود
و خاکستر سازد و در میان شعله های
محبت مانند مرغ سمندر آشیان گیرد. آری
نه از خویش و نه از بیگانه و خویش یادی
نماید که موجب غم و آزار او باشد.
عاشقان شهوت و ثروت و داوطلبان

→ نعمت ثروت و غذای خوب و لباس خوب توصیه ها کرده اند منتهی از راه
حلال و مشروع. قرآن در سوره ۷، آیه ۳۲ میفرماید:

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ.
ای پیامبر بگو چه کسی لباسهای زیبا و غذاهای خوب را بر مردم
حرام کرده است.

فراموش نشود که متکی به ثروت و قدرت شدن جز بدبختی چیزی
←

شهرت و ریاست همواره باتمام حسرت و
ندامت جان داده‌اند ولی دوستان حق و
حقیقت مانند پروانه در کمال متانت و
اطمینان دل در کوی جانانه جان
سپرده‌اند، نه تنها مرگ بلکه همه
مصیبت‌های تلخ‌تر از مرگ را هم با
شیرینی و آغوش باز استقبال نموده‌اند و
نکته مرموز در اینجاست که هیچ وقت آه و
ناله نکرده‌اند و رنج و محنتی احساس
نفرموده‌اند.

میثم تمار را در راه دلدار دوست و
دو پا بریده و بالای دار آویخته‌اند اما این
قهرمان عشق از فراز دار تبسم کنان وصف
یار می‌گوید و بر دنیا و چوبه دار تمسخر و
استهزاء می‌نماید.

انبیاء و اولیاء و مجاهدان راه خدا

دیگر نخواهد بود بهره‌برداری صحیح غیر از بکار گرفتن قدرت و ثروت در
راه شهوت‌رانی است چه جنایتکارانی که سالیان دراز بر مردم حکومت
کردند و پشیمان شدند چنین آرزویی همای سعادت نیست، همای سعادت
در بکارگیری کمالات معنوی و مادی در موازات یکدیگر آنهم برای رسیدن
به هدف انسانی و خدائی. و اگر چنین شد همه چیز را برای خدا دوست
میدارد نه برای نفس خود. شاعری نیکو سروده است:

تماماً از حلقه‌های زرّین این سلسله
 می‌باشند که با اراده‌ی خم نشدنی بدون
 کسالت و خستگی وظایف خویش را
 انجام داده‌اند و عشق پاک به کثافت دنیا
 آلوده نکرده‌اند، این است که در دایره
 تصمیم و حوزه اعمال شاقّه ایشان
 افسردگی و فرسودگی راه نداشت.

البته هریک از پیغمبران و مردان خدا
 را داستانی بهت‌آور است که عظمت و
 جمال نشاط افزای محبوب ایشان را
 مجسم می‌سازد.

اما فداکاران دشت کربلا و
 دلباختگان روز عاشورا برای هیچ عاشق
 صادقی جای افتخار باقی نگذاشته‌اند.

زیر این گنبد مینا چه عجب غوغائی است
 هر دلی دست کسی هر سری اندر پائست
 جان پروانه همی سوخت به دور رخ شمع
 شمع می‌گفت عجب عاشق بی‌پروائیست

زیرا در این آسمان نیلگون آنکس به همای سعادت میرسد و زیر
 چتر خوشبختی می‌آرامد که دل و سر را بدست دوست سپارد که همیشه
 جاویدان است و بهترین دوست خدا است. نعم المولی و نعم الوکیل.

گویا شهبازان عالم لاهوت بوده اند که با
 یک جهان عشق و نشاط قفس جسم و
 جسد بشکستند و خندان و شادان به اوج
 آشیان خویش پرواز نمودند و در بلندترین
 شاخه شجره طوبی آشیان ساختند.

حسین بن علی — علیه السلام — آن
 قافله سالار عاشقان شوریده و یگانه قائد
 عظیم الشان کاروان محبت در آن صحنه
 پرشور، پرده های زیبا و دلربایی ارائه داد
 که نه تنها بزرگان جهان بلکه فرشتگان
 آسمان را هم محوق قدرت و عظمت و عشق
 و عاشقی ساخت.

راستی این خسرو کشور محبت در
 دانشگاه مقدس خویش یارانی پرورش داد
 که فرهاد عشق را هم مات جانبازی
 شیرین آنان گردانید.

حرکت و تکامل

کاروان وجود بدون توقف در حرکت
است.

وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ
عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ
لِلْمُتَّقِينَ^{۶۷}

افراد و دستجات جامعه وجود از هر
نوع و جنس در هر زاویه از زوایای هستی
که هستند همگی با سرعتی حیرت افزا به
جانب تکامل در سیر و حرکت اند؛ این
کاروان که شمار مسافرینش از حوصله
علم حساب بیرون است در هیچ منزلی از

جنبش تکاملی

جهان ماده یک حرکت واحد است فراموش نشود که مکان و زمان
ساخته خود جهانند نه چیزی بیرون از جهان. در این حرکت باید توجه داشت
که بسوی کمال راه پیمائی کند نه عقبگرد نماید و سقوط در دره بدبختی و
نکبت. این تکامل باید بسوی خدا باشد و بس تمام موجودات علی الدوام
در حرکتند. نمو و رشدشان دلیل بر حرکت سریع آنها است. نطفه انسان،
تخم گل، نطفه حیوانات همه و همه یک آن توقف ندارند. نطفه انسان



منازل وجود توقف ندارد و در تمام عمر
 دراز خود حتی یک لحظه و یک لمحّه هم
 برای استراحت نمی تواند در حالت سکون
 بماند؛ همه اش سیر و همه اش حرکت
 است. هدف مرموز که ما آن را تکامل نام
 نهاده ایم با همین جنبشها و جهشهای تند
 و تیز انجام می گیرد، کلیّه متحرکات و
 همه افراد این قافله بهت آور، به طور اعجاز
 در کمال سرعت به جانب مقصد سوق
 می شوند و قوه مغناطیس تکامل همه را
 به سوی خود می کشاند؛ و فقط در بشر
 یک نوع اختیار و یا شبه اختیار دیده

بصورت انسان، تخم گل بصورت گل زیبا، و نطفه حیوان بصورت حیوانی
 در حرکت و تجلی است اما در میان تمام موجودات این انسانست که باید
 سریعتر و بهتر بسوی کمالات معنوی و نفسانی حرکت کند و از مرزهای
 جمادی، و نباتی، و حیوانی بگذرد و به سرحدّ انسانی برسد. تا مورد توجه
 حق تعالی گردد و به آنجا رسد که این عارف سروده است:

زهی خسرو نشان عالم خاک	زهی سلطان دارالملک افلاک
زهی مستحضر سرّ الهی	بتو مستظهر در مئه تا بماه‌ی
توئی شاه و همه افلاک خیلند	همه عالم ترا یکسر طفیلند
توئی دُرّ شب افروز انبیاء را	توئی شمع دل افروز اولیاء را

می شود که بهمین سبب می تواند اعمال خود را از جنس مثبت یار از نوع منفی سازد.

سرعت سیر نور برای اثبات جنبشهای مدهش قوای وجود به عنوان نمونه به شمار می رود، اشعه آفتاب که به افراد خانواده خویش پخش و منتشر می گردد مسافت حیرت آور میان خورشید و زمین یعنی در حدود ۱۵۰ میلیون کیلومتر را در ظرف هشت دقیقه طی میکند، گذشته از حرکت وضعی و انتقالی بسیار سریع ثوابت و سیارات، حتی جهشهای محتویات یک اتم به این کوچکی بیرون از حد حوصله است. بلکه فاکره بزرگترین

و با این عشق و علاقه به جنبش و حرکت درآید نه آنکه بقول مؤلف محقق در مرز بهائم، بهائم بماند و مصداق «اُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» گردد.

آری در این سرعت است که انسان در اندرون خود غیر از خود می یابد و روشنی تازه می بیند و غوغائی دیگر. گوئی که در این حرکت و جنبش به آنجا رسیده که گوید غیر از من یک من دیگری نیز در وجود منست و تمامی این نواها و آواها از آن او است.

فیلسوفان را خسته و ناتوان می سازد. آری
حضرت حکیم شالوده خلقت و رمز بقا و
ارتقا را بر اساس حرکت و سرعت نهاده
است و به وسیله همین حرکات منظم
انتظام این جهان با عظمت را برقرار ساخته
است، هر فردی که سرعت کار و عملش
بیشتر است رتبه و مقامش میان توده
آفرینش منیع تر است.

ای انسان غافل که می خواهی
بر خلاف ناموس طبیعت زندگانی کنی و
عمر عزیز را در رکود و جمود به سربری از
کیفر و انتقام حقیقت بر حذر باش، تو با
این تنبلی و سکون که هستی، هستی
خویش را بالاخره می بازی و اجزای تن و

بقول حافظ :

در اندرون من خسته دل ندانم کیست
که من خموشم و او در فغان و در غوغاست
دل من ز پرده برون شد کجائی ای مطرب
بنال هان که از این پرده کار ما بنواست
چه ساز بود که در پرده میزد آن مطرب
که رفت عمر و هنوزم دماغ پرز هواست

روانت در میان این فعالیت‌های گوناگون
متلاشی خواهد شد.

معادن و روئیدنی‌ها بدون توقف به
نصاب خود می‌رسند و به‌طور تسلسل
وسیلهٔ پخش منافع می‌گردند، متصل
درختان و انواع حیوانات صحرائی و
دریائی به حدّ رشد قدم نهاده موجبات
زندگانی جامعهٔ زندگی را فراهم
می‌آورند.

توای موجود کامل که تکامل حقیقی
و نصاب معنوی توبه دست خویش
می‌باشد و تاکنون هم دوره‌های ماقبل از
ولادت را به همان سرعت‌های بهت‌آور طی
نموده‌ای و عوالم پهناور جبروت و ملکوت
را سیر کرده‌ای چرا در این منزل پرکار
بی‌کاری را اختیار نموده‌ای و در این
مرحلهٔ حساس این طور بی‌خیال لمیده‌ای،
این جا که راه تکامل باید به اختیار تو
پیموده شود چرا چنین مات و حیران
نشسته‌ای، برخیز و بشتاب که کاروان
انسانیت بدون هیچ توقف در حرکت
است، مبدا عقب بمانی و بیچاره شوی و
در محیط تنگ و تاریک جانوران ابد

الذهر اقامت کنی .

ای آدم دانا در مرز بهائم چرا
مانده ای، مگر گذرنامه آدمیت در دست
نداری و یا مقام خویش را فراموش
کرده ای، این عشق و علاقه به خوردن و
خوابیدن و گردش و تفریح برهان بهیمیت
است. هان قدم بردار و با کاروان مردمان
هم قدم شو تا دچار اهریمنان و گرفتار
درندگان نشوی، همت کن خسته مشو که
هنگام خستگی نیست. این قافله تن و
جسد نباشد که بعد از طی مسافتی فرسوده
شود و یا در منزلی استراحت کند، این
کاروان جان و روان و جمعیت عاشقان
است، مبادا حب دنیا و طاعت هوی و
هوس ترا از یاد حضرت محبوب باز دارد و
از مدارج اقبال مانع گردد، هان به دلالت
رهبران و رهنمایان دلاور و قهرمانان بشر
قدم بردار و از صراط احدیت و شاهراه
انسانیت منحرف مشو.

البته سرعت عمل انسان آن است که
هر لحظه متوجه خویش باشد و عادت
نکوهیده را در گفتار و کردار و پنداره
خصلت نیکو تبدیل نماید و نشانه های

جانوران را در وجود خویش به مشخصات
آدمیان مبدل سازد و در نتیجه موجودی
ملکوتی گردد و وسیله تعالی خود و
دیگران شود و خویش را برای زندگانی
شیرین دایمی مهیا سازد.

امربه معروف ونهی از منکر

راهنمایی گمراهان از شریف ترین
وظایف آدمیت است.

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ
بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ^{۶۸}

عده ای از نیکان و نیکوکاران مسلمان
بدون جیره و مواجب و دریافت حقوق
وظیفه پلیسهای امین را انجام می دهند،
مردم را به راه راست رهنمایی می نمایند و
از پیمودن طرق بدبختی منع می کنند؛ و
با انواع وسایل جامعه را از نکبت های
فراوان می رهانند و به سوی سعادت و

اقتصاد سرمایه هر ملتی است

یکی از ارکان تمدن آزادی فردی و انتقاد صحیح از طرز کار
حکومت است و این مطلب در دین مقدس اسلام بطرز جالبی تأمین شده
است. در اسلام انتقاد صحیح بصورت امر بمعروف و نهی از منکر جلوه گر
است و این اختیار را اسلام به مردم مسلمانی که معروف و منکر را بشناسند
و با شرایطی که در فقه اسلامی پیش بینی شده عمل کنند. در جهان متمدن
امروز کار و کسب بطور مطلق آزاد است هر کس هر شغلی چه مشروع و چه



تعالی می کشانند و سرمایه ایشان فقط
ایمان به خدا و روز جزا می باشد.
قرآن کریم در آیه بالا امت اسلام را
برای همین دو خصلت تعریف و تشویق
می فرماید و در آیه دیگر هم بدین مأموریت
مقدس فرمان می دهد.

وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ
يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ
الْمُنْكَرِ... ۶۹

شخص متدین و باوجدان نخست خود
و اعضا و جوارح خود را باید به معروف و
نیکی ها امر کند و از منکر و بدی ها نهی
نماید.

نامشروع داشته باشد فقط دولت از ان شغل مالیات اخذ می کند، اما در
اسلام اینطور نیست شغل نامشروع که موجب فساد و از بین رفتن فضایل
است ممنوع است در اسلام کسی حق ندارد قمارخانه یا مشروب فروشی دائر
کند. مسلمین میتوانند نهی کنند و از این کار جلوگیری بعمل آورند همه
مردم در حدود صلاحیت و شایستگی حق دارند بر امور نظارت کنند و انتقاد
نمایند زیرا در امور اجتماعی حق نظارت دقیق دارند. می توانند امر به
معروف و نهی از منکر کنند. قرآن کریم در سوره ۳، آیه ۱۱۰ میفرماید:

ای دیده بینا، وی شمع فروزان
 مجلس ما، ترا خدای اکبر برای این
 آفریده است که وسیله خواندن و نوشتن،
 تعلیم و تعلّم و کسب و اکتساب گردی،
 صفحات مقدّس کتابهای آسمانی و
 اوراق مجموعه های علمی و اخلاقی را
 مطالعه فرمایی؛ از مشاهده جمال پدر و
 مادر و همسر و اولاد و دوستان و نزدیکان
 و علمای با عمل و مؤمنین پرهیزکار و
 مجالس اهل معرفت و محافل انس
 استفاده نمایی؛ و از مناظر زیبای زمینی و
 آسمانی برخوردار شوی، پس ترا با این
 شرف و مقام زینده نیست که خویش را
 به دیدار نامحرمان مشغول کنی و به

→

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ
 الْمُنْكَرِ.

در کشور اسلام از یک سو حکومت دارای قدرت و مورد احترام
 مردم است و از سوی دیگر مردم حق دارند در نیک و بد مملکت نظارت
 کنند و هرج و مرج طلب و افسار گسیخته نباشند. حق دارند انتقاد صحیح
 بعمل آورند نه فحاشی و هرزه دوائی، نظارت توده ها در درست اجرا کردن
 قانون، و حق اعتراض خلقها به گناه، بهترین مجری قوانین است و بر این

←

ناموس برادران خیانت‌نمایی و با این عمل
نامشروع فضای وجودت را طوفانی کنی و
در کشور بدنت آشوبی برپا نمایی.
ای گوش شنوا، ای بزرگترین حماسه
ظاهری بدن، ای مهمترین وسیله کسب
علم و معاش، تو باید با نغمه‌های آسمانی
آشنا شوی و با الحان پیغمبران و بزرگان
اخلاق خوبگیری، امواج ملکوتی باید پرده
سامعه ترا به اهتزاز درآورد و جنبش نسیم
روان بخش صبح ازل عصب شنوائی ترا
تحت تأثیر خود قرار دهد، تو کجا و استماع
نغمات شهوت‌انگیز و الحان بوالهوسان
کجا، مجلس‌های غیبت و صحبت‌های
بیهوده و لغو برای تو حرام است.

→
اساس در مملکتی که مردم حق اعتراض به گناه داشته باشند گناهکار
جرئت تجاوز و قانون‌شکنی ندارد. در اسلام نظارت توده‌ها آنقدر مهم است
که حکومت ناچار همیشه تمام مسائل کوچک و بزرگ را با مردم به میان
میگذاشت، و به انتقاد صحیح مردم احترام می‌نهاد، در روزگار خلافت عمر
پادشاه روم با مسلمانان ترک مخاصمه نمود و عمر نیز با این امر موافقت
کرد. پادشاه روم نامه‌ای به خلیفه نوشت و عیال امپراطور روم مقداری هدایا
برای عیال خلیفه فرستاد. عیال عمر نیز مقداری عطر و لوازم زنانگی برای
ملکه روم فرستاد. از هدایائی که ملکه روم فرستاده بود گردن‌بند پرقیمتی
←

وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ^{۷۰}

ای زبان گویا، که مترجم ناطقه
 آدمیتی و مابه الامتياز انسانی، توهم از
 گفتار بی فایده اجتناب کن و از دروغ و
 بهتان و غیبت مردم و فحاشی و زورگویی
 بر حذر باش، ترا برای تعلیم و تعلّم و ایراد
 مواعظ و پندها و تربیت عوام و جلب قلوب
 ساخته اند و کمتر کار تو ادای وظیفه کلام
 و تفهیم و تفهّم است قدر خویش را بدان
 و مقام منیع خود را از دست مده.

ای دست توانا و ای پای پویا، وسیله
 مساعدت و اسباب یاری و نصرت
 مظلومان و دستگیری بینوایان می باشید،

→ نیز در آن وجود داشت عمر با آنکه خلیفه خشنی بود جرئت نکرد که آن
 گردن‌بند را به عیالش بدهد تمامی هدایا را به مسجد آورد و به مردم نشان
 داد و از آنان اجازه خواست. بعضی گفتند هدایا متعلق به عیال شما است
 به او بدهید. دیگران گفتند خیر این هدایا به عنوان عیال خلیفه مسلمین
 فرستاده شده است باید به بیت المال برگردد عمر این نظریه را پسندید و
 هدایا را به بیت المال برگرداند فقط از بیت المال پول هدایای عیالش را
 برداشت و بوی تسلیم نمود.

خواننده عزیز از این داستان کوچک تاریخی میتوان فهمید که حق

←

هان مبادا مشتی بر سر ناتوانی و یا لگدی
به پهلوی افتاده‌ای بزنی، زنهار که با
سیلی صورت یتیمی را نیلگون نکنید و با
فشاری موری را نرنجانید، کلاه ناحق
برندارید و به خانه مغضوب قدم نگذارید.
شما را شاید جز در فعالیت صحیح و
طریق حق و حقیقت به جنبش آید.

ای شریف‌ترین جارحه بدن، ای
چرخاننده دولاب تن، ای عاصمه^{۷۱} کشور
هستی، ای بیت الحرام واقعی، ای خانه
مقدس الله اکبر، مقام تو والا تر است از
اینکه بتخانه شوی، و مهر دونان بشر نما را

نظارت و انتقاد مردم چه اندازه ریشه عمیق داشت. مردم در نهایت آزادی
میتوانستند عقیده خود را اظهار کنند، و تحت عنوان امر به معروف و نهی از
منکر آزادانه انتقاد نمایند بشرط آنکه انتقاد کننده خود عامل به نیکی باشد
و از بدیها دوری کند.
بقول حافظ :

عنان به میکده خواهیم تافت زین مجلس
که وعظ بی عملان واجبست نشین
مبوس جز لب ساقی و جام می حافظ
که دست زهد فروشان خطا است بوسیدن

در خویشتن به پروری، حقد و کینه، بخل و حسد، جبن و انتقام. کبر و غرور و وظیفه تو نیست، تو منزل حضرت محبوبی همی باید نهال محبت او را در خود بنشانی، تو کعبه اعضا و جوارحی همی باید فضای تو از پندارهای زشت و پلیدیهای شرک پاک باشد، خداپرستی، حق دوستی، کرم و شجاعت، شکیبایی و مناعت، عاطفه و مهربانی، برهان وجود تو و آیات هستی تو می باشند.

دوم: اولاد و اقربا و خانواده ای را که سرپرستی می کنند لازم است امر به معروف و نهی از منکر را درباره ایشان دریغ ندارد. از طفولیت، از خردی، از شیرخوارگی فرزندان خویش را با راستی و درستی و ایمان و خداپرستی پرورش دهد و آنان را به سوی نیکیها و اخلاق فاضله هدایت نماید، تربیت اولاد و زبردستان در این جهان از مهمترین وظایف بشری است و در آخرت از شدیدترین عقبات به شمار می رود.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ

أَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ
وَالْحِجَارَةُ...^{۷۲}

حدیث است که در روز قیامت فرزند
دامن پدر و مادر را می گیرد و از اهمالی
که در تربیت مشروع وی روا داشته اند در
پیشگاه عدل حکیم شکایت می کند و
حتی در خصوص نام وی می گوید خدایا
چرا از اسامی زیبای مردان پاک و
بندگان مقرب و پیغمبران و امامان برای
من انتخاب ننموده و نام اهل شرک و
نفاق را بر من نهاده است.

سوم: عموم افراد مسلمان مکلف اند
یکدیگر را امر به معروف و نهی از منکر
نمایند، البته شرایطی دارد که عمده ترین
آنها این است که امر کننده به معروف
اول باید خودش نیز به آن معروف عمل
کند و نهی کننده از بدی ها باید خود نیز
از منکرات اجتناب نماید؛ چنانکه خدای
متعّال با لحنی تهدید آمیز در قرآن خود
می فرماید:

اتَّامِرُونَ النَّاسَ بِالْبَیْرِ وَتَنْسَوْنَ

انْفُسْکُمْ.

فلسفه سلب تأثیر از گفته های اکثر خطیبان و موعظه غالب واعظان از عدم توجه به این شرط است، بلکه این فساد عالم گیر و ابرتیره بی ایمانی که اکنون بر جامعه بشر حکم فرما گشته بیشتر در اثر مبلغین بد کردار و گویندگان ملحد می باشد.

و شرط دیگرش این است که به موارد آنها عالم باشد والا از انجام این وظیفه مقدس خودداری کند، ای بسا شخص نادان به مسأله، امر به منکر و نهی از معروف کند. و یا در آن مجلس استعداد شنیدن و یا در آن شخص قابلیت گرویدن نباشد و به جای سود، زیان به بار آورد. لذا کتاب آسمانی ما در برخی آیات این وظیفه را محدود ساخته است.

دیده ام برخی از ارباب منبر در اثنای صحبت خود هرگاه بوی سیگاری بشنود غضبانی می گردد، اما خودش در میان موعظه شیرین هم کار خویش با غلغله قلیانش غوغائی به راه می اندازد، خودش

از یک کلمه آهسته مستمعین منقلب
می شود، اما در میان صحبت واعظان
دیگر قهقهه، متین ترین عادت اوست.

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند
چون به خلوت می روند آن کار دیگری می کنند

ای کاش آن کار دیگر را فقط در
خلوت می کردند، بلکه متأسفانه علی
رؤس الأشهاد هم هزاران عمل نالایق و
صدها خطاهای نامشروع را مرتکب
می شوند.

البته یک دسته مبلغین بزرگوار در
میان این گروه یافت می شوند که الحق
پایه معلوماتشان بسیار محکم و اعمالشان
بر طبق اقوالشان روشن و نیکو است.

حس ترقی

مردمانی که در نهاد ایشان حس ترقی
و نمو ذاتی نیست و کارخانه آدمیتشان
را کد است و واقعاً در ردیف چرندگان به
شمار می روند و جنبه بهیمیت در کشور
وجود آنان حکومت می کند طرف
صحبت ما نیستند. بلکه روی سخن با
اشخاصی است که طالب فزونی و مایل
تعالی می باشند، و می خواهند همواره به
جانب اوج پرواز کنند، این گونه مردم
همیشه در اعماق خویش سائقی را
احساس می نمایند که ایشان را به کار و
جدیت و تلاش و فعالیت فرمان می دهد.
لذا این گروه به هیچ رتبه و مقامی قانع

پرش و جهش

دانشمندان بحثی دارند که آیا عالم وجود و موجودات مطلقاً ثابتند یا
در حرکت، در حال رکودند یا در حال ترقی و تعالی، متغیرند یا خیر، آیا
زندگی بشر هم باید ثابت باشد یا متغیر اما آنچه ما مشاهده می کنیم و علم
آنرا ثابت کرده است این است که موجودات در حال ترقی و تکاملند و در
یک حال باقی نمی مانند. وجود خود ما را ملاحظه کنید که چگونه از
حالی به حالی از نطفه ضعیف به انسان قوی مبدل میشود. یک تخم گل

نیستند و غالباً از اوضاع حالی خویش ناراضی می باشند و چشم امیدشان به آینده دوخته است خصوصاً هنگام بیکاری و رکود عمل که غم و غصه فراوان ایران را ناراحت می سازد.

چنانکه بارها گفته ام، تأسف این جا است که فرمان رهنمای داخلی خویش را نمی توانند تحویل بگیرند و به زبان رهبر و رهنمای غیور خویش آشنا نیستند، و بهمین جهت آن چه را که ترقی تصور می کنند و به آن هم می رسند، نارضائی آنان بیشتر می شود و به مراحل حزن انگیزتری وارد می گردند.

مثلاً یک رعیت باهوش و با همت که

→ هم چنین است یک جوجه مرغ و یا یک برّه همچنین است در زندگی مادی نیز همینطور انسان آرزوی یک اتاق دارد و یک اتاق بمنزل مبدل میشود، آرزو دارد یک محله مال او باشد، آرزو دارد یک شهر و یک کشور همینطور این آرزوی دور و دراز او را آسوده نمی گذارد و بهیچ چیز قانع نیست. این پرش و جهش در کمون جمیع انسان ها است بعداً می بیند آنچه را که آرزو کرده است همان بلای جانش شده و مصیبت ببار می آورد درحالیکه نمیداند در آخر امر رو به فنا است و جاویدان نیست. بقول ابوالعناهیة:

←

در زمین یک نفر مالک مشغول کار و
 برزگری است، خوشبختی خویش را اول
 در آزادی و داشتن ملک و زمینی مستقل
 می‌پندارد، همینکه به مطلوب نایل گشت
 داشتن یک قریهٔ شش‌دانگ و یک دسته
 رعیت را آرزو می‌کند و چون به آرزوی
 خود رسید، در دهات اطراف و آبادی‌های
 وسیع تر طمع می‌کند؛ و سپس به خیال
 اعیانیت و حکومت می‌افتد، خمیازه
 و کالت و وزارت می‌کشد و همهٔ این
 مقامات را که در اثر اشتباه پیموده است
 وسیلهٔ سعادت و راحتی فکر و خیال
 خویش تصور می‌نماید، این بینوا در پی
 گمشده‌ایست اما نمی‌داند که چه چیز

→

أَلَا إِنَّا كُلًّا بَاءَدُ و ای بنی آدم خالد

فراموش نکنید که همگی ما فانی هستیم. کدام فرزند بنی آدم در
 این جهان جاوید است؟ نوع بنی آدم سیر خود را میکند بسوی ترقی کشیده
 میشود و اگر مراقب نداشته باشند بیشتر به فساد کشیده میشوند و نتیجه
 معکوس خواهند گرفت فرشته آدمیت راهنمای او است او را به اطاعت
 پروردگار و امیدارد اما نفس اماره بنا بنوشته مؤلف محترم او را در چاه
 شهوت و ریاست سرنگون خواهد ساخت. و این عجزه دنیا با فریب و

←

گم کرده است.

عقل و فرشتهٔ انسانیت وی را به علم و
عمل و آزادی و بزرگواری و حرکت در
شاهراه آدمیت و اطاعت رحمن و خدمت
به آدمیان امر می نماید، اما نفس و
اهریمن وجود او دنیا و شهوت و ریاست و
شهرت و تغلب را در نظر این آواره جلوه
می دهد.

عیناً داستان آدم ابوالبشر و حوا میباشد
که خداوند حکیم ایشان را از شجرهٔ
معلومه نهی فرمود و سعادت هردو و
اولادشان را در این مقرر نمود که به غیر از
درخت منهیّه از همهٔ میوه های بهشت
برخوردار باشند:

نیرنگ او را بدام خواهد انداخت. انبیاء عظام و اولیاء گرام زبان گویای
این حقیقت هستند این آموزگاران باعمل تلاش دارند که ما را با فرامین
الهی آشنا سازند که فریب این ترقی ظاهری را نخوریم و در این قفس تنگ
دنیا محبوس نباشیم.

بقول سعدی:

دینی آنقدر ندارد که بر او رشک بریم

یا وجود و عدمش را غم بیپوده خوریم

وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ
الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا
وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ
الظَّالِمِينَ^{۷۳}.

اما ابلیس پدر و مادر ما را اغوا نمود و
کلام حق را برخلاف حقیقت تفسیر کرد.

وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ تِلْكَ
الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَکَیْنِ أَوْ تَكُونَا
مِنَ الْخَالِدِیْنَ * وَفَاسَمَهُمَا إِنِّی
لَكُمَا لِمَنَّ التَّاصِحِیْنَ^{۷۴}.

و این دو موجود ساده به گمان
سعادت بی بیشتر پیشتر رفتند و از آن میوه

بسیاری از مردم عجله دارند در فکرنند زود به آرزوهائی که در دل
نهفته‌اند به آن برسند ولو از راه معصیت. اینجاست که بشر با این ولع و
حرص شرف انسانی را از دست میدهد. آری با راهنمایی آموزگاران الهی
میتوان به ترقی و مدارج عالی رسید نه از راه معصیت و گناه بلکه از راه
خداشناسی و حقیقت خواهی که خود را به کنگره عرش انسانیت برساند در
این نقطه است که دیگر دنیا و ریاستش برای او هدف نیست بلکه
وسیله ایست برای رسیدن به زندگی همیشگی و جاویدان.

نہی شدہ تناول نمودند و در نتیجہ این اشتباہ از فردوس برین اخراج شدند و بہ محنت و شداید و مصایب دنیا دچار گشتند.

بالاخرہ این دہقان خوشبخت ما بعد از رسیدن بہ آرزوہای خویش تازہ می بیند کہ رعیت بودن ہزاران بار از این مقام آسودہ تر بود. وقتی کہ در لباس یک فلاّح زندگی می کرد با یک دنیا صحت و نشاط توأم بود و با یک جہان مسرت و عشق زندگانی می نمود. زن و فرزندانش خویش را چون جان شیرین دوست می داشت، طبقات مردم نزد وی محبوب و محترم بودند، در ہمہ جا و ہمہ اوقات لطف خدا را می دید، و ہمیشہ اتکایش بہ یک قدرت فوق العادہ مہربانی بود کہ جہان و جہانیان را اداره می کند و روزی بخش و نگہدار بینوایان اوست، دل با زندگی خوش داشت و با کسی جنگ و جدال نداشت، و ہر گاہ دچار رقیبی می شد غیر مہم و قابل التیام بود و بہ وسیلہ یک سلام و یک کلام زنگ دوئیت از سینہ ہا زدودہ می گشت.

اما اکنون که بر اریکهٔ اعیانیت تکیه
 داده است و پشت میز ریاست نشسته
 است دیگر زن و بچهٔ خود را نمی‌پسندد از
 خویشان و دوستان با وفا بیزار است،
 مقامات بالا تر را با دیدهٔ رشک و عداوت
 می‌نگرد. و با کبر و غرور بر زیردستان
 می‌غرزد، حالا خدای اکبر را فراموش
 کرده و در خیال فراهم آوردن پارتیهای
 قوی پنجه می‌باشد و برای رسیدن به
 هدف‌های خویش به نام سیاست
 نقشه‌های ننگ‌آور دروغ و حيله و مکر
 طرح می‌کند. فعلاً سر و کارش با دادگاه
 و وکیلان پر آرزو و اعضای خونخوار آن
 محوطهٔ ستم‌پیشه است. همه را باید راضی
 کند و متت دزدان بی‌سرو پا را بکشد،
 اکنون دیگر خواب راحت را در خواب هم
 نمی‌بیند نان شیرین به تلخ کامی از
 گلویش فرو می‌رود، رفته رفته عصبانی
 می‌شود، کم کم برای زدودن غبار غصه و
 جلب تفریح به جای آن دوغ تازه و شیرین
 و روح‌افزای روستائی به مسکرات متوسل
 می‌شود و عاقبت کار به جایی می‌رسد که
 مرگ و انتحار را بر زندگی ترجیح

می دهد و بالاخره یا متوجه می شود که به درّه وحشت زای بدبختی پرت شده است و هنگامی پشیمان می گردد که پشیمانی سودی ندارد. و یا در گرداب غفلت و بیچارگی غوطه ور و راه فنا و نابودی را تا ابد می سپارد.

این نکته را بینوا در همان مرحله نخست ندانست که تحصیل ثروت و ریاست در صورتی که راه مصرف صحیح آن را نداند نعمت و سعادت نیست بلکه نکبت و شقاوت است.

این بی خبر لازم بود قبلاً به مدرسه آدمیت وارد گردد و با زبان انسانیت آشنا شود و لغت فرمانده عظیم الشان خویش یعنی عقل و یا حقیقت خود را که محرّک وی بوده از استادان بشرفراگیرد.

پیشوایان ما از انبیا و اولیا - علیهم السلام - و روحانیان پرهیزکار و اعظان عامل همه آموزگاران این زبان می باشند و از جانب خداوند متعال جلّت عظمته آمده اند تا ما را به وسیله مواعظ، با رهنمای وجودمان که عبارت از فرامین آسمانی است آشنا سازند.

گویند روزی ارسطو، اسکندر
مقدونی را غمناک دید، و از علت آن
سؤال نمود، اسکندر گفت ای وزیر سراسر
این جهان را برای جولان همت خویش
تنگ می بینم، مستملکات ما محدود و
دیگر جای لایق و مهمی برای تسخیر
نمانده است. ارسطو گفت ای امپراطور
بدان که دنیا از حیث زمان و مکان
همه اش محدود است، ملکش قلیل و
عمرش قصیر می باشد، اکنون که شهباز
همت شما بلند پرواز است باید به تسخیر
جهان باقی مصمم گردی که برای کشور
آنجا مرز و حدودی نیست و زندگی هم در
آن گلستان جاوید و همیشگی است.

در واقع آدم باید در راه تکامل و سیر
به سوی مدارج عالیه به مقام و رتبه معینی
قناعت ننماید و همواره طالب ازدیاد و
افزایش باشد و خوشبختی دائمی خود را
تأمین کند، حضرت مولا امیرالمؤمنین علی
— علیه السلام — می فرماید:

هرکس دوزخ را مساوی کند مغبون
است؛ و هرکس دیروزش از امروز بهتر

و یا امروزش از دیروز بدتر باشد ملعون
است.

پس ای موجود توانای عالم امکان،
توهم شهیر آدمیت بگشای و به مقام منیع
خویش پرواز کن.
ترا آشیان شجره طوبی و سدره
المنتهی است، ترا این کلبه محقر که
زمینش نامند جایگاه نباشد، و این قفس
تنگ لایق رتبه تونیست. چنانکه شاعر
گوید:

چنین قفس نه سرای چومن خوش الحانی است
روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم

حکایت ما و این دنیا، حکایت آن
شهباز بچه است که از آشیانه بلند خود به
زمین افتد و زاغی وی را به لانه محقر
خویش برد و به حفظ و حراستش همت
گماشت. اما این شهزاده هنگام بلوغ که
به حقیقت خود پی برد و دانست که وی
فرزند سلطان طیور است، به این منزل
موقت و پدر و مادر عاریتی پشت پا زد و به

جانب اوج پرواز نمود و بالاخره در سایه
 همت ملوکانه بر روی دوش و بازوی
 شاهان مقرّ مأوای گرفت.

تو نیز آن شهباز بلند پرواز هستی، که
 از قاب قوسین جبروت و اوادنای لاهوت
 به این عالم ناسوت افتاده ای و زاغ نفس
 اماره و دنیای مادر نما در این ویرانه و
 فضای تنگ ترا با حيله و افسون نگه داشته
 و از پرواز به اوج معالی و فراز این مناظر
 بازداشته است، مرغی که طبعاً به طرف
 بالا مایل است وی را مصیبت بزرگ آن
 است که در قفس محبوسش نمایی و یا
 بندی به پایش بسته به جانب حضیضش
 بکشانی، برای عقل آدمیت مرگ از این
 زندگی خوشتر است، طایر انسانیت که
 آشیانش بر فراز این گنبد دوار از همه
 آفریده ها مرتفع تر است بلکه آنجا که
 عنقای وهم و سیمرغ خیال پر بریزد مکان
 دارد، چقدر باید دلگیر و خونین جگر باشد
 وقتی که تووی را به عمیقترین گودال
 وجود بکشانی و بخواهی با عفريت نفس
 و غول طبیعت همنشین کرده و این طوطی
 زیبا و گویا را با زاغ زشت و بد نوا هم
 قفس بنمائی.

نور و حیات

جرقه‌ای که از اصطکاک سنگ و
چخماق تولید می‌شود، پرتوی که از
کرمک شب افروز احساس می‌گردد،
شعله‌ای که از مشعل و اشتعال سایر
اجسام به ظهور می‌آید، فروغی که در یک
شمع و یا چراغ نفتی نمایان است، انواری
که در مظاهر برق و لامپ‌های کهربایی
می‌درخشد، شبهای تیره و تاریک زمین
ما را روشن می‌سازد، اشعه‌ای که از
چهره درخشان بانوی خاور و گونه‌های
فروزان گروه شمس آسمانی انتشار
می‌یابد و بالمعات ذره‌پرور خویش محیط
هستی را مشعشع و این روزهای روشن را

روشنی در زندگی

در روزگار گذشته بحث حیات و نور از مباحث مهم علمی بشمار
می‌آمد و از امروز که جهان با پیشرفت علم و صنعت و آماده بودن وسائل
آزمایشگاهی مجهز است ارزش و اهمیت نور و حیات مهمتر و نظر
اندیشمندان محقق معطوف به شناخت حیات و نور گردیده و در پیرامون آن
به نوشتن کتابها پرداخته‌اند.

مؤلف عارف نور و حیات را از دیدگاه عرفان ملاحظه کرده است و

به وجود می آورد، حتی آن نور ماهیان
 فسفردار که در قعر دریاهاى ژرف سینه
 ظلمانی اقیانوس را شکاف می دهند و
 بالاخره مثال آن دستگاه بسیار وسیع
 آسمانی و خانواده های شمسی که در دل
 بسیار تنگ ذره و اتم با تشعشع و
 جهش های هیجان آور، خودنمایی
 می کند، آیا مبدء آن چیست؟ و از
 کجاست؟

این سنگ، این روغن، این چراغ،
 این آفتاب از کجا کسب نور می کنند؟
 آیا این اجسام خوشبخت به طور تصادف



این روشنی و نور را در ذات انسان عارف می بیند و از این نظر قلم فرسائی
 مینماید و گوید همان طور که یک سنگ چخماق نور تولید میکند یک سیم
 مثلث و منفی برق ایجاد می کند و ماهیان فسفردار سینه ظلمت اقیانوس را
 می شکافند انسان که اعظم موجودات است چرا از خود نور شفقت و رحمت
 و سخاوت و شجاعت ساطع نسازد در حالیکه تمامی موجوداتی که در مسیر
 حیات اند دارای نورند.

بقول شاعر:

دل هر ذره ای که بشکافی

آفتابیش در میان بینی

گرم و رخشنده و جز آنها سرد و تاریک
 خلق شده‌اند؟ آیا این ضیاء و روشنی فقط
 در وجود آنها تمرکز دارد، یا همه
 موجودات مظاهر مشعل فروزان طبیعت
 هستند، آیا این نور زائیده ذات خودشان
 است یا اینکه **اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ** در
 آنها جلوه کرده است و پرتو حضرت
 نورالانوار است که در وجودشان منعکس
 می‌گردد، و تابش جمال محبوب است
 که در این آینه‌های شفاف خودنمایی
 می‌نماید؟

تمام این انوار در زندگی از یک نور است که قرآن فرماید:

«**اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ**»

جهان را از انوار کواکب و ماه و خورشید روشن ساخته است که
 امیرالمؤمنین — علیه السلام — در نهج البلاغه چنین فرماید:

زِينَتُهَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ وَضِيَاءُ التَّوَاقِبِ وَاجْرَى فِيهَا سِرَاجاً
 مُسْتَطِيراً وَقَمَراً مُنْبِراً.

آسمانها را با ستارگان نور افشان زینت داده و آرایش کرده است.
 دو چراغ نورافشان خورشید و ماه را در آن به جریان انداخت.

هرگاه بگویم این موجودات روشنی
بخش که شمع پروانه وجود شده‌اند و
بزرگترین محبوبیت را در میان توده
هستی حائز گشته‌اند از استعداد و لیاقت
خودشان است راست گفته‌ایم.

این سنگ سنگین دل و بخیل که
جرقه‌های لطیف را در جسم کثیف خود
نهفته است و در اثر ضربتها و لطمه‌های
متوالی چخماق ریزه‌ریزه و ذره‌ذره از
مخزن خویش بیرون می‌افکند می‌تواند در
سایه ریاضتهای طولانی حجاب تاریک و
اجزای غلیظ را از خود دور کند و آینه

و تمام این زیباییها و جمال و نورانیت از نور جمال حق پرتوافکن

است.

حافظ شیرازی لسان‌الغیب گوید:

عکس روی تو چو در آینه جام افتاد
عاشق از خنده می در طمع خام افتاد
اینهمه عکس می و نقش مخالف که نمود
یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد
زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت
کانکه شد کشته او نیک سرانجام افتاد

شود و در برابر خورشید سراپا آفتاب گردد
و در کمال صفا و سخاوت نورافشانی
نماید؛ و با همین عمل یک درس اخلاقی
به داوطلبان می آموزد و ناموس ترقی و رمز
خوشبختی و راه آزادی را به آزادی خواهان
ارائه می دهد.

سنگ در آن حالت اولی از ذات و
حقیقت خود بلکه از مبداء خود نیز غافل
بود و همینکه به مقام مرآت رسید معرفت
حق و حقیقت را برایش میسر گشت و
روشن و آشکارا مظهر تجلیات غیبی شد.
حضرت صانع بی همتا صنایع امکانی
را از نور به وجود آورده است، بلکه وجود
نور و هستی را با هم توأم قرار داده است،
بلکه وجود همان نور، و نور همان وجود
است.

فراموش نکنید که اندیشه آدمی همان مرکز انتشار نور است که
میتواند به همه اعضا برسد و یکباره جمیع بدن انسانی خدائی گردد و این با
پی گیری و ریاضت حقه امکان پذیر است. که شیخ بهائی — ره — گوید:

وگر به آب ریاضت برآوری غسلی
همه گدورت دل را صفا توانی کرد

وجودی را که خداوند متعال به وسیلهٔ
 مشیت و ارادهٔ خویش ایجاد فرموده است
 شعلهٔ نور است و شائبهٔ ظلمت در آن نیست
 و این حجابهای تاریک در انواع مخلوقات
 در اثر انیت آنهاست. بودن جرعهٔ آتش در
 دل صخرهٔ صما^{۷۵} دلیل است بر اینکه در
 عالم هستی موجودی بدون نور یافت
 نمی‌شود، و هر موجودی هر اندازه لیاقت و
 استعدادش بیشتر است اشعهٔ وجود در پیکر
 او زیادتر منعکس می‌گردد، و هر قدر
 جلوهٔ وجود او خودنمایی کند، خویشتن
 نمایی بلکه جهان نمایی او روشن‌تر
 می‌شود.

جهان هستی از اشعهٔ مشیت حق
 لبریز است. هر فرد لایقی هر قدر خویش
 را صاف و شفاف و مستعد سازد بیشتر
 مظهر و مجلای صفات حق گشته از
 عظمت خلقت باخبرتر خواهد شد.

در عالم امکان بزرگترین مظهر انوار
 ربانی و شفاف‌ترین مرآت سبحانی نوع
 انسان است، با این امتیاز که سایر اجسام
 اگرچه مظاهر انوار هستند اما فقط بر عالم
 اجسام نورافشانی می‌کنند ولی حقایق

بشری هم صور و هم معانی را از اشعه
طلعت فروزان حق نمای خویش روشن
می سازد.

آیا می توان تصور نمود که سنگ و
فتیله و روغن و ماه و ماهی و ستاره و
آفتاب مظهر نور باشند و تونباشی؟ آیا
می توان تصدیق کرد که جماد و نبات و
حیوان مرکز انتشار اشعه توحید گردند و تو
نگردی؟ آیا ممکن است خلیفه الله^{۷۶} و
گوهر تابناک محیط ایجاد از نور وجود
حصه ای نداشته باشد؟ آری بزرگترین
قسمتی از انوار هستی در اندرون آدم نهفته
است.

مرکز انتشار نور همان مخ است و به
علت تنوع و اختلاف آلت های بدن
جلوه های رنگارنگی دارد، چشم و گوش
و زبان و سایر مراکز حسی همگی مظاهر
این آفتاب انسانی هستند، عیناً مانند مرکز
الکتریسیته و کارخانه برق است که
همواره در سیمهای مربوط به خود نور و نار
نهفته است و به اختلاف آلات اعمال
مختلفی نشان می دهد، آلت نورافشانی،
آلت طبخ، آلت اطو کشی، آلت تحریک

رادیو و جلوه‌های پنکه و یخچال و غیره که هر کدام نوعی از مظهریت را ثابت می‌کند، اما تجلی مرکزیک نوع است. اعصاب تن نیز مانند سیمای برق‌اند که از مخ یا مخیخ یا بصل النخاع و نخاع شوکی به همه جای بدن کشیده شده و به جوارح مختلف وصل گشته و قوه الکتریسیته را همه جا پخش می‌نماید. این قوه صانع نما در بدن‌های کافه ذی حیات و تن انسان عادی و محدود است اما آدم می‌تواند در سایه ورزش و ریاضت^{۷۷} پرده‌های نادانی را بالا زند و حجاب جهل را بشکافد و از حدود حیوانیت قدم بیرون نهد، و نورافکن توانائی گردد و در اعماق این اقیانوس محدود ذرات هستی را به بیند و بر اسرار وجود مطلع شود^{۷۸} و رموز آدمیت را بیاموزد، و بر ما سوای خویش نورافشانی کند و بالاخره به عروس آسمان و بانوی خاور ناز بفروشد.

اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ
اللَّهِ^۳.

علم هم با وجود و نور توأم است

شاید علم را هم با وجود و نور توأم بدانیم، نور که به وسیلهٔ سیمهای اعصاب به همه جای بدن پخش می شود، آیا می توانیم میان رسیدن قوهٔ احساس به سامعه و باصره مثلاً و میان دیدن و شنیدن تفاوتی و یا انفصالی قایل شویم؟ و به عبارت دیگر دیدن، و به دیدنی ها علم رسانیدن، و شنیدن، و با شنیدنی ها آشنا شدن توأم است، گویا همین علم بینایی و شنوایی است که به نام نور و به شکل نور از عصب باصره و یا سامعه استفاده می شود، این است که می گوئیم در کلهٔ انسانی این سلول های سفید و خاکستری

همنشینی علم با نور

أَلْعِلْمُ نُوْرٌ يَقْدَرُهُ اللّٰهُ فِی قَلْبٍ مِّنْ يَّشَاءُ.

علم نور است که خداوند در قلب هر کس که بخواهد قرار میدهد.

اصولاً باید دانست که نور خاصیتش روشنائی است که انسانی بر اثر نور راه را از چاه می شناسد، همه چیز را بخوبی می بیند و گمراه نمیشود علم نیز انسانی را بر مجهولات طبیعت آشنا میسازد و با نور علم بر اسرار



رنگ را که می بینیم یک عده علما و فیلسوفان اند که معارف و اخلاق از ایشان به جوارح و اعضا و عضلات منتشر می گردد، و هر کدام از آنها را علمی مخصوص تعلیم می دهند، این موجودهای شریف استادانی با احاطه به شمار می روند که از قوه و استعداد همه جوارح باخبر بوده و به اندازه لیاقت درسی جداگانه به ایشان می آموزند، و با یک جهان احاطه از احوال هریک اطلاع دارند، اشتباه نشود این سلول های مرکزی مُولّد نور و علم نیستند بلکه فقط برای مرکز وسیع تر و قوی تر که در بیرون تن است مظهر می باشند.

→

جهان آگاهی پیدا می کند، حقیقت علم که خاندان نبوت و طهارت بدان سفارش فرموده اند:

اَلْعِلْمُ عِلْمَانِ عِلْمُ الْاَبْدَانِ وَعِلْمُ الْاَدْبَانِ.

علم ابدان همان علم به وظائف الاعضاء و جوارح است. شناخت اعضا بدن که خود راهی است بسوی معرفت پروردگار و شناخت حقیقت ادیان راهی دیگر بسوی خدمات کمالیه و ترقی و تعالی انسانها است و از

←

در این بدن دستگاهی است که از
دنیای خارج علم و نور کسب می کند و
در خود ذخیره می نماید، نوزاد از ساعت
تولد که از رحم مادر به میان مدرسه عالم
اکبر می افتد، آنچه را که از اوضاع این
جهان احساس می کند، در دفترچه وجود
خویش یادداشت و همه را عکس برداری
می نماید، و روز به روز در این فن کامل تر
می شود تا این که به حد بلوغ و اوج کمال
می رسد، خیلی شگفت آور است که
اعضا و جوارح و مظاهر قوای وجود، هم
نسبت به کمال و معرفت مرکز خویش
وسیله هستند و هم کمال و معرفت و قوای
خود را از مرکز اکتساب می نمایند، (البته
با مطالعه کتابهای روانشناسی مطلب

این رهگذر روشنائی در قلب آدمی پیدا میشود که وجود انسانی از حالت
حیوانی بسوی فرشتگان الهی رهنمایی میکند تا به آنجا میرسد که در
حدیث آمده است.

بنا عَرَفَ اللهَ و بنا عُبِدَ اللهَ.

پروردگار بوسیله وجود ما شناخته شد و به وسیله ما مورد پرستش قرار
گرفت.

روشن تر می گردد). هدف ما از این گفته ها و نوشته ها وجهه اخلاقی است و آنچه را که جز اخلاق نوشته می شود محض مقدمه است.

گویا فیلسوفان مخ در خلوتکده قحف^{۸۰} جای گرفته و از دریچه های مختلف چشم و گوش و دهان و بینی صحنه های مختلف عالم خارج را تماشا می کنند و کتاب آفاقی را به دقت مطالعه می نمایند، و سپس به عالم انفس درس می دهند و تحقیقات خویش را به اعضاء و جوارح منعکس می سازند.

سُبْحان المصوِّر، سُبْحان المدبِّر.

در اینجاست که علم با وجود و نور یکسان شد. و مؤلف عارف اشاره فرمودند که دل های پاک ائمه — علیهم السلام — ظروف اراده پروردگار است که این بحث نیازمند به کتابی مستقل است. و انسانهایی که در جهان طبیعت دارای صفات و ملکات فاضله هستند و در راه مخلوق پروردگار جهاد می کنند این اعمالشان در آخرت بصورت نور مجسم میشود اعمالی که با انرژی بدن انجام می پذیرند روز قیامت مجسم میشود. و هم چنین سخن گفتن که عمل زبان است و حتی اندیشه و افکار و ملکات اخلاقی نیز مجسم میگردند. دانشمندان ثابت کرده که انرژی همواره باقی است و از بین نمی رود و این یک حقیقتی است و بنا بر استقلال انرژی ربقاء او به این

آیا مرکز پخش انوار عالم اکبر
 کجاست؟ و مدیر عامل این جهان بزرگ
 و بهت آور کیست؟ این آفتاب و شمس
 فروزان آسمانی تنها به افراد خانواده
 خودشان نورافشانی می کنند و دایره
 تربیت ایشان هر قدر هم وسیع باشد باز
 هم محدود است. و بالاخره این مظاهر را
 مظهری و این مرایا را شاخصی باید باشد.

اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ.^{۸۱}

خداوند متعال جلّت عظمته البته
 خالق و آفریدگار مدبّر و نگهدار این
 دستگاه باعظمت می باشد، ولی ذات
 مقدّس او اجل است از این که مرکز این

→ نتیجه میرسیم که همه اعمال ما چه خوب و چه بد تجسم پیدا میکند و باید
 گفت آنچه را که در آیات و روایات آمد یک معجزه علمی است بر این
 اساس پیامبر به قیس بن عاصم فرمود:

فَإِنْ كَانَ كَرِيماً أَكْرَمَكَ وَإِنْ كَانَ لَئِيماً أَسْأَلَكَ ثُمَّ لَا يُخْشَرُ إِلَّا
 مَعَكَ وَلَا تُخْشَرُ إِلَّا مَعَهُ.

اگر اوصاف بزرگواری در تو باشد در قبر مجسم شده ترا اکرام خواهد



دواتر و شاخص این مرایا بوده و با رعایا و
 بندگانش رابطهٔ حسی داشته باشد،
 چنانکه عالم اصغر را مدبر و مباشر، عقل
 و حقیقت همان عالم اصغر است که از
 مبدء جلیل مدد می‌گیرد، حتماً مباشر و
 مدیر عامل این کارخانهٔ سنگین ایجاد
 هم، از نوع مخلوق و از جملهٔ مخلوقات
 است که به امر پروردگار عالم و مدد و
 قدرت او دولاب هستی و افلاک وجود را
 می‌گرداند.

مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن
 تَفَٰوُتٍ^{۸۲}

چنان که از ائمه هدی -

کرد و اگر اوصاف پست در تو باشد مجسم میشود و بتوبد میکند و
 سرانجام عملت با تو محشور خواهد بود و توباً او محشور خواهی شد.

روز محشر هر عرض را صورتی است
 صورت هر یک عرض را نوبتی است
 هست این عالم جهان امتحان
 عالم ثانی جزاء این و آن

علیهم السلام — به ما رسیده است:
 حقیقت محمدیه — صلی الله علیه و آله —
 ویا اینکه عقل کل و صادر اول مرکز انتشار
 انوار جهان اکبر و سراج منیر عالم امکان
 است.

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَ
 نَذِيرًا * وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ
 سِرَاجًا مُنِيرًا .^{۸۳}

وهمچنین مرکز ایصال علم و توزیع
 معارف کونیّه می باشد.

بِنَا غُرِفَ اللَّهُ وَبِنَا عُيِدَ اللَّهُ .^{۸۴}

آری همان وجود مقدّسی که استاد
 ملایک و انبیا بوده است، وسیله اعظم
 ایجاد و امداد هم اوست، برای این که
 وجود و نور و علم یکی است، و هر نوری
 که در زمین ها و آسمان ها و کوه ها و
 دریاها، در ظاهر اجسام و باطن آنها دیده
 شود جرّقه ای از پرتو آن نورالانوار است.
 شعله ای که در آن شب تار جناب

موسی را رهنما شد، نوری که به کوه طور تجلی نمود و حضرت کلیم را مدهوش ساخت، انواری که در شب ولادت حضرت مسیح در بیت اللحم مبشر ولادت او بود، همه اش قطره‌ای از آن دریای نور و از اثر تجلیات حضرت عقل کل بوده است، والا ذات مقدس الله دیده نمی‌شود و اعتقاد به تجسیم حق، کفر و زندقه است.

ما فقط می‌توانیم بگوئیم که حضرت صادر اول مظهر نور حق و مرات تجلیات خداوند متعال است، اما با چه کیفیت و در چه کمیت، ما از تعریف و توصیف و تفسیر و تأویل آن عاجز هستیم و به عجز خویش هم اعتراف می‌کنیم.

دل‌های پاک حضرات معصومین — علیهم السلام —، محال مشیت الهی و ظروف اراده پروردگار یکتا می‌باشند، این است که وجودشان ریشه وجود و اول ما خلق الله است و قلب مبارکشان فواره و نور علم گشته است. حالا ارتباط حقایق ایشان با اراده و قدرت خدای اکبر چگونه است و آثار مشیت الهی از ظاهر

و باطنشان چگونه ظاهر می گردد.
 (الطریق مسدود و الطلب مردود) و ما
 مسؤول تحقیق آن نیستیم. حتی مدبر
 کوچک تو نیز ای عالم اصغر که مدبر
 کشور صغیر بدن تومی باشد و غالباً وقایع
 زمان آینده را هم احساس می کند، بدون
 مشیت الهی اراده ای ندارد، (وَمَا تَشَاؤُنَ
 إِلَّا يَشَاءُ اللَّهُ)^{۸۵}، پس آنچه از او امر و نواهی
 بر اعضا و جوارح از این مرکز و عاصمه تن
 صادر می گردد، اگر چه از سلطان است
 اما از مشیت ملک الملوک الهام
 می گیرد، دبیر دانای مخ آنچه از نور و علم
 و تدبیر و کارهای اسرارآمیز و فیوضات
 خاصه ملک بدن از محیط خارج کسب
 می کند و یا از مرکز انتشار عالم اکبر
 اقتباس می نماید برای ما روشن نیست، و
 هنوز هم ارباب فن در این مسأله
 نتوانسته اند رأیی صحیح ارائه بدهند.

فعلاً، از این مقدمات چنین نتیجه
 می گیریم که علامت انوار انسانی و علوم
 آدمیت در این جهان در امثال ما و شما
 اخلاق فاضله و صفات حمیده و مخصوصاً
 خدمت به نوع و جهاد در سبیل حقیقت

است، که در آخرت به شکل نور مجسم
می شود.

نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ
يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا...^{۸۶}

هر کس را در این دنیا دارای اخلاق
فاضله و صفات پسندیده به بینیم می دانیم
که حامل انوار آدمیت است و الا حیوان و
یا اهریمنی است که به صورت آدمیان
درآمده است.

ای خواننده محترم مبدا از آن طایفه
باشی که خداوند در قرآن کریم در
خصوص آن گروه می فرماید:

فَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ
نُورٍ.^{۸۷}

و یا از آن فرقه دیگر باشی که به اهل
بهشت می گویند:

يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ
لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتِسِسْ مِنْ نُورِكُمْ

قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا
 فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ
 الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ *
 يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَى
 وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَ
 ارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّى جَاءَ
 أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ * فَالْيَوْمَ
 لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ
 كَفَرُوا مَأْوِيَكُمْ التَّارُ هِيَ مَوْلِيَكُمْ وَ
 يُنْسِ الْمَصِيرُ .^{۸۸}

اسلامیت بر علیه رهبانیت

تزیینات و تجملات، پوشیدن
لباسهای فاخر و خوردن غذاهای لذیذ و
ازدواج با شاهد زیبا را، دین مبین اسلام
بر رغم رهبانیت مسیحیان حتی برای
روحانیان هم تجویز و مباح فرموده است؛
تا آنجا که اسراف و تبذیر شمرده نشود، تا
آنجا که نعمتهای الهی ضایع نگردد و یا
در یک جا را کد نماند. نشود که این
ثروتمند از طغیان و فشار خون در عذاب
باشد و آن مستمند از فقر دم بنالد. آن
بی مروت معده خود را از لذایذ انباشته
کند و به هزاران درد بی درمان مبتلا شود.
و این بینوا از گرسنگی جان دهد، آن
حاجی از سنگینی پوشاکهای گرانبها و

اسلام پایه‌های رُهبانیت را فرو ریخت

رُهبانیت واژه‌ای که عیسویان برای دسته‌ای از تارکان دنیا بکار
می‌برند. تارک دنیا آنکسی است که غرائز خدادادی را بکشد و از آن
بهره‌برداری نکند. اسلام دینی منطقی توانست این پایه‌های لرزان را فرو
بریزد و به انسانها بفهماند که غرائز خدادادی باید بدون افراط و تفریط
بهره‌برداری شود لذا قرآن کریم صراحتاً فرمود:



تراکم البسه پشمی و ابریشمی و
 پوستین‌های متعدد به تنگی نفس گرفتار
 گردد، و این عور مسکین از بی لباسی در
 گوشه کنارها از لطمه سرما خشک شود.
 آن رئیس لاابالی و بی وجدان بعد از شب
 نشینیهای طرب افزا در خوابگاه گرم و نرم
 لم دهد و این مرئوس بی سامان خانه به
 دوش حیران و سرگردان شب و روز از
 درد بی خانمانی بنالد. هرگاه بگویم
 زینت و تنوع اغنیا در زندگانی جامعه را
 ویران ساخته است راست گفته ایم، این
 تجمل نیست بلکه اسراف و تبذیر است.

ای خواجه پنج دستگاه عمارت با سی و
 چهل اطاق مفروش مگر هنگام مرگ به کار

فُلٌ مِّنْ حَرَمِ زِينَةِ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالْقَلِيلَ مِنَ الرِّزْقِ.

مردم از نعمات پروردگار بهره برند بدون آنکه اسراف کنند.
 کلیسا که داد رُهبانیت میزد خود عملاً در مال اندوزی بشدت افراط
 میکردند تا آنجا که [منتسکیو] در باره ثروت کلیسا مینویسد روحانیون و
 رُهبانان که دعوی ترک دنیا داشتند خیلی ثروتمند بودند تا جائیکه در فرانسه
 چندین مرتبه ثروت تمام کشور بدست آنان جمع شد. کلیسا با تمام مظاهر و
 نعمات الهی بصورت ظاهر در جنگ و ستیز بود با علم و دانش هم به

آید، آنهم اگر وارث‌ها سخاوت کنند.

شما تجملات و لباس و ملک و
مستغلات را زینت و اسباب شکوه و
جلال زندگی می‌پندارید اما بی‌خبرید از
اینکه اسلام و افراد اسلام برای فرد شما و
جامعه شما بیشتر وسایل شوکت و
عظمت‌اند؛ هرگاه جامعه توانا و برومند
باشد برای همه افراد این تجمل فراهم
می‌شود و بدون مزاحمت دیگران، از
غنای خویش برخوردار می‌گردی، اما این
تزئینات و یا اسراف و تبذیر بلای جان ما
و تیشه بر ریشه زندگانی است، و هر درد
بی‌درمان که میان کشور تولید گشته است
از اثر شوم اسراف و تبذیر است.

جنگ پرداخت زیرا تورات و اناجیل که در دست مردم بود خالی از مسائل
علمی بود و حضرات موضوعات علمی را مخالف افکار خود میدانستند، برای
نمونه به این داستان غم‌انگیز توجه کنید. روزگاری که هیئت بطلمیوس بر
مغزها حکومت میکرد منکر حرکت زمین بودند وقتی گالیله حرکت زمین را
به اثبات رساند مردم عوام به کلیسا فشار آوردند بناچار گالیله محکوم شد و
به وی اجبار کردند تا توبه نامه زیر را امضاء کند.

من گالیله در سن هفتاد سالگی در مقابل حضرات شما (پاپ) به
زانو درآمده‌ام و در حالیکه کتاب مقدس را در دست دارم توبه می‌کنم و

مادامی که وسایل اسراف و تبذیر
شمع انجمن های ما می باشد از خطر
امروزه که شخصیتها را تهدید می کند
ایمن نخواهیم بود.

هرگاه به وجود خدای دادگر و روز
رستاخیز ایمان نداری لا اقل برای حفظ
جان و مال و ناموس و اعتبار خویش
توجهی بنما، میهن خانه بزرگ ما
می باشد البته آبادی آن آبادی منزل
کوچک را هم در بردارد. جامعه دین و
مذهب خانواده جامع ما به شمار می رود،

این ادعای حرکت زمین که خالی از حقیقت است انکار می نمایم. گویند
بعد از آنکه گاليله توبه نامه را امضاء کرد و از محکمه خارج شد با پا به
زمین کوبید و میگفت ای زمین تو میچرخى.

اسلام با منطقی مستدل مردم را متوجه نعمات پروردگار کرد که از
جميع نعمت ها بطور صحیح بهره برداری کنند. از ثروتمندان خواست که
مراقب حال فقراء بینوایان باشند زیرا رسول اکرم — صلی الله علیه و آله —
مردم را اعضاء یک بدن میدانست که سعدی — ره — آنرا به شعر سروده
است:

بنی آدم اعضاء یکدیگرند	که در آفرینش زی یک گوهرند
چو عضوی بدرد آورد روزگار	دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی	نشاید که نامت نهند آدمی

هرگاه شاد و شاداب باشد طبعاً فامیل پنج نفری هم شاد و شاداب خواهد بود.

در این عصر یک نفر غربی را این جلال و شوکت و عظمت کافی است که دولت و ملتش را سیادت جهان مسلم گشته است اگرچه خود کارگر و عامل است، و ترا این بدبختی و مذلت بس، که ملت بیچاره‌ات اکنون ضعیف‌ترین ملل عالم اند اگرچه تو میلیونها ثروت داری.^{۸۹}

جامعه مانند تن و جان آدمی است و افراد به منزله سلولهای آن، سلولها در سر هر مدت معینی پیر می شوند و می میرند و به جای آنها سلولهای جدید و با نشاط می آیند و انجام وظیفه می کنند، پس در رفت و آمد سلولها زیانی نیست، بلکه برای بقای پیکر آدمی است که میلیونها از سلولها متصل می روند و دیگران به جای آنها می آیند.

جامعه مانند درخت است و افراد آن به منزله میوه و برگ است، میوه و برگ در هر سال تجدید می گردد، می رود و باز می آید، باکی نیست باید در حفظ تنه

درخت فداکاری کرد. و در نگهداری آن
کوشش نمود.

نهل آدمیت را برومند نمائید تا آدمیان
در سایه آن شاد و شاداب زندگانی نمایند.

همه کس و همه چیز قابل ترقی است

افراد بشر بالقوه والا تر و مفیدتر از آنند که بالفعل هستند، حس حافظه و سامعه و لامسه کوران برای ما این نکته را روشن تر می سازد. غالب مردم در اثر عدم توجه و به کار نبردن قوای خویش نیروهای وجود خود را را کد گذارده اند، ما، حواس ظاهره و باطنه و سطح قوای روحی و جسدی خویش را به وسیله ورزش و ریاضت و به کار بردن آنها می توانیم بالا ببریم، و تا اندازه ای مدهش ترقی دهیم، آری توانائی و تعالی انسان نامحدود و مافوق تصور است.

قدرت چشم و گوش ما و همکاران

قوای بشر بر اثر تمرین روبه ترقی است

بشر که با اعضاء و جوارحی که دارد هر یک از این اعضا اگر درست بکار گرفته شود قطعاً تقویت خواهد شد و از کار باز نمی ماند و انسان میتواند با ریاضات و تمرین های مفید قوای باطنی خود را مثل قوای ظاهری تقویت کند تنبلی و سستی در راه پرورش قوای انسانی موجب از کار افتادن خواهد شد. فراموش نکنید که بر بشر قوای پنجگانه حکومت میکند مثل قوه عادت، قوه عرف، قوه عقل، قوه دین، و قوه غریزه. اگر بشر

آنها از اینکه حالا به نظر می رسد خیلی
بیشتر و تند و تیزتر می باشد، و این قدرت
کنونی می تواند در اثر تمرین و ورزش به
مراتب تواناتر گردد.

تنبلی و کسالت، ناامیدی و
شهوت های کودکانه خلق را از استفاده
قوای خدادادی مانع گشته، بلکه از آنچه
دارند در اثر بی اعتنائی روز به روز کاسته
می گردد، هرگاه عضلات و ماهیچه ها را
به کار نیندازند شُل و تنبل و ناتوان
می گردند در صورتی که با ورزش و کار
توانا و سخت و با نشاط می شوند،
همچنان است حافظه و اراده و قوای نهفته

➔

توانست این قوای را تحت تأثیر عقل و دین قرار دهد قطعاً سعادتمند خواهد
بود، اراده قوی میتواند جلوی حکومت عادت و عرف را بگیرد و عنان را
بدست عقل بسپارد در تاریخ نوشته اند که مأمون الرشید عادت به گل
خوردگی داشت و این عادت تا روزگار خلافت بر او حکومت میکرد یکروز
به وزیرش ذوالریاستین گفت من به گل خوارگی عادت کرده ام هم اکنون
که خلیفه ام باز گل میخورم آیا دوائی هست که این عادت ترک شود؟
وزیرش گفت آری، گفت چیست؟ گفت: خلیفه «عَزَمْتُ مِنْ عَزَمَاتِ
الْمُلُوكِ» «یک اراده شاهانه» فوری مأمون بخود آمد و فریاد کشید بخدا قسم
دیگر گول نخواهم خورد. آری اراده قوی میتواند حکومت عادت را شکست

➔

بلکه، بزرگی و بزرگواری و سیادت نیز
نتیجهٔ ریاضت است.

در واقع مواهب خدادادی ما در
لابلای وجودمان خفته و نهفته‌اند و باید
به وسیلهٔ ورزش و تمرین بیدار و آشکار
گردند و با عقل و اراده تحریک شوند و
به کار بیفتند تا نتایج روشن و بهت‌آور آن
را به دست آوریم.

این پهلوانان معمولی در اثر ورزش
است که در کشتی و یا وزنه‌برداری و یا
بازی‌های دیگر رکورد جهان را
می‌شکنند.

→
دهد، یعنی انسان در تمام مراحل می‌تواند غرائز خدادادی را با اراده قوی تقویت
کند سستی و لاابالیگری اگر جای اراده قوی را بگیرد تحقیقاً آدمی در چاه
بدبختی گرفتار خواهد شد و آبرو و شرف انسانی را برباد خواهد داد.
اگر ما بر طبق تعلیمات عالیه اسلام و دستورات متین ائمه اطهار
— علیهم السلام — عمل کنیم از فرشتگان آسمان برتر و بالاتر خواهیم بود
لکن بسی مایه تأسف است که با اعمال ناصحیح خود چهره زیبای دین را
نیز آلوده کرده‌ایم بقول این شاعر:

اسلام بذات خود ندارد عیبی
هر عیب که هست از مسلمانی ما است

این قهرمانان صنعتی از قبیل
فیزیک دانها و شیمی دانها در اثر به کار
انداختن غرایز خدادادی خویش به این
مقامات بلند قدم نهاده اند و این همه
صنایع شبه اعجاز را به جامعه تحویل
می دهند، آری همه اینها در نتیجه کار و
عمل، ورزش و ریاضت است.

اغلب ما در کودکی و جوانی
خواب های غریب و شگفت آور دیده ایم
مثلاً با یک حرکت و جنبش به فضاهای
بلند پرواز نموده ایم، به یک تکان و به
یک خیز تندتر از گلوله و سریع تر از برق
به هدف رسیده ایم، یا ازدهای قوی
هیکلی را به یک قوت از هم دریده ایم و
یا شیر شرزه ای را به یک مشت بر زمین
غلطانیده ایم.

ما هر آن چه که در خواب مشاهده
نموده ایم حتماً در بیداری هم می توانیم آن
را عملی نماییم بلکه با کار و عمل و
تصمیم و اراده می توانیم در بیداری به
مقامی برسیم که در خواب آن را ندیده
باشیم.

در واقع بازار عمل، و تحریک

احساسات نافعۀ اکنون در محیط اسلام و
 بالخصوص در جامعه جعفریان و شیعیان
 اثنی عشری کاسد، و کار احکام و اخلاق
 به کلی را کد مانده است. کسالت و
 تنبلی، سستی و لاقیدی، بلکه
 فعالیت های منفی و رقابت های طفلانه،
 جای ورزش های گرانبها و ریاضت های
 مشروع و اعمال مثبت را گرفته است و
 آبروی تشیع و ملت را برده است.
 امام صادق — علیه السلام — فرماید:

کونوا دُعاةً الینا باعمالکم.

و نیز می فرماید:

هرگاه بخواهید خود را به ما نسبت
 بدهید لازم است برطبق تعلیمات ما
 زندگانی کنید و به وسیله عملهای
 زشت دین ما را آلوده ننمایید و زحمات
 ما را عقیم نسازید.

وگرنه این همان ملتی است که
 قرن های بسیار بر ملل شرق و غرب

حکومت و سیادت کرده و پرچم ایشان
مدت های طولانی روی قلاع خاوری و
باختری در اهتزاز بوده است و بالاخره
بدون زحمت ورزش و ریاضت گوهر
گرانبهای آدمیت روشن و مشعشع
نمی گردد، نابرده رنج گنج میسر
نمی شود.

وَلَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى.

روحانیان عالم اصغر و سفیدپوشان بدن ما

انتظام امور بدن با وجود اعصاب برقرار است و اعصاب نیز عموماً فرمان بردار مخ و مخیخ و بصل النخاع و نخاع شوکی می باشند که در واقع پیشوا و مدبّر همه، همان مخ است.

سلول های مخ به چندین دسته قسمت شده اند که هر یک دسته وظیفه مخصوصی انجام می دهد و عضو خاصی را برمی انگیزانند، مثلاً عمل باصره به ناحیه پشت سر مربوط است، عمل سامعه و شامه و ذائقه و همین طور... پی هایی که محرک حواس انسانی هستند تابع مخ

مرتبیان انسانها مانند مربیان اعضاء، وظایف خود را نیکو انجام میدهند سلسله اعصاب آدمی که با نظم و ترتیب خاص به وظایف اعمال آدمی می پردازد و هر عضو با اشاره مخصوص مراقب حرکات و وظایف دقیق خود هست و سلولهای بدن تلاش دائمی دارند تا اعضاء بدن مانند پا و دست و چشم و گوش و سایر اعضاء بتوانند به آسانی وظایف محوله را انجام دهند جامعه انسانها نیز همین طور است جامعه انسانها به منزله یک بدن شناخته شده است که فرمانده تنظیم کننده آن روحانیان عالیمقام هستند. اگر خدای ناکرده مغز و اعصاب آن دچار اختلال گردد بطور قطع تمامی



می باشند.

این سفیدپوشان مقدس که در
منیع ترین جایگاه بدن تمرکز دارند و در
میان افراد جامعه جسدانی شامخ ترین
مقامی را حائز گشته اند می توان گفت
علمای کشور تن هستند و هر عده ای از
ایشان در یکی از فنون و معارف تخصص
دارند. یک عده پزشکان حاذق هستند که
بهداشت بدن را تأمین می کنند، یک عده
شیمی دانند که عصیرهای موافق غذاها را
تشخیص می دهند، یک عده هم جارحه
ناطقه را مواظبت می کنند و فصاحت و
بلاغت خطیب جسد را عهده دارند، و
یک عده عالی تر و مهم تر هم علمای اخلاق

→
اعضاء مختل خواهند گشت و اگر روحانیون نیز از نظر شخصیت دچار فساد
گردند جامعه رو به فساد می گراید. این عبارت چقدر زیباست که:

فَسَدَ الْعَالِمِ فَسَدَ الْعَالَمِ».

اگر دانشمندان قوم فاسد گردند جامعه رو به فساد خواهد گذاشت.
روحانیون باید مانند اطباء مهربان و حاذق و بصیر و در فکر علاج بیماران
که گرفتار میکرب های مختلفند باشند و دوی شفابخش به بیماران بخورانند
←

و روحانیان عالم اصغراند که سعادت و شرافت و بزرگواری جامعه وجود ما از ناحیه مقدس ایشان است.

آن فرمانی که اعضاء و جوارح را به یگانگی و مواسات، کرم و شجاعت، عطوفت و مهربانی، تصمیم و اراده، صبر و شکیبائی، ثبات و استقامت امر می کند همان فرمان روحانیان و نایب منابان مقرب عقل است، هرگاه موعظه و نصیحت های این خطیبان مؤثر نبود جامعه بدن منحل می گشت و سلسله همکاری اعضاء از هم پاشیده می شد.

دست که از سایر اعضاء دفاع می کند، قدم ها و ساق ها که بارگران و



و از این راه به علاج آنان پردازند نه آنچنان باشند که شاعر گوید:

بیمار مُرد بس که طبیب او

بیگاه کار بست مداوا را

پیامبر بزرگوار — صلی الله علیه و آله — برای تکمیل اخلاق بشر مبعوث گردید رسول اکرم — صلی الله علیه و آله — در یک جمله کوتاهی گوید:



سنگین بدن را برداشته و آن را سیر می دهند، باصره که دیده بانی می نماید، سامعه که مهم ترین وسیله یادگیری است، قلب، ریه، کبد، کلیتین و سایر اعضای بزرگ و کوچک که هریک خویش را وقف همکاران نموده است و به انجام وظایف حیات و زندگی مشغول است، عدد داخلی و خارجی که در کمال امانت ذخایر گرانبهای بدن را نگهداری کرده و هنگام لزوم پخش می نمایند، عضلات که برای حفظ تن متصل بلند و کوتاه می شوند، گلبولهای سرخ که حامل اکسیژن و حیات هستند و آنرا عادلانه میان انبوه سلول ها توزیع

→ بُعِثُ لِاتِّمَّ مَكَارِمُ الْأَخْلَاقِ.

اخلاق جمع خلق است و خلق یعنی غرائز خدادادی. پس رسول اکرم — صَلَّی اللّٰهَ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ — آمده است که با تعالیم عالیه مردم را در بهره برداری از غرائز راهنمایی کند.

اقوام روزگار به اخلاق زنده اند

قومی که گشت فاقد اخلاق مردنی است ←

می نمایند، گلوله‌های سفید که سر بازان
 غیور و مبارزان بدن ما به شمار می روند و
 امنیت داخلی و مرزبانی حدود کشور تن
 به عهده آنهاست، تماماً از اثر فرمان
 حاکم عادل و نماینده آفریننده توانای این
 ملک و نایب مناب ولی جهان اکبر
 می باشد.

خود این روحانیان پاک اگر بدانید با
 چه صمیمیت ادای وظیفه می فرمایند؟ تا
 چه اندازه با ایمان و مهربان هستند؟
 چقدر به افراد جامعه خویش علاقه دارند؟
 آری برای حفظ و حمایت و خوشبختی
 آحاد آنان یک دقیقه بلکه یک ثانیه و
 یک لحظه هم غفلت نمی ورزند، همه

خاندان پیامبر همگی به حُسن خلق و درجات عالی آن متخلق
 بودند و هم چنین امیرالمؤمنین — علیه السلام — شاگرد رسول اکرم — صلی الله
 علیه و آله — و دوم شخصیت عالم ایجاد که اسلام بدست توانایش رونق
 پیدا کرد که حالاتش بزرگترین درس انسانیت برای هیئت حاکمه جهان
 است که چگونه با مردم رفتار کنند این جمله را بخوانید.

هر روز علی — علیه السلام — در بازار کوفه گردش میکرد تا
 گرفتاری را نجات دهد و حق مظلومی را بگیرد روزی مشاهده کرد که
 دخترکی اشک ریزان به دیوار تکیه زده. امام پرسید چه شده؟ دخترک به

عمر را محض سعادت آنان در آن
خلوتخانه حصین به تفکر و تخیل و ابتکار
اشتغال دارند، خواب را بر خود حرام
ساخته اند و برای آسایش و راحتی رعیت
همیشه بیدارند، مملکت بدنی که
روحانی ندارد و عبارت دیگر مظهریت
عقل و نایب پیغمبر و امام در آن نیست آن
بدن بمنزله طفل تازه مولود یا دیوانه ایست
که حرکات و افکارش دچار اختلال شده
و قابل استفاده نمی باشد.

سایر مراکز اعصاب هم مخصوصاً
نخاع شوکی که مرکز اعمال منعکسه
است نیز از خواب استفاده نمی کنند بلکه
طعم خواب را هم نجشیده اند، شب و روز

عرض رساند من خادمه منزلی هستم از این مرد خرمافروش، خرما خریدم
خرما موردپسند بانوی منزل نشد اکنون که آوردم خرمافروش خرما را پس
نمیگیرد. امام دشت دخترک را گرفت و به نزدیک دکان خرمافروش آمد و
فرمود این دخترک خادمه بیش نیست خرما را بردار و پولش را بپرداز.
خرمافروش با عصبانیت دست بر سینه امیرالمؤمنین — علیه السلام — زد و
جواب رد گفت. مردم که در اطراف جمع شده بودند به خرمافروش نهیب
زدند که ای مرد چه میکنی این امیرالمؤمنین است، خلیفه خدا و رئیس
کشورهای اسلامی. خرمافروش خود را باخته از ترس می لرزید فوری خرما

موکل حفظ و حمایت، رهنمایی و دلالت
اعضاء و جوارح اند. وهمچنین اعصاب
هم از خواب بی بهره اند و لذت آنان در
بی خوابی و خدمت است.

این سفیدپوشان نیز که به نام روحانی
زینت بخش جامعه بشری هستند و مظاهر
حاکم علی الاطلاق جهان هستی
می باشند و به وراثت پیغمبر و امام معرفی
شده اند و اکنون هم نایب ولی عصر
— عجل الله فرجه و ارواحنا فداه —
به شمار می روند لازم است برطبق اعمال
مخ و مخیخ وظیفه شناس باشند، باوجدان
و ایمان، عطف و مهربان، دلیل و
رهنمای امین خلق بوده، خودشان مواسی
و به مواسات امر کنند، خودشان ایثار و

→
را از دخترک گرفت و پولش را پس داد. سپس رو به امیرالمؤمنین کرد و
عرضه داشت یا علی مرا عفو کن شما را نشناختم. امیرالمؤمنین با آرامش
جواب فرمود شما را وقتی عفو میکنم که قول دهی بعد از این با مردم مؤدب
باشی. خرمافروش عرض کرد اطاعت می کنم. امام او را عفو کرد.
از قصه کوچک معانی بسیار بزرگ است. دانستید که شخصیت
این بزرگواران و عمل آنان درس آموزنده برای سایر مردم است که به فضایل
و کمالات معنوی برسند و سعادتمند شوند؟

نفس نمایند و به ایثار به نفس هم فرمان دهند، همواره بیدار و هشیار و کوشا باشند.

ای مردم، روحانیت یکی از ضروریات زندگی و زندگانی است، مقام روحانیت شامخ ترین مقام آدمیت است، جناب مسیح (ع) که شمایلش زینت بخش کلیساهای مسیحیان متمدن و غرفه های مجلل اروپا و آمریکا است و دانشمندان و مبتکرین عالی مقام امثال نیوتون و فلاماریون و پاستور و ادیسون و امپراطورهای با اقتدار در برابر تمثالش به سجده می افتند، فقط دارای وظیفه روحانیت بوده و پیشوای اخلاق به شمار می رفته است و جز امانت و قناعت و زهد و پرهیزکاری هیچ اختراعی به یادگار نگذاشته است.

حضرت خاتم الانبیاء محمد بن عبدالله — صلی الله علیه وآله — که علاوه بر عقیده مسلمانان اکنون یگانه پیشوای توانای بشر شناخته شده و رجال عصر تمدن قرآن وی و فرامین و احکام وی را تنها نجات دهنده جامعه انسانی تشخیص

داده‌اند، و احترام نام مقدس بر کافه پیغمبران ترجیح دارد، وظیفه اش از جانب خداوند متعال جلّت عظمته تدریس اخلاق بوده است، چنانکه خود می‌فرماید:

بُعِثْتُ لِأَتِمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ

وهمچنین شخص دوم عالم ایجاد، و یگانه قهرمان عرصه تکوین، افتخار رجال گیتی و تنها آبروی جامعه بشر، امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب — علیه الصلوٰة والسلام —، با آن همه عظمت و مزایای خدادادی که بزرگان شرق و غرب و دانشوران خاور و باختر به سیادت و سروری و بزرگواری و لیاقت فوق العاده آن سرور من جمیع الجهات اعتراف دارند باز هم مهمترین یادگارش تاریخ اخلاق فاضله او و کلمات اخلاقی وی است، و در حدود چهارده هزار کلمه از گفتارهای حکیمانه اش نقل نموده‌اند که به کلمات قصار معروف است.

یاد خدا یا ذکر حق

وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ
مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ
أَعْمَى ۹۰

ذکر بر چندین نوع است، که
خلاصه اش را در سه نوع می توانیم به
شمار بیاوریم:

۱- ذکر لسانی ۲- ذکر قلبی ۳-
ذکر عملی که این را ذکر نفسی هم
گفته اند.

تأثیر اذکار مختلفه به وسیله نام های
مقدس حضرت حق عزاسمه در کتب

یاد خدا موجب سعادت دنیا و آخرت است

ذکر یعنی یاد. در قرآن نیز به همین معنی آمده است فَذَكِّرْ یعنی
پیامبر به آنان یادآور باش. همانطور که مؤلف یادآور شده ذکر لسانی، ذکر
قلبی، ذکر عملی، یادآوری با نام خدا در کتب عرفا و دانشمندان سیر و
سلوک بطور مفصل نقل شده است فراموش نکنید که یاد خداوند بدون عمل
بی اثر خواهد بود آنان که بیاد پروردگارشان هستند عملاً مطیع اوامر خداوند
و واژه اطاعت همان انقیاد و تسلیم بودن در مقابل جمیع اوامر حق و اطاعت



عرفا و علمای سیر و سلوک ضبط شده است (البته بر نهج شرع اسلام) و هر اسمی از اسماء حسنی تأثیر خاصی دارد، طالب علم و معرفت «يَا عَالِمُ وَيَا عَلِيمُ» می گوید، آن که غنی و ثروت می خواهد «يَا غَنِيَّ وَيَا مُعْطَى وَيَا كَرِيمُ» را ورد زبان می کند. مریض و رنجور «يَا مُعَافَى يَا شَافِي» و مظلوم به ذکر «يَا عَدْلُ وَيَا حَكِيمُ وَيَا فَاهِرُ وَيَا فَاهِرُ وَيَا مُقْتَدِرُ» و برای نشاط روح و تصفیة باطن «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَيَا حَيُّ وَيَا قَيُّوْمُ» بسیار مناسب است و برای غالب حاجت ها صلوات معجزه می کند.

هدف ما و چیزی که باید گفته شود این است که ذکر لسانی بدون توجه نفس

بدون قید و شرط از آن خدا و پیامبر — صلی الله علیه و آله — و ائمه — علیه السلام — است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ.

که با دستورات آنان میتوان به معارف الهی و بیش در باره نظام خلقت راه پیدا کرد و همیشه بیاد خدا بود و به قرب بیشتری نسبت به

بلا اثر و بی نتیجه است و ذا کر را به مقصد نمی رساند، شخص ذا کر هرگاه صد هزار بار یا کریم و یا غنی گوید و مراش غنی و ثروت باشد اما دل وی به حضرت غنی مطلق متوسل نباشد و یا توجهش به سوی فلان و بهمان باشد، البته توفیق نخواهد یافت، کسی که به ذکر تسبیحات اربعه^۱ مشغول است اما از عظمت حضرت حق غافل است و قلبش به زینت و جلال دنیا داران مشغول می باشد حتماً به مقامی نخواهد رسید همین مرد مسلمان این ذکر مقدس را در اثنای شبانه روز در فرایض پنجگاه و تعقیبات آن بسیار می گوید ولی نه ایمانش قوی تر و نه روحش توانا تر می گردد، بنابراین در حال ذکر توجه

→ پروردگار دست یافت، و اگر از یاد خدا عملاً دور ماندیم قطعاً گرفتار سختی و دشواریهای زندگی مبتلا خواهیم شد، دوری از ما و خدا مستوجب عقوبتهائی است، که در این باره روایتی از امام باقر — سلام الله علیه — نقل میکنم:

إِنَّ لِلَّهِ عُقُوبَاتٍ فِي الْقُلُوبِ وَالْأَبْدَانِ صَنُكٌ فِي الْمَعِيشَةِ وَوَهْنٌ فِي الْعِبَادَةِ وَمَا ضَرَبَ عَبْدٌ بِعُقُوبَةٍ أَعْظَمَ مِنْ قَسْوَةِ الْقَلْبِ.

←

نفس شرط اعظم تأثیر است.

وَإِذْ كُنَّا رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا
وَّخِفَّةً^{۹۱}

و از هر دو مؤثرتر ذکر عملی است،
یعنی در گفتار و کردار و پندار همواره باید
مراقب خویش باشی و حق را فراموش
نکنی تا همیشه رهبر و رهنما و ناصرو
معین تو باشد، یعنی هر سخنی که
می خواهی بگویی و هر کاری که
می خواهی انجام بدهی و یا هر نیتی را
که دوست داری عملی بنمایی، ولی
رضای حضرت محبوب را بر میل خود و

→
پروردگار عقوبتهائی برای دلها و بدنهای مردم دارد و اعقاب الهی
که به بدنها میرسد همان تنگی در معیشت و زندگی است تنگی در معیشت
مقصود آن نیست که انسان کم پول بدست آرد ممکن است کسی پول زیاد
داشته باشد ولی زندگی بر او تنگ باشد یعنی همیشه در حال اضطراب و
نگرانی بسر برد وقتی کارها به آسانی انجام نپذیرد قطعاً آن معیشت ضنک
است. ممکن است درخانه همه گونه نعمت باشد ولی آدمی بیمار باشد نتواند بهره
برد و در شهری و کشوری نعمت و پول فراوان باشد اما اضطراب و ناامنی
باعث تنگی معیشت و زندگی توأم با دلهره، خود تنگی در معیشت است
←

رضای ماسوی ترجیح دهی، چنان که
همین رمز خوشبختی از معصوم (ع) وارد
است.

و به همین لحاظ عمده ترین ذکر
که بنده را به مولا و مخلوق را به خالق
نزدیک می کند و او را از مقرّبان درگاه او
می سازد همین ذکر نفسی یا عملی است،
یعنی ذکر لسانی و ذکر قلبی بدون عمل و
کردار و ترجیح رضای پروردگار حتماً
بی فایده و بدون اثر است.

شما مثلاً «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ
وَبِحَمْدِهِ» می گوئید و قلباً نیز به عظمت
حضرت عظیم اعتراف می نمائید اما نیت
اطاعت ندارید و مرتکب معاصی

کسی که کفش تنگ پوشیده و در صحرای وسیع قدم میزند آن صحرا بر او
تنگ است پس دوری از یاد خدا و در آغوش گناه بسر بردن این عوارض را
دارد و اثر گناه موجب تنگی در زندگی است. عقوبات بدن که امام — علیه
السلام — فرمود همان تنگی معیشت است و اما وهن و سستی در عبادت و
یاد خدا عقوباتی بر قلب خواهد رسید بزرگترین عقوبات قلب همان قساوت
قلب است که دل تیره و تار میشود هیچ بیماری خطرناک تر از قساوت قلب
نیست زیرا چنین دلی هیچ گاه بیاد خدا نیست و هیچ نصیحتی را نمی پذیرد
و راه صلاح را تشخیص نمی دهد جهنمی سوزان در خود ایجاد می کند

می شوید، اقدام به معصیت با ذکر شما
مخالف است و طبعاً از تأثیر آن هم مانع
است.

ذکر عملی و یا نفسی را چنانکه
تفسیر نمودیم تنها وسیله ارتقاء به مدارج
عالیه انسانیت است و این ذکر است که
بنده را در پیشگاه ملک الملوک جهان
هستی مقرب می سازد و از نزدیکان در بار
الهی به شمار می آورد.

وَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ
عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ
آخِذًا ۹۲

و ای بسا این گونه ذکر یعنی عمل به
اخلاق انسانیت و سرکوبی نفس اماره

چنین آدمی خیرخواه هیچ بشری نیست. بقول شاعر:

کسی را کو بود در قلب سستی
نخواهد هیچ کس را تندرستی
کسی کونیست از غم هرگز آزاد
نخواهد هیچ کس را در جهان شاد

حتی بدون ذکر لسانی و ذکر قلبی هم
تأثیر نیکی می بخشد و در دنیا و آخرت
وی را از کیفر وضعی و انتقام حضرت
منتقم نسبت به معصیت های دیگر برهاند
چنانکه در احادیث ما هست عدالت و
سخاوت کسری و حاتم در دنیا سبب نام
نیک و در آخرت موجب رهائی آنها از
آتش جهنم گشت.

وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ
مَعِيشَةً ضَنْكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ
أَعْمَى.

آیه شریفه عنوان مبحث مابود، می فرماید:

و هر آن کس که از یاد من اعراض
کند زندگی تنگ نصیب او خواهد بود
(برای اوست زندگی تنگ) و او را روز
قیامت کور محشور خواهیم نمود.

البته مطالعه با نظر سطحی در این
موضوع، در وهله اولی اشکالی به نظر
می رساند و باید به حل آن اشکال

بپردازیم.

همگی می بینیم که بسیاری ظالمان
و خدانشناسان در کمال رفاهیت و وسعت
رزق زندگانی می کنند، بلکه معاش
هزاران مسلمان خوش عمل هم درست
آنهاست، در صورتی که این گردنکشان
باتمام معنی از ذکر حق اعراض نموده اند
و کمتر علاقه ای هم به خداوند اکبر
دارند.

این جاست که باید معنی معیشت
ضنک را بدانیم.

معیشت ضنک یعنی زندگی تلخ و
حیات پر از درد و مصیبت و عمر توأم
با غوغا و جنجال، نزد همه روشن است که
در این جهان هر صاحب احساس و
شعوری که ناملایمات سوانح را درک
می کند با غصه و رنج توأم است و جز
اطفال خردسال و دیوانگان و سفیهان در
سراسر دنیا کلیه مردم به درد و غم مبتلا
هستند.

این غلط است که مبتلانی بلای
خویش را بزرگ تصور کند و مقام و
زندگانی فلان و بهمان را آرزو نماید.

فقیرو مستمند که ثروت فلان متمول را
 تمنا می کند خطا است، این بینوا از درد
 ناچیزی و تنگی معاش خویش می نالد و
 به همین جهت ثروت را نجات دهنده
 خویش می داند، اما نمی داند که آن
 ثروتمند مبتلا در میان شعله های رنج و
 محنت می سوزد و موقعیت همین مسکین
 را آرزو می کند. درد فقیر غالباً از یک
 جهت است اما همینکه ثروتمند شد در
 میان طوفان چهارموجه هم و غم و
 گرداب غصه و اندوه دچار و گرفتار خواهد
 بود.

عبدالملک بن مروان آن امپراطور فاتح
 اموی با اینکه همواره اوضاعش به مراد بود
 در اواخر ایام خلافت و منتهای عظمت
 سلطنت آرزو می کرد که به جای چوپانی
 می بود و گوسفندان مردم را به چرا
 می برد، و بارها آن مرد کارزار و خلیفه
 سیاستمدار از گرانی بار زمامداری و
 سنگینی مسئولیت ریاست هنگام بیماری
 گریه ها می کرد.

«غالباً انسان در کمال سعادت
 ظاهری و نبودن علت های صوری محزون

می گردد و میتوان گفت غم و غصه ای که
سببش روشن نیست در اثر ناراضی بودن
ذات آدم و فشار وجدان است و آنهم
اغلب به جهت اعراض از ذکر الهی و
عدم انجام وظایف آدمیت است».

ای بسا ثروتمندان بيشمار که از حمله
انواع گرفتاری ها انتحار نموده اند و آن
مستمند هنوز با رنج خود می سازد.
بنابراین معیشت خوش و زندگانی
رضایت بخش به غنی و ثروت، شهرت و
ریاست مربوط نیست و سختی زندگی
علاقه ای با فقر و احتیاج ندارد. در یکی
از دعاهاى سحر ماه مبارک رمضان وارد
است:

اللهم انى اسئلك ايماناً تباشر به قلبي
ويقيناً صادقاً حتى اعلم انه لن
يصيبني الا ما كتبت لى ورضنى من
العيش بما قسمت لى يا ارحم
الراحمين.

که برای راحتی جسم و جان تلقین

می فرماید، پس معنی سعادت و خوشبختی داشتن مرا می مقدس و انجام وظایف آدمیت باعلاقه به حضرت حی و قیوم است؛ هر کس ایمان به حق دارد و با شوق و ایمان و بدون شرط، تکالیف انسانیت را انجام دهد و بدین وسیله وجدان خویش را راضی سازد هر که باشد حمید و سعید است، و هر بینوایی که این هر دو ندارد در شمار گروه تیره بختان می باشد.

کسی که به خدای حی و قیوم و به محبوب دایم علاقه و اتکاء نداشته باشد حتماً به درّه وحشت زای پریشانی افکار پرت شده، در طریق ناهموار و فضای هولناکش به شدت چرخ خواهد خورد، و در این صورت تصور سعادت و راحتی را هم نمی تواند بنماید.

وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ
مَعِيشَةً ضَنْكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ
أَعْمَى...

قوة واهمه

میان هزارها بلکه میلیون ها نفر، عده
معدودی از دلیران بشریافت می شوند که
روح توانایی داشته و قوة واهمه و خیالات
بی اصل در اعماق ایشان مؤثر نباشد
بنی نوع انسان غالباً در تحت تأثیر واهمه
قرار می گیرند، و مانند اطفال که به تلقین
مربیان نادان از جای تاریک و جن و
شیاطین و غول هراس دارند. تبلیغات سوء
در نهاد ایشان تأثیری عمیق دارد، و در
واقع می توان گفت اوضاع و زندگانی
اکثریت مردم در اثر فرامین بی پایه این قوة
مرموز اداره می شود، رهبران طوایف و

خیال و ترس از عوارض روان است

روانشناسی عمومی که در اواخر قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم
میلادی به دسته علوم طبیعی افزوده شد و علیرغم پیشرفتهای بزرگی که
نصیب این علم گشت هنوز به آنجا نرسیده است که به توان آنرا مرحله پایان
این علم شمرد چون روان انسانی تا آنجا که دانشمندان و فلاسفه گفته اند
آنقدر پیچیده است که دست یابی به جمیع پدیده های این عمل مشکل است
و بسیاری از روانشناسان مسئله شعور و احساس و تخیلات انسانی را بیکسو

لیدران احزاب و زمامداران امور به ویژه سیاستمداران فعالیت خویش را به وسیله همین سلاح ادامه می دهند و نجاح خویش را در میان جامعه عوام تأمین می کنند، و همچنین است عادات و مشخصات هر ملتی که عادت های اقوام دیگر را بدون منطق صحیح بدیده پست می نگرند.

ایرانی هیکل نفرت آور ملخ را با سینه شبیه به سینه عقرب و ساقهای مانند ارّه و چشمهای برجسته و مرمری تصور می کند، بعلاوه تقبیحات وحشت زای اشخاص حساس ایشان هم وی را چنان متوحش می سازد که حتی از شنیدن نام آن هم رم

نهاده اند و عده ای برخلاف این رأی به مطالعات درونی و افکار آدمی پرداخته اند. و اما روانشناسان اسلامی مانند غزالی و دیگران به این نکته پی برده اند که باید تمام قوای بشر را بررسی کرد. غزالی از این رهگذر به مطالعه رفتار افراد منحرف و کج اندیش پرداخت و به تجزیه و تحلیل آن مبادرت ورزید. غرض درباره قوه ترس و خیال باید گفت مبتلایان به این بیماری همه ساخته و پرداخته افکار کج را به حساب یک مطلب صحیح جلوه میدهند و بعداً نتیجه گیری میکنند و خودباخته میشود. گه گاه دیده شده که با خیال آدمی مبتلا به بیماری میشود و می پندارد که بیمار است و

می کند و اعراب را مسخره و استهزاء
می نماید چنانکه شاعر عجم می گوید:

عرب در بیابان ملخ می خورد
سگ اصفهان آب یخ می خورد

هرگاه لذیذترین و مطبوعترین طعام را
تناول نماید و سپس بگویند که این غذای
لذیذ از تخمدان ملخ ساخته شده است،
شاید وی را حالت تهوع عارض گردد.
برخلاف عموم طایفه عرب در اثر
تعریف و تبلیغات بزرگان و اطبای ایشان
ملخ را بر غالب اطعمه ترجیح می دهند،
هیكل و قواره زشت ملخ در چشم آنان از
سیمای کبک و قرقاول جالب تر و برای
تحریک اشتهای آنان مؤثرتر است. از

→ همین شخص ممکن است با تلقین رو به بهبودی گذارد.

بیماران خیالی و عصبی وقتی با پزشکان متخصص عصب و روان
مواجه میشوند با یک جمله طبیب که شما بیمار نیستید و حالتان خوب
است چهرشان باز و خنده به لبانشان آشنا میگردد. شاعری می گوید قمار باز
ماهری بر اثر خیال و واهمه خودباخته شد و چهره اش دگرگون گشت و
آنچه داشت همه را باخت.

←

مثل های معروف عرب است: ملخ که آمد
دواها را بریزید که ملخ دوی هر درد و
درمان هر مرضی است.

ملخ از لذیذترین طعام های عرب و
محبوب ترین ذخایر ایشان است. بهجت و
سروری که هنگام آمدن ملخ به تمام
طبقات ایشان رخ می دهد شگفت انگیز
است.

و هم چنین است داستان خرچنگ
نزد غربی ها و علاقه مفراط ایشان به این
حیوان دریائی و به علت داشتن (ید)
محبوب و مطلوب آنهاست، برخلاف
عموم مسلمانان که آنرا مکروه و حرام
می دانند. و از این گونه غذاهای مختلف

خیال باخت جوان را کند بصورت پیر

که چون در آئینه بیند شود ز خویش بَری

قمار بُرد ندارد و چنانکه از اول

قمار بازی گفتند نی قمار بَری

قمار باز چو دندان کشیده میماند

که درد می کشد می کند مدیحه گری

در جهان پزشکی دور دنیای علمی امروز در این باره و تلقین

فراوان است که نزد ملتی محبوب و نزد
ملتی دیگر منفور است.

برای تأثیر قوه واهمه داستانی بنویسم
و چنانکه شنیده‌ام گویا جنبه حقیقت
دارد.

گویند: دو نفر صیاد از اهالی کربلا
برای شکار آهو در همان بیابان‌های عراق
عرب نزدیک برکه آبی، هر کدام دور از
دیگری در شکارگاه خود خوابیدند.
بین الطلوعین هنگامی که رمة اهوآن برای
آشامیدن آب به آن دریاچه نزدیک شدند،
یکی از آن دو رفیق که خود را برای همان
ساعت مهیا ساخته بود، چند رأس از آن
حیوانات را شکار نمود و منتظر همکار

→
کتابها و رساله‌ها نوشته‌اند و هر یک بنحوی قلم فرسایی نموده‌اند، به عقیده
من در باره این مطلب نیاز به کتاب مستقلی است و گاهی قوه خیال و
واهمه آنقدر زیاد میشود که بیمار بعد از معالجه طبیب متخصص دوباره به
حال اول می‌افتد. بخاطر دارم که در چندین سال قبل در مجله ثقافه الهندیة
که گویا مؤسس آن شادروان ابوالکلام آزاد بود خواندم که طیبی خاطرات
خود را در باره بیماران خیالی به رشته تحریر کشیده بود و من جمله این قصه
را نقل می‌کنم.

وی می‌گوید: خانمی مبتلا به خیال شد و خیال می‌کرد ساعتی
←

خود شد که با هم به شهر و منزل
برگردند. هر قدر انتظار کشید نه صدای
تفنگی و نه از رقیقش خبری شد. به
گمان اینکه هنوز رقیقش از خواب بیدار
نگشته است به شکار گاهش رفت و چون
داخل کلبه او شد برخلاف معهود وی را
ندید. حدسش او را به جانب غاری که در
آن نزدیکی بود جلب نمود، ناگهان
اردهایی دید که چشمانش در ظلمت
کهف مانند یک جفت شمع می درخشد.
بدون تردید فهمید که صیاد زبردست این
مرتبه شکار صیادی توانا تر گشته است، و
همان ما را قاتل یار خویش تشخیص داد و
بفوریت شکمش را با خنجر درید و رفیق

→
ر شکمش قرار دارد و لنگر ساعت سرش هست لذا علی الدوام سرش
می جنبید و میگفت این لنگر آن ساعتی است که در شکم من است اقوام
این خانه او را بنزد من آوردند من با جمله کوتاهی اول خیالش را تقویت
کردم که او به من اطمینان کند سپس به معالجه اش پرداختم.

بعد از معاینه مختصر به خانم گفتم آری ساعتی در شکم شما است
منتهی سر این ساعت بطرف بالا قرار دارد. لذا به اعصاب گردن شما فشار
می آورد و سر شما می جنبد خانم با شادی فراوان به اقوامش گفت مشاهده
کردید که من راست می گفتم بعداً به خانم گفتم باید شکم شما را جراحی

←

خود را سالم بیرون کشید، دید هنوز در خواب است بلکه اندرون تاریک و مرطوب آن حیوان خواب وی را سنگین تر نموده است، در کمال ملایمت به همان شکارگاهش برد و به ملاطفت بیدارش کرد، بیچاره همینکه بیدار شد اظهار نمود که در خویش کسالتی حس می کند و از شکار معذور است، داستان مار را از وی مخفی داشت و کسالت او را به خستگی و سرماخوردگی نسبت داده برخاستند و به شهر و منزل مراجعت نمودند، و تا سال آینده در کمال صحت و نشاط به زندگانی خود ادامه دادند.

سال بعد در همان فصل دوباره به

کنم و ساعت را خارج سازم خانم پذیرفت من او را بیهوش ساختم خراشی بر شکم دادم و محکم باند پیچی کردم و سر خانم رانیز به تختخواب بستم که حرکت ندهد خانم وقتی بیهوش آمد که من ساعتی را در طشتکی قرار داده بودم و بوی گفتم این ساعت در شکم شما بود بسیار خوشحال شد از اینکه ساعت از شکمش خارج شد و بوی یادآور شدم که مدت بیست روز سرش را حرکت ندهد تا بخیه ها جوش بخورد خانم پذیرفت و بر اثر این عمل جنبانیدن سر ترک شد اما اقوام خانم از ماجرا با اطلاع بودند که من او را با این عمل از خیال نجات دادم پس از چندی که خانم کاملاً خوب

قصد شکار به محل معهود رفتند، همان
 شخص بیدار رفیق شکار شده خود را به
 عنوان گردش به داخل غار برد و اسکلت
 اژدها را نشان داد و گفت: همکار عزیز
 این استخوانها اژدهای عظیمی است که
 سال گذشته ترا به کام خویش فرو کشیده
 بود، من او را کشتم و ترا تندرست از
 شکمش بیرون آوردم و همان کسالت از
 اثر فعل و انفعالات هاضمه آن واقعه بود.
 آن مرد سالم و صیاد دلیر به محض استماع
 داستان، رنگ از رویش پرید و لرزه بر
 اندامش افتاد و بر روی زمین نقش بست و
 بلافاصله قالب از روح تهی ساخت. حالا
 تصور می فرمائید واقعه ای که حقیقت
 داشت در اثر غفلت اثر سوئی نبخشید اما

→
 شده بود و به منزل رفت یک روز یکی از اقوامش با خنده ماجرا را بوی
 گفت دوباره با حال وحشت و ترس خیال برگشت خانم شروع کرد به
 جنباندن سر و میگفت این لنگر آن ساعتی است که در شکم من است.
 روانشناسان عقیده دارند که غالباً بر اثر خیالات بی منطق ترس بر انسان غلبه
 می کند همانطور که مؤلف شریف نوشته اند بر اثر خیالات واهی زمامداران،
 ترس بر آنها غلبه می کند و بالنتیجه دست به آدمکشی و قتل عام مردم
 میزنند.

شنیدن خبر، و حملهٔ قوهٔ واهمه وی را از پا
برانداخت.

گویند: عده‌ای از حکماء و فلاسفه
برای تجربهٔ قوهٔ واهمه از دولت درخواست
نمودند که قتل یک نفر محکوم به اعدام را
به ایشان واگذار نماید، مرد جانی را از
زندان تحویل گرفتند و در اطاقی روی
صندلی بنشانند و هر دو چشم او را بستند
و آستین‌هایش را بالا زدند و چنین وانمود
کردند که می‌خواهند او را به وسیلهٔ فصد
اعدام کنند بدون اینکه فصدی نمایند و
نیشتری بزنند سوزنی را به دروغ به یک
نقطه از بازوان او تماس دادند و سپس
آب نیم گرمی به مقدار و میزان حرارت
خون معمول از همان محل معین جاری
ساختند، اعصاب و عضلات آن بیچاره در
اثر قوهٔ واهمه کم کم سست شد و پس از
چندین دقیقه بر زمین افتاد و جان داد.

این است که شخص بیدار و هشیار
نباید گول تعارفات و تبلیغات دروغ را
بخورد، بدون امتیاز و مزیت واقعی تابع و
فرمان بردار فردی شود، و بدون علت از فرد
دیگری اظهار تنفر کند، بلکه باید آزادی و

حریت ذاتی خود را از دست ندهد و بدون دلیل عقلی و برهان منطقی با یکی دوست و با دیگری دشمن نگردد.

در اثر تبلیغات ساحرانه و سیاست جائرانۀ اموی ها بود که مسلمانان بی خبر از آل علی - علیهم السلام - دوری می گزیدند و ایشان را خارجی می پنداشتند و سرور موحدین و سر کرده یگانه پرستان را لعن می نمودند؛ و در واقع واهمه و تقلید کورکورانه کابوسی است که شخص را در زیر بارگران خود محبوس می سازد؛ و توهّمات پا در هوا سلسله ایست که دست و پای مشاعر عوام، بلکه غالب خواص را هم می بندد، اما رادمرد آن کسی است که با یک تفکر صحیح و جنبش مستقیم بتواند خویش را از زیر بار سنگین تبلیغات غلط نجات دهد.

تا چند سال قبل کشیشان متعصب و مبلغین دروغگوی کاتولیک و پروتستان در تعقیب جنگهای صلیبی قواره اسلام را در میان مسیحیان از همه جا بی خبر بسیار زشت جلوه می دادند، و احکام آن را یک

مشت مزخرفات و قرآن مبین را پر از
 منقیات معرفی می کردند؛ و مانع بودند از
 این که یک آیه مبارکه از قرآن مجید و یا
 یک حدیث شریف از پیشوایان و
 راهنمایان اسلام به سمع مسیحیان برسد،
 و همین طور عموم عیسویان در اثر
 تزریقات شوم سرپرستان روحانی خود
 اسلامیت را هیکلی نفرت آور شبیه
 عفریت تصور می نمودند؛ تا اینکه در اثر
 آزادی غرب، نور اسلام سریع تر از برق از
 جانب شرق به دورترین بلاد اروپا و
 امریکا حرکت نمود و افق ارباب صلیب
 را روشن و مشعشع ساخت و چهره زیبا و
 درخشان خود را به تمام افراد بشر ارائه
 داد، توماس کارلیل می نویسد:

اسلام چون شعله ای بود که به خرافات
 و موهومات کشیشان آتش زد و
 خاکسترش را به باد داد؛

و اکنون دین مقدس ما با سرعتی
 بهت آور در دو قاره اروپا و امریکا پیش
 می رود و رموز خداپرستی و آدمیت را به

اهالی آن سامان درس می دهد.

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ
لَحَافِظُونَ

بالاخره پس از برکناری پرده های
واهمه از روح و مغز غریبان طلعت زیبای
اسلام با حقیقت پاک خود در برابر آنها
درخشیدن گرفت و حقیقت خود را به آنان
شناساند.

واهمه است که مبارز را مغلوب،
ناطق را محجوب، و متکلم را گنگ
می سازد.

واهمه است که ثروتمند را بخیل، و
فقیر را دزد، و بازرگان را دروغگو
می نماید.

واهمه است که عالم را زندیق، و
جاهل را بی دین، و عوام را حیران
می گذارد.

واهمه است که شاه را ظالم، و رعیت
را نافرمان، و ملت را یاغی می نماید.
واهمه است که افراد جهان را اعم از
انسان و حیوان به جان هم می اندازد.

وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى وَ
صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
الْقَاطِرِينَ وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ
أَجْمَعِينَ.

الاحقر: حسن بن موسى بن محمد
باقربن محمد سليم الحائري
الاحقافى الاسكوئى

۱. انیشتن دانشمند ریاضی دان بزرگ
عصر حاضر در تأیید مطلب فوق چنین گفته
است: مطالعاتی که از جنبه مذهبی برای درک
حقایق جهان شده است نیرومندترین و
شریف ترین شاه فخر تحقیق و تتبع علمی است.
(نقل از کتاب جهان و انیشتن. ص ۱۲۳)

۲. قَواء: به ضم اول. قلب، به عقل نیز اطلاق می شود
(المنجد)

۳ و ۴. ثُمَّ ذَنْبِي فَتَدَلِّيْ فَمَا كَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ اَوْ اَدْنٰی
یعنی آن وقت نزدیک آمد و بر او (وحی حق) نازل گردید.
با او به قدر دو کمان یا نزدیکتر از آن شد.
یعنی: (سوره ۵۳ «النجم»، آیه ۸ و ۹) آنوقت
نزدیک آمد و بر او (وحی حق) نازل گردید * با
او به قدر دو کمال یا نزدیکتر از آن شد.

(سوره ۵۳ «النجم»، آیه ۸ و ۹)
این آیه شریفه را غالباً برای تمثیل به عالیتترین درجات
ممکنه ترقی مثال می آورند. مثلاً به من گویند: فلانی به
مقام (قاب قوسین) یا مقام (او ادنی) رسیده است یعنی در
رشته خویش اعلی ترین مدارج ترقی را طی نموده است.

۵. حکمت عملی: علمای فلسفه حکمت را به
دو قسم «حکمت نظری و حکمت عملی» تقسیم
نموده اند، و منظور آنان از حکمت عملی موضوعاتی است
که تحت اختیار آدمی واقعند و انسان می تواند در آنها
تصرف نماید، مانند علم اخلاق که طرز سلوک و تکاپوی
آدمی را به جانب خیر و سعادت معین می کند.

۶. صغری و کبری و نتیجه، از اصطلاحات علم
منطق است.

۷. وراء و مرايا جمع مرآت، بمعنی آینه. المنجد.
اشاره است به آیه مبارکه:

«سَتَرِيْهِمْ اَيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَفِي اَنْفُسِهِمْ»

حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمُ إِنَّهُ الْخَقُّ»

یعنی: ما آیات حکمت و قدرت خود را در آفاق جهان و نفوس بندگان کاملاً هویدا و روشن می گردانیم تا در خلقت شگفت انگیز آفاق و انفس نظر کنند و خداشناس شوند.

(سوره ۴۱ «فصلت» آیه ۵۳)

۸. انیت: خودبینی.

۹. قصر مشید، به فتح میم و سکون یاء، قصر عالی، اقتباس از قرآن کریم سوره ۲۲ (حج)، آیه ۴۵.

۱۰. لَمَعَاتُ: جمع لمعه، به فتح اول و سکون ثانی روشنی، پرتو. (لغت نامه دهخدا).

۱۱. حضرت امیرالمؤمنین علی — علیه السلام — می فرماید:

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ.

یعنی: هر کس خویشتن را شناخت خدای خود را شناخته است.

۱۲. تیه: زمینی که مردم در آن گم شوند (ناظم الاطباء).

۱۳. ملیک: صاحب ملک (المنجد).

۱۴. وجهه: به کسر و ضم اول آنچه بدان توجه می شود، (المنجد).

۱۵. مقصود قلب است.

۱۶. اشاره است به حدیث مشهور

«إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ وَيُحِبُّ الْجَمَالَ»

یعنی خدا زیباست و زیبایی را دوست می دارد.

۱۷. مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ.

۱۸. مَنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ بِشَيْءٍ تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا
وَمَنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ ذِرَاعًا تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ بَاعًا

(حدیث قدسی)

۱۹. عشق آمد و رفت همچو خون در رگ و پوست

تا کرد مرا تهی و بر ساخت ز دوست

اعضای وجودم همگی دوست گرفت

نامی است همین بر من و باقی همه اوست

۲۰. قصوی: به ضم اول و الف منقوصه، مؤنث اقصی

یعنی به غایت دور. (ناظم الاطباء).

۲۱. جَنَّتُ الْمَأْوَى: اقتباس از آیه مبارکه قرآن. سورة

النجم، آیه ۱۵.

۲۲. أَنَا فَأَنَا: تدریجاً و رفته رفته (لغت نامه دهخدا).

۲۳. فَرْتُ وَرَبَّ الْكَفَّةِ:

یعنی سوگند به خدای کعبه، به خیر و نیکی

فیروزی یافتم و به مقصد رسیدم.

۲۴. اگر دین اسلام پابرجا نمی ماند، مگر با شهادت

من، ای شمشیرها مرا دریابید.

۲۵. خدایا، همه مردم را در راه محبت تو ترک

گفتم، و فرزندانم را بی سر پرست گذاشتم تا

جمال ترا زیارت کنم، هرگاه در راه محبت تو

قطعه قطعه ام کنند، قلبم به جز توبه جانب

دیگری روی نمی آورد.^۲

۲۶. وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا

وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...

۲۷. سورة الذاریات، ۵۲ آیه ۵۷.

یعنی جن و انس را نیا فریدیم مگر اینکه مرا

(بشناسند و به یکتائی) پرستش کنند.

۲۸. گنج پنهانی بودم خواستم شناخته شوم پس

آفریدگان را آفریدم تا شناخته شوم.

۲۹. سورة ۱۶ (النحل) آیه ۷۹.

یعنی: آیا در مرغان هوا نمی نگرند که جو آسمان مسخر آنهاست و به جز خدا کسی نگهبان آنها نیست در این امر برای اهل ایمان نشانی از قدرت حق پدیدار است.

۳۰. سورة (ق)، ۵، آیه ۶.

یعنی: آیا منکران، آسمان را فراز خود نمی نگرند، که ما چگونه بنای محکم اساسی نهاده ایم.

۳۱. سورة ۸۸ (الغاشیه)، آیه ۱۸ و ۱۹.

یعنی: آیا در خلقت شتر نمی نگرند که چگونه خلق شده است * و در خلقت کاخ آسمان بلند فکر نمی کنند که چگونه با استحکام و نظم گردش و اشعه و انوار نیکو آفریده اند.

۳۲. آیه ۱۰۵ (الفیل) آیه ۱.

یعنی: ای رسول ما آیا ندیدی که خدای تو به اصحاب فیل چه کرد.

۳۳. سورة ۶۷، آیه ۱۹

آیا پرندگان هوا را نمی نگرند که بالای سرشان پر گشوده، گاه بی حرکت بال پرواز می کنند، کسی جز خدای مهربان آنها را در فضا نگاه نمی دارد، که او به احوال همه موجودات کاملاً آگاه است.

۳۴. مارون بیک عبود مسیحی، رئیس دانشگاه ملی وطنی عالیہ لبنان در تأیید دین مقدس اسلام اشعار پرمغز و زیبایی دارد که چند بیت از آن ها را محض نمونه، در تأیید مطالب مؤلف معظم در این جا نقل می نمایم.

لِلّٰهِ دِیْنُکَ جَنَّةٌ مَّخْتُومَةٌ
مِنْ کُلِّ فَاکِهَةٍ بِهَا رُؤْجَانِ

یعنی: ای پیغمبر اسلام، خدا را دین تو بهشتی است سربه مهر، که از هر میوه‌ای در آن جفت جفت وجود دارد. دنیائی و آخرتی، شخصی و نوعی، فردی و اجتماعی، روحانی و جسمانی.

دینٌ تدقن حکمَهُ وَتَجُددَا
كَالْبَحْرِ لَفْظًا وَالسَّمَاءِ مَعَانٍ

یعنی: دینی به سان چشمه‌ای از حکمت و تجدد می‌جوشد، مانند دریاست لفظ آن که لؤلؤوار روی هم می‌غلطد، و آسمان است در معانی بلند آن:

أَلَفْتُ مِنْهُ وَحْدَهُ كَوْنِيَّةً
الْعَبْدُ وَالْمَوْلَى بِهَانِدَانٍ

یعنی: از این دین و آئین، وحدتی تألیف نمودی، که وحدت کیان همه اهل کیهان بود وحدتی که بنده و مولا در آن یکسان اند.
(نقل از علم الحديث آية الله حاج میرزا خلیل کمره‌ای)

و نیز پروفیسور دراپرز اروپا Europe
P. Draper's در خصوص قرآن کریم چنین میگوید:

قرآن پر است از دستورات عالی و مراتب مهم اخلاقی. ترکیب آن قسمت قسمت و جزء جزء است، اما هیچ صفحه‌ای از آن بنظر نمی‌رسد که پراز پند و اندرزی که هر انسانی آن را قبول کند نباشد. همین دستورات جزء جزء که شامل قوانین اخلاقی است برای یک مرد عادی در تمام سوانح حیات رهنماست. یک اصرار دائمی در آن برای لزوم نماز و یک تلقین برای رحم

دلی، صدقه، عدالت، روزه، زیارت و سایر کارهای خوب دیده می شود.

در آن مقرراتی است راجع به رفتار اجتماعی و داخلی، درباره قروض، شهادت، عروسی، اطفال، شراب خواری، و بالاتر از همه تشویق به مبارزه بی دینان و منافقین.

برای زندگی که در آسیا جریان دارد هیچ شرطی موجود نیست که در آن قرآن به درد تربیت، تهنیت، تسلی و تشویق نرسد. پس برای مردم آسیا و آفریقا این دستورات و نصایح از هر فلسفه الهی بهتر است. من این را در شأن کتابی گفته ام که میلیونها نوع بشر آن را وحی الهی می شناسند. اما بدانید که همان طور که با احترام از آن یاد کردم در قضاوت خود آزادم و همیشه در فکر این امر موجود است که تا چه اندازه آسیا و آفریقا برای زندگی روزانه به او مدیونند و تا چه اندازه اروپا و امریکا مشعل علم خود را از آن روشن کرده اند. این کتاب مقدس یعنی قرآن، نامش از قرائت که معنی خواندن را می دهد گرفته شده و در حقیقت معنی آن یعنی خواندنی، بعبارت دیگر کتابی است که باید خوانده شود.

(مجله نوردانش شماره مسلسل ۷۲ صفحه ۱۵)

۳۵. سورة ۱۷ (الاسراء)، آیه ۹.

یعنی: همانا این قرآن مردم را به راست ترین و استوارترین طریقه هدایت می کند و اهل ایمان را که نیکوکار باشند به اجر و ثواب عظیم بشارت می دهد.

۳۶. سورة ۸۸ (الغاشیه)، آیه ۲۱ و ۲۲.

یعنی: ای رسول تو خلق را متذکر ساز، که

وظیفه پیغمبری تو غیر از این نیست و تو مسلط و توانا بر آنها نیستی.

۳۷. سورة ۵۲ (الذاریات)، آیه ۵۵.

یعنی: ای رسول ما، وامت را تذکر و پندی ده که پند و تذکر (اگر کافران را نفع ندهد) مؤمنان را سودمند افتد.

۳۸. اشاره است به آیه مبارکه:

قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ.

یعنی: (نمرودیان، آتش سخت افروختند و ابراهیم را در آن افکندند) ما به آتش خطاب کردیم که ای آتش، برای ابراهیم سرد و سالم باش. سورة ۲۱ (الانبیاء)، آیه ۶۹.

۳۹. سورة ۶۹ (ن)، آیه ۴.

یعنی: ای حبیب ما، تودر حقیقت به مقام خلق عظیم آراسته‌ای.

۴۰. شام در زمان خلافت عمر فتح شد. اول کسی که امارت و حکومت شام را در اسلام به او دادند یزید بن ابوسفیان بود. یزید دو سال حکومت کرد و مرد، بعد از او حکومت این استان پرنعمت به برادر یزید، معاویه بن ابی سفیان واگذار شد، معاویه بیست سال تمام در این استان با کمال نفوذ و اقتدار حکومت کرد، حتی در زمان عمر که زود به زود حکام عزل و نصب می شدند و به کسی اجازه داده نمی شد که چند سال حکومت یک نقطه را در دست داشته باشد و جای خود را گرم کند معاویه در مقرر حکومت خویش ثابت ماند و کسی مزاحمتش نشد، به قدری جای خود را محکم کرد که بعدها به خیال خلافت افتاد، پس از بیست سال حکومت بعد از صحنه های خونینی که به وجود آورد به آرزوی خود رسید و بیست سال دیگر به عنوان خلیفه مسلمین بر شام و سایر قسمتهای قلمرو کشور وسیع اسلامی آن روز حکومت

کرد.

باین جهات مردم شام از اولین روزی که چشم به جهان اسلامی گشودند در زیردست امویان بزرگ شدند و همچنان که می دانیم اموی ها از قدیم با هاشمیان خصومت داشتند، در دوران اسلام خصومت امویان با هاشمیان شدیدتر و قوی تر شد و در آل علی تمرکز پیدا کرد، بنابراین مردم شام از اول که نام اسلام را شنیدند و به دل سپردند دشمنی آل علی را نیز به دل سپردند و روی تبلیغات سوء امویها دشمنی آل علی را از ارکان دین می شمردند، این بود که این خلق و خوی از آنها معروف بود.

(نقل از داستان راستان صفحه ۲۶)

۴۱. نقل از داستان راستان صفحه ۲۶.

۴۲. سورة ۹ (التوبه)، آیه ۹۷.

یعنی: اعراب (بادیه نشینان) در کفر و نفاق سخت تر و به جهل و نادانی احکام خدا سزاوارترند...

۴۳. سورة الاسراء (۱۷)، آیه ۸۴.

یعنی: و ما آن چه از قرآن فرستیم شفای دل و رحمت الهی برای اهل ایمان است.

۴۴. مقصود عقل است.

۴۵. نجس خوار.

۴۶. کثافات و نجاسات.

۴۷. گذشته، اکنون، آینده.

۴۸. جمع زعیم، به معنی آقا و رهبر (المنجد).

۴۹. سورة ۷ (الاعراف)، آیه ۱۷۶.

(ای رسول ما) بازگو کن این حکایت ها را به مردم، باشد که (برای نجات خود) به فکر آیند.

۵۰. سورة ۵۳ (النجم)، آیه ۴۰.

و اینکه: برای آدمی جز آنچه به سعی خود انجام

داده (ثواب و جزائی نخواهد بود).

۵۱. سورة ۲ (البقره)، آیه ۱۰۴

و آن چه که برای خود پیش فرستید، در نزد خدا خواهید یافت.

۵۲. سورة ۷ (الاعراف)، آیه ۱۲۵

و حسن عاقبت و فیروزی مخصوص اهل تقوی است.

۵۳. سورة ۵۸ (الحدید)، آیه ۲۴

تا هرگز بر آن چه از دست شما رود دلتنگ نشوید و به آنچه به شما رسد دل شاد نگردید.

۵۴. گذشته گذشته است و از آینده هنوز خبری نیست،

برخیز و در میان دو عدم، فرصت را غنیمت شمار. از خیام
نیشابوری نیز یک رباعی در همین مضمون نقل شده
است:

دیروز که رفته است از آن باد مکن

فردا که نیامدست فریاد مکن

برنامه و گذشته بنیاد مکن

حالی خوش باش و عمر بر باد مکن

۵۵. سورة ۸ (الانفال)، آیه ۶۲.

یعنی: و شما در مقام مبارزه با کفار خود را مهیا کنید و تا آن حد که بتوانید (مهمات و لوازم فیروزی خود را) از آذوقه و آلات جنگی و اسباب سواری برای تهدید دشمنان خود مهیا سازید.

۵۶. از خوانندگان محترم مخصوصاً اگر هندی باشند معذرت می خواهم و اعتراف می کنم که در این قرن بیستم ایشان نیز به علت فشارهای فراوان بیگانگان و ستم های بی حد باختریان به خود تکانی داده اند و مخصوصاً پس از گرفتن استقلال و تقسیم به پاکستان و هندوستان به جنب و جوش آمده اند و رشادت ها به خرج می دهند (مؤلف).

۵۷. سورة ۸ (الانفال)، آیه ۱۷.

یعنی: (ای رسول ما) چون تو تیر افکندی نه تو بلکه خدا افکند.

۵۸. سورة ۵۳ (النجم) آیه ۳ و ۴.

یعنی: و هرگز (رسول اکرم ص) به هوای نفس سخن نمی گوید * سخن او هیچ غیر وحی خدا نیست.

۵۹. خدایا ترا پرستش نمی کنم از ترس دوزخت و نه به امیدواری بهشت، بلکه ترا سزاوار ستایش و پرستش یافتم...

۶۰. هرگاه تمام پرده های اسرار برداشته شود، یقینم (در توحید حق) زیادتیر نمی شود، (یعنی به آخر درجه توحید رسیده ام).

۶۱. چگونه پرستش کنم خدائی را که نمی بینم.

۶۲. مخلوق.

۶۳. صورت آدمی بزرگترین حجت خدا در روی زمین است. این جمله در میان علمای کلام اسلام شهرت دارد، و مقصود از این جمله این است که در روی زمین بزرگترین دلیل و حجت به سوی خدای متعال صورت انسانی می باشد که کاملترین صورتهای انواع مخلوقات است.

۶۴. آیا گمان میکنی که موجود کوچکی هستی؟، درحالیکه عالم اکبر در تو جمع شده است. و توئی آن کتاب روشنی که، با حرفهای آن اسرار (خلقت) روشن و آشکار می شود.

۶۵. دنیای خاکی (زمین).

۶۶. جهان معنوی و مافوق طبیعت (متافیزیک).

۶۷. سورة (آل عمران)، آیه ۱۲۷

و بشتابید به سوی مغفرت پروردگار خود و به منزل گزیدن به بهشتی که پهنای آن همه

آسمان‌ها و زمین است و مهیا برای پرهیزکاران است.

۶۸. سورة ۳ (آل عمران)، آیه ۱۰۶

شما نیکوترین امتی هستید که بر آن قیام کردید
که مردم را به نیکوکاری وادار کرده و از
بدکاری بازدارید.

۶۹. سورة ۳ (آل عمران)، آیه ۱۱۰.

و از شما مسلمانان برخی باید خلق را به خیر و
صلاح دعوت کنند و مردم را به نیکوکاری امر و
از بدکاری نهی کنند...

۷۰. سورة ۲۳ (المؤمنون)، آیه ۳

و آنان که از لغو و سخن باطل اعراض و احتراز
می کنند.

۷۱. پایتخت: یعنی قلب

۷۲. سورة ۶۶ (التحریم)، آیه ۶.

ای کسانی که ایمان آورده اید خود را با خانواده
خویش از آتش دوزخ نگاه دارید چنان آتشی
که مردم (دل سخت کافران و سنگ خارا
آتش افروز اوست.

۷۳. سورة ۲ (البقره)، آیه ۳۳.

و گفتیم ای آدم تو با جفت خود در بهشت جای
گزین و از اطعمه بهشت رایگان بخورید و به این
درخت نزدیک نشوید، که اگر نزدیک این
درخت رفتید از جمله ستمکاران خواهید بود.

۷۴. سورة ۷ (الاعراف)، آیه ۲۰ و ۲۱

و (ابلیس) گفت خدا شما را از این درخت نهی
نکرده جز برای اینکه مبادا دو پادشاه شوید یا هر
دو با عمر جاودان باشید. * و بر آنان سوگند یاد
کرده که من خیرخواه شما هستم و شما را به
خیر و صلاح دلالت می کنم.

۷۵. سنگ سخت

۷۶. اشاره به آیه شریفه:

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي
الْأَرْضِ خَلِيفَةً...

یعنی: بیاد آر آنگاه که پروردگار توبه ملائکه
فرمود من در زمین خلیفه گمارم...

سوره ۲ (البقره)، آیه ۳۰.

۷۷. مقصود از ریاضت همان تمرین های اخلاقی

است، دوری از شهوات و حیوانیت، و پوشیدن لباس تقوی
و انسانیت است. (مؤلف)

۷۸. حضرت مولا امیرالمؤمنین — علیه السلام —

می فرماید:

اننى بطرق السماوات اعلم من طرق الارض

یعنی: من به راه های آسمانها از راه های زمین
داناترم.

و حضرت رسول اکرم (ص) دست مبارک برکف

سلمان فارسی می زند و می فرماید:

لو كان العلم فى الثريا لتناوله رجال من

فارس.

یعنی: هرگاه علم و دانش در آسمانها و ستاره

ثریا باشد مردانی از فارس به آن می رسد.

(مؤلف)

۷۹. بپرهیزید از هوشیاری مؤمن. پس او با نور خدا

می بیند.

۸۰. قحف: به کسر اول و سکون ثانی؛ کاسه سَر.

(المنجد)

۸۱. سوره ۲۴ (النور) آیه ۳۵.

خدا نور آسمان ها و زمین است.

۸۲. سوره ۶۳ (الملک)، آیه ۳

در نظم مستحکم آفرینش بنگر تا هیچ تفاوت، و

سستی و خلل در آن توانی یافت؟

۸۳ . سورة ۳۳ (الاحزاب)، آیه ۴۴ و ۴۵ .

ای رسول، ما ترا به رسالت فرستادیم تا بر نیک
و بد خلق گواه باشی و خوبان را به رحمت
الهی مژده دهی و بدان را از عذاب خدا
بترسانی و به اذن خدا خلق را به سوی خدا
دعوت کنی و چراغ فروزان عالم باشی .

۸۴ . خدا به وسیله ما شناخته شد و به وسیله ما مورد
پرستش واقع گردید .

(این حدیث شریف از ائمه هدی — علیهم السلام —
نقل شده است) .

۸۵ . سورة ۷۶ (الدھر)، آیه ۳۰ :

و شما چیزی جز آن چه خدا بخواهد
نمی خواهید .

۸۶ . سورة ۶۶ (التحریم)، آیه ۸ :

در آن روز (روز قیامت) نور آنها (مؤمنین) در
پیش رو و سمت راستشان می رود (و راه
بهشتشان می نماید) و در آن حال گویند
پروردگارا نور ما را به حد کمال رسان ...

۸۷ . سورة ۲۴ (النور)، آیه ۴۰ :

و هر که را خدای نور نبخشد هرگز روشنی
نخواهد یافت .

۸۸ . سورة ۵۷ (الحديد)، آیات ۱۳، ۱۴، ۱۵ :

و باز آن روز مردان و زنان منافق به اهل ایمان
گویند مشتاید و به ما فرصتی دهید تا ما هم از
نور شما روشنائی برگیریم در پاسخ به آنها
گویند واپس گردید و از آنجا نور مانند ما طلبید
در این گفتگو باشند که بین آن دوزخیان با اهل
بهشت حصاری حائل گردد و بر آن حصار دری
باشد که باطن و درون آن در رحمت است و از

جانب ظاهر عذاب جهنم خواهد بود * باز منافقان ندا کنند که آخر نه ما هم با شما بودیم آنها جواب دهند بلی راست می گوئید لکن شما خود را چنین به فتنه و هلاکت افکندید و در دنیا انتظار داشتید و در کاروی به شک و ریب بودید و آرزوهای دنیا فریتان داد تا وقتی که امر خدا فرارسید و شیطان فریبده شما را تا دم مرگ از خدا غافل و مغرور گردانید * پس امروز بر نجات هیچ یک از شما منافقان و کافران فدیه و عوض نپذیرند و همه منزلگاهتان آتش دوزخ و آن آتش شما را سزاوارتر است و بسیار بد منزلی باز می گردید.

۸۹. هنگام تألیف این کتاب غالب ملت ایران چنان بودند ولی امروزه سرعت و روبرقی نهاده و از نظر جهانی شوکت و آبروی بین المللی دارند...

۹۰. سورة ۲۰ (طه)، آیه ۲۳

یعنی: و هر کس از یاد من اعراض کند همانا (در دنیا) معیشتش تنگ شود و روز قیامتش نابینا محسور کنیم.

۹۱. سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ

۹۲. سورة ۷ (الاعراف)، آیه ۲۰۴

یعنی: خدای خود را با تضرع و پنهانی و بی آنکه آواز برکشی در دل خود در صبح و شام یاد کن...

۹۳. بیشتر زدن، رگ زدن.

خدای را شکرگزارم که توفیق عنایت فرمود شرح نامه آدمیت را در روز جمعه سوم ماه رمضان مطابق با سوم خرداد ۶۴ بیایان بردم. امیدوارم خوانندگان از این اوراق بهره گیرند و مرا از دعای خیر فراموش نفرمایند و این شرح از کتبی که در زیر نام میبرم سرچشمه گرفته است:

اصول فلسفه و روش رئالیسم

خلقت انسان

مکانیسم آفرینش

تفسیر المیزان

فهرست غرر

گفتار فلسفی

قراردادهای اجتماعی

اسلام از نظر ولتر

نهج البلاغه

تحف العقول

صحیفه سجادیه

- شارح کتاب، دانشمند ارجمند، خطیب اسلامی، شمس گیلانی از نویسندگان برجسته و گویندگان بنام که سالیان دراز به نوشتن و گفتن پرداخته است و آثاری بس پر ارج از وی بنامهای زیر منتشر گردیده است:
۱. کتاب علماء و شعراء گیلانی — چاپ تهران
 ۲. ترجمه مکالمات حضرت رضا با ملل و مذاهب مختلفه — چاپ تهران
 ۳. اوراق سیاه یا گوشه‌ای از جنایت بنی امیه — چاپ تهران
 ۴. باغ وحش یا دورنمای دنیای روز — چاپ قم
 ۵. شرح و ترجمه قصیده تائیه دعبل خزاعی — چاپ قم
 ۶. کشکول شمس — چاپ تهران
 ۷. ترجمه «العلمانیه» یا حکومت منهای دین — چاپ تهران
 ۸. ترجمه «المطارحات» یا گفتگو و پژوهشی درباره اندیشه مادی و اندیشه دینی — چاپ تهران.
 ۹. شرحی بر کتاب آدمیت (همین کتاب) — چاپ تهران

آدمیت

تالیف : حضرت آیت اللہ العظمی حاج میرزا حسن حائری احقاقی شرح از: حسن شمس گیلانی -